

## سفرنامه خوزستان

### توضیح ناشر

سفرنامه خوزستان، در ۱۳۰۳/۱۹۲۴ نوشته شده است و یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ صد سال گذشته ایران را گام به گام دنبال می‌کند. سفرنامه مازندران، در ۱۳۰۵/۱۹۲۶ یک سال پس از پادشاهی رضا شاه نوشته شده است. آن دو سفرنامه در همان زمانها انتشار محدودی یافت و نایاب بود، تا در اواخر پادشاهی محمد رضا شاه به مناسبت "آئین ملی بزرگداشت پادشاهی پهلوی" (۱۳۵۴/۱۹۷۵) از سوی مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی بار دیگر منتشر شدند و در سال 1383 توسط "نشر تلاش" در خارج کشور تجدید چاپ گردید. از آنجائیکه در فاصله بسیار کوتاهی این اثر نایاب گردید، نشر تلاش در پاسخگویی به علاقمندی تعداد بسیاری از هموطنان اقدام به درج متن کامل این دو اثر در سامانه تلاش می نماید.

### مقدمه



ایران از لحاظ تاریخ، مملکتی است که حوادث آن با سایر ممالک عالم تقریباً قابل مشابَهت نیست. انقلابات بزرگ و حوادث عظیمه که در این سرزمین به وقوع پیوسته نظیرش را در کمتر از ممالک میتوان استقصا کرد. با ذکر این مقدمه مختصر فراموش نباید کرد که از حیث مدارج اخلاق و روحیات، اوضاعی که در دوران یکصدوپنجاه ساله سلطه آل قاجار برای مملکت تمهید گشته، فساد اخلاقی و تبدلات روحی آن هیچ کم از نائره‌های اسکندر و مغول نبوده و اگر اخلاقیات کنونی ایران را با احوال دوره استیلای اسکندر و مغول مطابقه نماییم، شاید قابل تطبیق و مقایسه باشد.

چنانکه تمام ایرانیان عقیده دارند فقط باید متذکر شد که مزاج ایرانی یکصدوپنجاه سال است که با تمام معنی و مفهوم مسموم گشته و باید فکر کرد که چه تخریقات سریع‌الاثری باید پیدا کرد که این مریض مسموم یکصدوپنجاه ساله را بهبودی بدهد.

یکی از آن سموم مهلك، رخصتی است که لاابالیانه، از دربار قاجار در مداخل مستقیم اجانب به‌امور داخلی این مملکت داده شده و تقریباً ظهور این خانواده مصادف میشود با مداخلات اجانب در کار این مملکت که شرح این قضیه مبسوط و تفسیر آن به‌عهده مورخین آتیهِ موکول خواهد بود. من فقط به‌ذکر این جمله مبادرت میکنم که در تمام ایام زمامداری خود به‌هر موضوعی که خواسته‌ام وارد شوم و به‌اصلاحی دست بزنم، فوراً مداخله اجنبیان و اعتراضات آنان موجب تعویق امر و وقفه کار شده است.

به‌این لحاظ، فقط من میدانم که از موفقیت‌های خود در ضمن اصلاحات قشونی و سرکوبی متمردين و خاتمه دادن به‌ملوک‌الطوایفی و راه انداختن چرخ‌های مقدماتی این مملکت چه خون دلی خورده و چه مصائب و متاعب فوق‌انتظاری را تحمل کرده‌ام.

سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از خط لرستان و ورود در آن سامان نبود. جنگ‌هایی که بین نظامیان من و رؤسای عشایر متمرّد لر در آن صفحه به‌وقوع پیوست، تاریخچداگانه دارد که حقیقتاً قابل تدوین است.

من سرکوبی اشرار لرستان و تخته‌قاپو کردن آنها را از آن جهت و جهت همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم، و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجار لانه نامنی و قتل و غارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام سازم و به‌خودسریهای يك خائن وطن‌فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است خاتمه دهم. به‌مجرد اینکه حقیقت این نیت بر دشمنان سعادت ایران روشن شد فوراً افق سیاست خارجی رنگ‌های تیره‌تری به‌خود گرفت.

همة منافقان گرد هم آمدند و شالوده اجتماع مشؤوم و منحوسی را به‌نام کمیته «قیام سعادت» در خوزستان طرح کردند.

اعضای کمیته مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است قسم نامه‌ای تهیه و با مأمور مخصوص پیش شاه به‌پاریس فرستادند و او نیز بدون آنکه متفرس به‌دنباله اعمال آنها شود، حکم انعقاد کمیته مزبور را تجویز کرد.



قبل از عزیمت شاه به‌فرنگ با وجود اصراری که من در توقف او داشتم و ضمانت بقای سلطنت او را میکردم، او به‌ایادی خارجی توسل میجست و بالاخره برای اعمال نظر شخصی و آزاد بودن در توسلات خارجی عزیمت پاریس کرد.

هنگام عزیمت به‌کرمانشاه در حوالی خرابه‌های سیاه‌دهن قزوین بعضی از ملتزمین رکاب او را از مسافرت‌های متواتر به‌فرنگ تقبیح کرده بودند. اما شاه به‌رئیس کابینه من و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که او برای تماشای خرابه‌های سیاه‌دهن و غیره خلق نشده، هر روزی که در ایران باشد، يك روز از تماشای مناظر دلگشای نیس و پاریس عقب خواهد ماند!

با این حال من قبول نمیکردم که کسی به‌سلطنت يك مملکتی تا این درجه مجنونانه نگاه کند و چنانکه گفتم تصور من آن بود که چون در

نتیجه ملاحظات دقیق در شهرهای فرنگ تهران را نظیر پاریس نمی بیند و وسایل پاریس کردن تهران هم برای او فراهم نیست عصبانی شده و مبادرت به ذکر این جملات کرده است.

نظیر این فکرها برای من که چهار سال تمام عملاً سلطنت ایران را حراست کرده ام حقیقتاً امیدبخش بود و به خود تسلی میدادم که در پرتو این احساسات رقیقه شاید بتوانم کشتی شکسته این مملکت را از چهار موج اقبانوس طوفانی سیاست رهایی بخشم.

اما در موقعی که تصمیم شاه را در انعقاد کمیته «قیام» و برانگیختن چهار نفر خائن و هزاران دزد بر ضد مرکزیت مملکت فهمیدم به علم الیقین دانستم که تصوراتم درباره این شخص تخیلات بی موضوعی بوده و عقاید قلبی و قطعی او همان است که در سیاه دهن قزوین صریحاً به رئیس کابینه و سایر همراهان گفته است. فهمیدم که حقیقتاً نه تنها به سلطنت خود و حیثیت ایران لایبالی و بیاعتناست، بلکه عداوت و دشمنی نسبت به این مردم بیچاره را هم در فکر خود خطور داده و از روی عناد و لجاج و خصومت با نوع است که ده ها هزار نفر دزد غیر مطیع را بر ضد مرکز مملکت برانگیخته است. آیا او نمی فهمد که امیر مجاهد لر و خزلعل بادیه گرد و والی صحرا نشین نمیتوانند در راه سعادت یک مملکتی کمیته بسازند؟

آیا او نمیداند که ورود متمرّدین و جمعیتی که در هر صد هزار آن، دو نفر، سواد خواندن و نوشتن ندارند، تا کجا و تا چه مرحله ای اعراض و نوامیس و حقوق مردم بیچاره را تهدید مینماید؟

آیا حقیقتاً ایران در قرن بیستم سعادت خود را از قیام امثال یوسف خان بختیاری و غلامرضا خان پشتکوهی انتظار باید بکشد؟

علیای حال طمع شاه و پول خزلعل و سیاست ماهرانه خارجی بر افق این مملکت سیاست تازه ای را نقش کرده و زوال آن را با بهترین نقشه که ممکن بود ترسیم نموده است.

حقیقتاً هم، نقشه را ماهرانه کشیده اند زیرا به خیال خود راه ورود مرا به خوزستان از هر طرف مسدود کرده اند و غیر ممکن به نظر می آید که قوای نظامی قادر باشد با وجود رؤسای متمرّد عشایر لر و بختیاری و پشتکوهی با آنهمه طغیان و گردنکشی و ضمنناً با وجود تمایل صریح شاه، خود را به مرکز ایالت خوزستان برساند.

مقصود از این نقشه چیست؟

خیلی مختصر و مفید: استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیه آن.



\*\*\*\*

خلاصه بعد از آنکه کار لرستان را پرداختم و ساخلو آن حدود را مرتب کردم و تشویقی که لازم بود از عملیات قشون به عمل آوردم، بلافاصله عازم تهران شدم. پس از ورود معلوم گردید، نقشه محاصره خوزستان با نقشه حفظ استقلال آن از مدتی قبل پیش بینی شده و همچنانکه من استنباط کرده ام، قرار راجع به این امر، از مدتی قبل طرح ریزی گشته است.

همه با هم متحد و هم قسم و همه متحد الکلام و همه در تحت عنوان شاهپرستی و اعاده شاه، مبادرت به زشتترین اعمال میکنند.

اطرافیان شاه در مرکز، شروع به جوش و خروش کرده اند و فراکسیون اقلیت مجلس شورای ملی به اعتبار خزلعل شروع کرده اند به تطمیع اهالی و خرج پول، و جراید متناسب به اقلیت نیز هتاکیهایی را آغاز نموده اند که به کلی بیسابقه است.

در اولین دقیقه ورود به تهران و دخول در عمارت شخصی که برای صرف جای و احوالپرسی از نزدیکان خود در حیاط روی نیمکت چوبی نشسته بودم و میخواستم برای رفع خستگی راه و شستن گردو غبار به حمام بروم، وزیر پست و تلگراف، تلگراف ذیل را که از طرف خزلعل به مجلس شورای ملی مخابره شده به دست من داد.

از اهواز به تهران

توسط سفارت معظم دولت علیه اسلامیه ترکیه مقیم تهران دامت شوکت

ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

«بالاخره مظالم و تعدیات اسلامکش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی شکنانه چهل ماهه مسبب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آنهمه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیات، نظر به اختلالاتی که در نتیجه غرضورزیهای

بیموقع مشارالیه و آز و طمع نامحدود و جاه طلبی و حس سلطنت جویی و اقدامات و جسارتهای مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است، به نوبه خود قیام کرده و قدم به عرصه نهضت گذارده، تکلیف حتمیه اسلامی و احساسات بیآلایش

اسلامی خود را نسبت به جامعه ایرانیان آزادی طلب انجام نماییم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهمی که مبدا این قیام که به نام «قیام سعادت» خوانده میشود و این نهضت و جنبش اسلام پرستانه ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین

آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است، تمرّد از اطاعت دولت جلوه دهند این تنگرنامه را به وسیله آن سفارت دولت علیه اسلامی، به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم مینماییم، که هیچگاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر

موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده ایم فراموش شدنی نخواهد بود، و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت و تمکین نو ساله اولیه کودتاست، که چون در بدو امر پرده غفلت رویکار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیه مشارالیه، حسب الظاهر

ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیه درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم به نوبه خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده، و از قبول هر تحمیل استتکاف نکرده، و نسبت به اوامر مرکزی

از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جدیتی، مضایقه و خودداری مینمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یک سال به این

طرف، حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و همراهانش، و مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت پرستی و سلطنت طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم در مقابل این منظره های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید مینمود، به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را يك نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانایی و امکان به دفع این سم مهلك كوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم، و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمه اطهار علیه السلام و معاودت دادن ذات اقدس علیحضرت شاهنشاهی ارواحفاده، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایه شاهانه او است، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت»

خزعل



تلگراف را خواندم. مضامین آن هر چند به کلی غیر مترقبه بود، تغییر چهره در من نداد. من از قتل عام نظامیان در بختیاری و قرانی که از لرستان در دست داشتم، و همینطور از طرز حرف زدن و طرز تلقینات ایادی خارجی که کاملاً به بطون آن آگاهم، استنباط وقوع قیام و وصول این قبیل تلگرافات را نموده بودم.

چنانکه همان روز ورود به تهران، قبل از دخول به عمارت شخصی، دوسه مرتبه بیصبرانه از سفارت انگلیس با تلفن سوال کرده بودند که آیا من وارد شده ام یا خیر؟ بدیهی است این سوال مکرر آن هم با عجله، طبیعتاً يك مقصود مهمی را خاطر نشان میکرد. اشخاصی را که به استقبال من آمده بودند مرخص کردم و با وزراء مشاوره نمودم. هیچ کدام نتوانستند فکر تازه ای بهمین بدهند.



بلافاصله نماینده انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی، فوق العاده اظهار تاسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که حقایق امر را به خلاف آنچه که مکنون است، مستور نگاهداشته و اظهار عقیده میکرد که با يك طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به جنگ و جدال نگردد. میگفت: «اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به لوله های نفت نیز خساراتی وارد آید به این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با قیامیون آغاز ستیزه بشود، بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آنها را نمود.»

من که هم بطون سیاستهای خارجی را عملاً سنجیده ام، و هم از مدلول این تاسفات معکوس، حقایق اولیه امر را درک کرده ام، و هم معتاد به قبول اینگونه تاسفات نیستم، با کمال قدرت به مخاطب متاسف خود خاطر نشان کردم که چاره ای نیست جز آنکه خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید، و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید. او تمام را در جواب، از پیشرفت من اظهار یاس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را در مبادرت به جنگ خاطر نشان مینمود و ضمناً گوشزد میکرد که وقوع جنگ در محل طبعاً مستلزم خسارت کمپانی است و خسارت کمپانی و لوله ها نیز مستلزم وساطت و مداخله مستقیم آنها خواهد بود و فوق العاده اصرار کرد که از تجهیز اردو و اعزام قشون به آن صفحه خودداری شود. مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غائی عزیمت من به لرستان، باز کردن خط خرم آباد و سوق قشون به دزفول و خوزستان بوده، بیاندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعاً در صدد اعمال نظر برآمده، که مبادا قشون و اسلحه و غیره به ساحات خوزستان اعزام شود. نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم. البته من توجهی به این مطالب نکرده، نمیتوانستم از تصمیم خود صرف نظر نمایم. برای من غیر مقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و به امثال خزعل اجازه بدهم به این صراحت در مقام خودسری و شرارت برآیند.

من نمیتوانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین النهرین و شامات، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند. قشون من نمیتوانست اجازه دهد که امیر مصنوعی جدیدالولاده، با تقدیم مختصر پولی به شاه و اعطای مبلغی به خاندانین مجلس و مرکز، و اخذ دستور صریح از مقامات خارجی، اعلان تحت الحمایگی خارجی را رسماً بدهد، و یکسره، ایران و ایرانیت را از مد نظر دور و فراموش نماید.

در این صورت بدون آنکه توجه عمیقی به کلمات مخاطب خود نمایم، برخاستم و عین عقایدی را که او خیال کرده بود در وجود من موثر سازد به مزاج او تحمیل کردم.

از ذکر این حقیقت نیز صرف نظر نمیکنم که با وجود این خودسری و شرارت خزعل و با وجود تلگرافی که به مخالفت من به مجلس شورای ملی مخابره کرده بود، و با وجود آنکه در ضمن کلمات و نگارشات، عقاید وطن پرستانه مرا مجروح ساخته بود، معهداً بیمیل نبودم که این موضوع طوری خاتمه پذیرد که منجر به اردو کشی و خونریزی نشود. به عود دلیل:

اول آنکه خزانه دولت تهی است و توانایی آن را ندارد که از عهده مخارج اردوی کاملی که من مجبور به تجهیز آن هستم برآید و چون در بودجه وزارت جنگ هم این وجوه پیش بینی نشده، تدارک آن مورت اشکال عمده خواهد بود.

دویم با وجود آنکه قسمت عمده عمر خود را در جنگ گذرانده ام، معهداً در این موقع راضی نبودم که نطع خونریزی در صفحه خوزستان گسترده شود، زیرا بالاخره غالب و مغلوب ایرانی هستند و هر نفری که کشته شود، عاقبت از نفوس این مملکت کسر شده است و قلباً مایل نبودم، در ایران دو صف ایرانی متشکل و جنگ داخلی شروع شود و خارجیان دامن زنن آتش این معرکه باشند و تماشا کنند.

پس متظاهر به این عقیده گشتم که اگر خزعل مدلول تلگراف و شرارت خود را تکذیب کند و معذرت جوید، از تقصیر او صرف نظر خواهم کرد.

این جلسه همین جا خاتمه یافت و قرار شد، با اندرز و نصیحت و وسائل تقدیم معذرت خزعل را فراهم آورند.

بر من چیزی پوشیده نبود و میدانستم که تمام این مذاکرات، در ضمن يك سیاست معینی، مشغول جریان است. میدانستم که تمام این صحبتها برای اغفال دولت من است. معهداً مجبور به قدری تأمل بودم، زیرا اگر چه میدانستم این وقت گذرانی ممکن است فرصتی به دشمن بدهد، که نواقص خود را در خوزستان ترمیم و تصحیح نماید، با این حال خود من ناچار بودم بامتان با متانت فکر، موجبات

حمله به خوزستان را تهیه نمایم و این کار طبعاً مدت می‌گرفت.

چون یقین داشتیم که مذاکرات فوق برای اغفال من و تجهیزات دشمن انجام شده، من هم فرصت را از دست نداده و بلافاصله، ولی غیرمستقیم و بیصدا، عملی کردن نقشه خود را امر دادم و در صدد تشکیل قوای لازمه برآمدم.

نقشه من آن بود، طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود خوزستان متمرکز سازم، که خوزستان به حالت محاصره بیفتد و در یک روز و با یک نقشه ثابت کار آنجا ختم شود.

اول کمکهای لازم برای تقویت لشکر جنوب فرستادم و متعاقب آن، راجع به تکمیل قوای لشکر غرب، نیز تجهیزاتی گسیل داشتم. ضمناً مهمترین مطلبی که توجه مرا جلب میکرد، موضوع والی پشتکوه بود، که تقریباً در سر راه یا پشت سر خزعل با قوای مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمیشد که محاصره خوزستان صورت عملی به خود بگیرد. من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک خزعل بفرستد، به این لحاظ با وجود زحمت فوق العاده به فکر افتادم، که طولترین راه را اختیار کرده، از شمال غربی ایران (آذربایجان) اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی مملکت سوق دهم. به این معنی که از حدود ساوجبلاغ مکری عبور کرده از کردستان و کرمانشاهان گذشته، و از نواحی قصر شیرین بروند به ابتدای خاک پشتکوه، و در همانجا مجهز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند.

این قسمت، مهمترین اردو کشی و این راه، طولترین راهی است که در تجهیزات قشونیه قرون اخیر ایران نظیر آن را میتوان نشان داد.



اعزام دو اردوی دیگر نیز در خاطر من مسجل بود: یکی عده‌ای که اقصی طرق را عبور کرده، موانع طبیعی و غیره را شکافته، از خط خرم‌آباد بروند به زفول، و دیگر، سپاهی که علاوه بر قشون فارس، در اصفهان، مجهز شده و صعبتترین راه را از وسط بختیاری پیموده و به استقامت بهبهان و رامهرمز حرکت نمایند. خود من هم بالمآل به صوب بوشهر حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم، و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم.

این بود نقشه من برای محاصره خوزستان و حمله به آنجا.

اما انجام این اراده آیا یک کار ساده و سهلی بود؟ این همان بختیاری نیست که پارسال نظامیان مرا قطعه قطعه کرده و راه عبور قشون را مسدود ساخت؟ این همان لرستان نیست که تسخیر خرم‌آباد آن با هزاران فدیة و قربانی و تلفات میسر گشت؟ آیا ممکن نیست که عبور از قلب ده‌ها هزار متمدن، و آن موانع کذائی طبیعی اصلاً برای این عده غیر مقدر گردد و همانطور که شاه و خزعلیان هم پیش‌بینی کرده‌اند، وصول این اردوها از هر دو راه به خوزستان ممتنع باشد؟

چرا! همه اینها پیش‌بینی میشد، اما من مجبور بودم که بالاخره یا جان خود را در سر این کار بگذارم و یا مملکت را از شر این شالوده‌های ملوک الطوائفی خلاص نمایم.

با وجود وقوف به همه این عقاید، معهذا ساکت بودم و انتظار داشتم مواعیدی که به من در تقدیم معذرت خزعل داده شده است شاید عملی گردد.

نمایندگان انگلیس در این ضمن کمافیالسابق به دیدن من می‌آمدند و از خوزستان هم غالباً مذاکره در میان بود و همان عقاید اولیه تجدید و تکرار می‌گردید و تمام بهوعد و وعید امروز و فردا می‌گذشت ولی عملی شدن امر همان بود که من روز اول فکر کرده بودم و اشتباه هم نمیرفتم.

قریب چهار ماه بر این مقدمه گذشت و من ظاهراً ساکت بودم. پیداست که سکوت من در این موقع، با وجود تلگراف خزعل، چه تأثیرات عمیقی در محیط تهران و تمام مملکت بخشیده، چه رلهای متواتری در براریان و اقلیت مجلس در صحنه تهران بازی می‌کردند! چه پولهای سرشاری از طرف اقلیت مجلس به عناصر شرور داده میشد، و چه کلماتی در جراید منسوب به اقلیت نگاشته می‌گشت!

در این ضمن تلگرافی از یک نفر عرب مجهول الهویه که بالاخره نتوانستم هویت او را کشف نمایم به مجلس شورای ملی رسید و در ضمن آن معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت از من هم خودداری نکرده بود.

میرزا حسین‌خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، رئیس مجلس که اصلاً معتاد به طرح اظهارات مردم در مجلس نیست، این تلگراف مجهول را قاب کرده به دیوار مجلس آویخته بود، که تمام وکلاء از قرائت آن بینصیب نمانند. او نیز به نوبه خود خواسته بود، که با این ترتیب اظهار لحنیه کرده باشد و به این اکتفا نکرده، جلسه خصوصی نیز در مجلس تشکیل داد و وکلا را دعوت به قرائت تلگراف کرد که در اطراف آن مذاکرات بنمایند.

(مؤتمن‌الملک پیرنیا چون مرد تحصیل کرده‌ایست و طبعاً باید شرافت‌دوست باشد، من امیدوارم که این تظاهرات را در مجلس بر حسب تلقین خارجیان نکرده باشد)

خلاصه نمایش این تلگراف مجهول، اکثریت مجلس را متزلزل کرد و من دیدم دیگر نمیتوانم بنشینم و تماشاچی معرکه‌ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم.

رفتم به مجلس، تقاضای جلسه خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه‌ای که سیاست اجازه میداد، مختصر اشاراتی به موضوع کرده، به همه تذکر دادم که بعد از این عملاً به رفیع شر خزعل و خزعلیان اقدام خواهم نمود. مذاکرات من اکثریت مجلس و طرفداران مرا متأثر ساخت ولی از سیمای نمایندگان اقلیت و بعضی از مذدببین پیدا بود که کار را گذشته پنداشته و با اطمینانی که از منابع معلومه گرفته‌اند مذاکرات مرا فرع رسوم جاریه می‌شمارند.

در این مدت اخبار بی‌شمار از بین‌النهرین و خوزستان میرسید. جراید بغداد و سوریه و مصر التهایب داشتند و بعد از گرفتن وجوه گزاف از عمال شیخ «افق سیادت خزعلیان را از طلوع آفتاب شیخ خزعل‌خان روشن دیده بر امارت مستقل او سلام میدادند و از تجزیة خوزستان از ایران و الحاق آن به امارات عربی اظهار شادمانی می‌کردند».

از جمله ترجمه چند فقره اخبار را عیناً در این مقدمه درج میکنم:

ترجمه از روزنامه العراق بغداد

شماره 1324 مورخه 14 صفر 1343

شاه و شیخ خزعل

«شنیدیم که در این اواخر شیخ خزعل با شاه طرف مذاکره شده به قصد اینکه او را مراجعت بدهد و بالاخره مبلغ گزافی برای او فرستاده که بتواند از برای پیشرفت مقاصد خود دسایس لازمه را به عمل آورد.»  
ضمیمه 486 بصره (مخبر شما)

ترجمه از رستا منطبعة تهران  
مورخه 22 سپتامبر 1924

وساطت قونسول انگلیس

«بهموجب اخبار واصله (پریدکس) قونسول انگلیس در بوشهر که گویا مأمور وساطت بین شیخ خزعل و دولت ایران میباشد به مقر شیخ خزعل وارد شد، معهداً در محافل سیاسی اعزام قوای نظامی حکومت مرکزی بهخوزستان را مسلم و ضروری میدانند. میگویند که از سرحد جنوب برای شیخ خزعل متصل بارهای اسلحه وارد میشود.»

ترجمه از بی سیم مسکو  
28 سپتامبر

تقاضای فتوی

«از اهواز خبر میدهند که شیخ خزعل، ملا عبداللطیف را نزد علمای کربلا اعزام، و فتوای قیام بر علیه حکومت سردار سپه را تقاضا نموده، ضمناً خان بهادر را با تحف گرانها نزد شاه، به اروپا گسیل داشته است.»

ترجمه از جریده بغداد  
مورخه 3 عقرب نمره 12392

سیاست عمومی آتیه محمّره

«شیخ منتهای سعی و کوشش خود را در تهیه قشون معتناهی صرف و آنها را به اسلوب جدید، مسلح نموده، همانطوریکه در نظام دول متمدنه امروز معمول و متداول است، و بنابراین اشخاص عارف تصور نمیکنند که اگر خدای نخواستہ بین او و حکومت ایران يك خصوصت جدی پیدا شود، مقام امارت او متزلزل شود، زیرا ما معتقدیم که معظمله از چندی به این طرف پایه امارت خود را بلند گرفته و به امور راجعه به آن، رونقی داده و وسایل امنیت و آسایش را در داخله منطقه خود کاملاً برقرار نموده است و به این جهت کارهای آنجا همه مرتب و حالت اقتصادی آنجا رو به ترقی گذارده است.»

گزارشاتی از مأموران ایرانی

راپرت ذیل نیز یکی از صدها اخباری است که از مأمورین ایران در بین النهرین واصل میگردد:

- 1- اسلحه و مهمات از فیلیه و محمّره به اهواز پیدریپی حمل میشود.
- 2- تمام اتومبیلهای محمّره و اهواز را برای حمل و نقل قشون متوقف نموده اند.
- 3- قریب سیصد نفر سوار در اهواز به حکم شیخ خزعل حاضر شده و تقریباً شهر به حالت نظامی است.
- 4- يك نفر از مأمورین مالیه و يك نفر از اجزای گمرک اهواز را شیخ خزعل تبعید کرده.
- 5- اداره پست و تلگراف را از اول سنبله تحت سانسور قرار داده.
- 6- اهالی دهات بصره را هم تجهیز کرده و میبرند.
- 7- تجار و اشخاص وطنخواه را آزار و شکنجه میدهند. ددشتی را که از تجار اهواز است و برای مخابره به تلگرافخانه آمده، چنان زده اند که مجروح و خون آلود شده است.
- 8- حسین آقای سلطان و مأمورین نظمیه و نظامیان مقیم خوزستان را توقیف و در قصر فیلیه حبس کرده است.
- 9- ویلسن که سابقاً کمیسر عالی انگلیس در بین النهرین بوده و منفصل شده مدتی است که از طرف کمپانی نفت ریاست نفت ایران را دارا شده و به جای تجارت، سیاست بازی میکند خزعل را او دل میدهد و برایش نقشه میکشد، اخیراً به لندن رفته که از مجرای ادارات مربوطه، تجزیه خوزستان و امارت شیخ را تأمین کند.
- 10- شیخ خزعل، ویلسن مشارالیه را وکیل و وصی املاک و دارایی خود قرار داده و بیامر او، قدمی برنمیدارد.

نقل از جریده تایمس بصره

نمره 35 مورخ اکتبر 1924

«شاهزاده سالارالدوله، عموی شاه ایران روز سوم اکتبر وارد بصره، و از آنجا به اهواز رفت که جناب شیخ محمّره را ملاقات نماید.»  
راجع به قوای بختیاری و خزعل نیز راپرتهای مختلف میرسید. از جمله این تلگراف که خلاصه حرکات آنهاست ذکر میشود:

«همانطوریکه پیش بینی شده بود بختیارها پس از مطیع کردن جانکبها از طرف شمال و شمال غربی، و هواداران خزعل از طرف جنوب و جنوب غربی پیش می آیند. قوای بنده در مقابل دو قوه واقع شده لازم است اردوی چهار محال به بختیارها حمله کند که نتوانند به بیبهان آمده و به خزعلیان ملحق شوند.»

از زیدون - فرمانده قوای بهبهان -

سرتیپ فضل‌الله خان

6عقرب - نمره

60



سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی فرمانده ستون بهبهان در تصرف خوزستان و دستگیری شیخ خزعل نقش مهمی به عهده داشت .

این اخبار که چند فتره از آنها را محض نمونه قید کردم در این وقت که تحریکات خارجی و فریادهای مجنونانه اقلیت مجلس مردم را دچار اشتباهات و تهران را به هیجان می‌آورد بیاندازه مضر بود. جراید مخالف من، مبسوطاً این اخبار را نقل کرده و تفسیرات عجیب بر آنها مینمودند و پیش‌بینی‌های خیلی خوشی میکردند. لازم بود فوراً از این امر استقبال کنم و چنان مشتی به‌دهان «امیر مستقل خوزستان» بکوبم که دندان طمع وکلای خائن و درباریان بی‌عرضه هوچی و جراید خارجه و داخله منقلع گردد. هر چه بیشتر صبر و تحمل میکردم، مردم جریتز میشدند و تصور ضعف میکردند، به‌علاوه دوری از مقدمه‌قشون خیلی اسباب نگرانی بود. با نواقصی که از حیث نقشه و سایر وسایل نظامی هست، از تهران ممکن نبود حرکات قشون بهبهان را کاملاً مراقبت کرد و پیشرفت آنها را تأمین نمود. به‌تلگرافات ناقص هم اعتماد و اکتفا نمیتوانستم بکنم پس چاره منحصر، حرکت به‌سمت جنوب و نزدیک شدن به‌عرصه جنگ بود. متعاقب این امر، اخبار موحشی رسید که مقدار زیادی اسلحه با کشتی به‌خوزستان فرستاده شده، اردوهای مجهزی در آنجا تشکیل یافته، عنقریب است که خزعلیان و همراهان آنها از حوالی خوزستان به‌سایر نقاط تجاوز نمایند. در مجلس شورای ملی و محافل تهران نیز خبری انعکاس یافت که بختیارها و قسمتی از خزعلیان به‌بهبهان وارد و به‌اردوی نظامی آنجا حمله برده و آنها را متفرق ساخته‌اند. با اینکه این خبر عاری از حقیقت بود، محیط تهران انتظار وصول چنین اخباری را داشت، و من مصمم شدم که از تهران به‌طرف اصفهان عزیمت کرده وارد در اجرای نقشه خود شوم و به‌نظایر این انتشارات و توهامات خاتمه دهم. همان روزی که تصمیم به‌عزیمت گرفته بودم شارژ دافر انگلیس به‌ملاقات من آمد و تلگرافی از قونسول محمّره ارائه داد که او دیگر مأیوس است که بتواند هواداران خزعل را متفرق کرده و یا از معذرت و غیره صحبتی به‌میان آورد. بر من ثابت و یقین شد که موافق میل خود امور را ترتیب داده و دیگر مطلقاً نگرانی ندارند. همین اظهار یأس صریح آنها خود دلیل اطمینان به‌پیشرفت مقصود است. من با خونسردی جواب دادم و عذر او را خواستم. به‌مجرد خروج شارژ دافر مزبور، فوراً رئیس ارکان حرب را احضار کرده، قصد عزیمت خود را به‌او تذکر داده و در سعی به‌تکمیل قوای خوزستان، امر صریح به‌وزارت جنگ صادر نمودم. دنباله‌مقررات من تا حوالی نصف‌شب طول کشید و مقارن نیمه‌شب بود، که به‌اجزای شخصی خود متذکر گشتم که فردا ساعت ده مصمم حرکت از تهران باشند. البته منظور خود را به‌همراهان سفر نگفتم فقط متذکر شدم که نه روزه، سفری برای تغییر آب و هوا به‌اصفهان خواهم کرد و آنها هم با همین قصد و نیت مصمم به‌مسافرت شدند.

از طهران بپایتخت صفویه و مرکز زندیه

ملتزمین عبارت بودند از:

فرج‌الله خان بهرامی رئیس کابینه وزارت جنگ.

خدایار خان امیر لشکر.

علی آقاخان نقدی رئیس اداره امنیه.

سرتیپ عبدالرضاخان.

جان محمدخان رئیس تیپ عراق.

و یکی دو نفر صاحب‌منصب ارکان حرب، به‌ضمیمه اسکورت شخصی و اسکورت عشایری.

چهارشنبه 13 عقرب 1303



ساعت ده صبح از عموم اشخاصی که به منزل شخصی برای دیدن من آمده بودند، خداحافظی کرده و از منزل با اتومبیل عزیمت کردم. هیأت وزراء و جمعی از وکلا و حکومت نظامی تهران و عده‌ای از صاحبمنصبان نیز برای مشایعت من آمده بودند. نزدیک خط زنجیر حضرت زنجیر حضرت عبدالعظیم آنها را مرخص نمودم و بهیاری خدا بر عزم و اراده آهنین خود تکیه کرده، راه جنوب را پیش گرفتم.

در «حسن آباد»، شش فرسخی تهران به‌خاطر رسیدن که همراهان من به‌خصوص آنها که صفحات جنوب را ندیده و از درازی راه و سختی و مشکلات طی طریق بی اطلاع‌اند اگر بدانند که باید چه راه ناهموار صعبی را طی کنند، و چه اندازه مسافت پیمایند، از عظمت این تصمیم تعجب خواهند کرد. مخصوصاً چون بعضی از ایشان سالخورده و به‌تصور خود دنیا دیده‌اند، وقتی این اقدام مرا با اعمال سایر رئیس‌الوزرا و رجال عهد قاجاریه و سلاطین بیکفایت آن سلسله مقایسه کنند، امر تازه‌ای پیش چشم خود جلوه‌گر خواهند یافت. حقیقتاً اگر من هم دچار ضعف نفس بودم و از مشکلات کار و سنگینی بار مسؤولیت بیم و هراسی داشتم، باید همانطور که پادشاهان عیاش قاجاریه، سرمشق داده و مردم نیز عادت کرده‌اند، در این اوان زمستان و موقع سخت از جای خود حرکتی نکنم و استراحت و فراغت حضر را بر زحمت و مشقت سفر ترجیح دهم.

امری که بیش از هر چیز در این موقع باریک عزم مرا در حرکت قوت می‌دهد و قدم به‌قدم بر سرعت من می‌افزاید، همانا عشق سرشار خدمت به‌مملکت و هموطنان عزیز است که هم‌وقت خاطر مرا اسیر خود می‌دارد.

مثل اینست که در طبیعت من دشمنی غریبی بر ضد نامنی ایجاد گردیده و من برای قلع و قمع اختلال‌کنندگان و سرکشان خلق شده‌ام. زیرا که بر من مسلم شده که اساس هر اصلاح و اقدامی در این مملکت علی‌العجاله بسط دامنه امنیت و آرامش است. مادام که مردم فراغت نداشته و از نعمت امن و راحت برخوردار نباشند، مجال آنکه به‌خود آیند و احتیاجات زندگانی‌خویش را درک کنند و در صد چاره‌جویی برآیند نخواهند داشت.

در حال حاضر خادم‌ترین مردم نسبت به‌ایران و قوم ایرانی کسی است که به‌عمر نامنی شومی که در این یک قرن و نیم استیلای قاجاریه همه چیز ایران را ضعیف و سست و بی‌اعتبار کرده، خاتمه دهد و اگر با حرام کردن خواب و خوراک و تنعم و راحت هم باشد، بکوشد تا سر این مملکت ستم‌دیده را بر بالین استراحت نهد.

کسی که با نظر دقت تاریخ سلطنت سلسله قاجاریه را مطالعه کند و اوضاع ایران را در آن عصر و زمان با غور و تعمق از پیش چشم بگذراند، می‌بیند که مردم بدبخت این مملکت در آن دوره تیره چه کشیده و چگونه اعراض و نوامیس ایشان هر روز دستخوش دستبرد فلان ایل یا فلان یاعی سرکش بوده است.

خدا را شکر می‌کنم که هم اکنون که برای سرکوبی یک نفر از همان یاغیان یادگار عهد قاجاریه حرکت می‌کنم نمایندگانی از آن ایلات سرکش را که از ایام صفویه تا این تاریخ هیچ وقت دولت مرکزی بر آنها تسلط نداشته، همراه خود دارم و همانها امروز از حامیان و جان‌نثاران مخصوص من‌اند.

اگر سلاطین قاجاریه به‌جای عیاشی و تن‌پروری و غلظیدن در بستر ناز و تنعم برای توسعه امنیت و راحت رعیت شخصاً قدمی برمی‌داشتند و اندک مدتی را تحمل رنج و مشقت راه می‌کردند، با علاقه ذاتی و سابقه تاریخی که در طبع مردم ایران نسبت به‌اساس سلطنت و شاهپرستی هست، یک قدم حرکت ایشان هزار قدم یاغیان و سرکشان را عقب مینشانند و مردم را متوجه بیداری و هوشیاری پادشاه می‌کرد. در این صورت دیگر نه کسی مملکت را بی‌صاحب می‌شمرد و نه احدی در خود بارای سرکشی و عصیان میدید. البته آن وقت مملکت از جهت امنیت سروصورتی به‌خود میگرفت و خارجی نیز مجال مداخله و اعمال نفوذ و دست درازی نمی‌یافت.

در موقع جنگهای روس و ایران فتحعلیشاه (خاقان مفعور) جرئت و کفایت به‌خرج داده از تهران به‌سلطانیه زنجان عزیمت کرد اما در چه صورت؟

در حالی که زنان حرمسرا و سوگلیهای اندرون را با خود همراه داشت و در چمن سلطانیه با آنها به‌عیش و عشرت روزگار می‌گذراند. همینکه میشنید روسها در قفقازیه و آذربایجان یک مرحله پیش می‌آیند او مرحله‌ها با محترمات همراه، به‌طرف عمارت نگارستان و کوه سرسره تهران عقب‌نشینی اختیار میکرد!

ناصرالدین‌شاه نیز هر سال از تهران قدم بیرون می‌گذاشت ولی به‌طرف جاجرود و شهرستانک و ارنگه. برای چه؟ برای شکار جرگه و انتخاب دختران رعایا جهت هم‌وابگی!

اگر از مظفرالدین‌شاه سخنی گفته نشود کلام ناقص خواهد بود:

این مرد ضعیف‌النفس که دوره سلطنت یا ایام ردالت‌بازی او ننگ تاریخ پرافتخار نژاد ایرانی است، وقتی که به‌سمت ولیعهدی در تبریز قامت داشت روزی با یکی از درباریان محرم و جمعی از خواص خلوت به‌عزم گردش بیرون شهر رفت. اتفاقاً هوا ابر شد و رعدوبرق فضای آسمان را به‌میدان جنگ میدل ساخت. والاحضرت ولیعهد، یعنی شاهنشاه آینده ایران را وحشت عجیبی دست داد. به‌طوری کار اضطراب و تزلزل او بالا گرفت که ملترزمین رکاب و درباری محرم چاره را به‌آن منحصر دیدند که او را به‌پناه آسیایی که در آن حوالی بود ببرند، و ولیعهد به‌درباری مزبور که خود را سید او جاق صحیح‌النسب نیز معرفی میکرد متوسل‌شد.

والاحضرت دست به‌دامان سید درباری شده با عجز و الحاحی تمام از او میخواست که جریان کارخانه قضاوقدر را تغییر داده،

رعدوبرق را موقوف و آسمان را صاف و ساده کند. سید شاید که موقعی مناسب به‌دست آورده بود و دست سفیه قابل استفاده‌ای را به‌دامان خود آویخته میدید، به‌التماس او وقتی نمی‌گذاشت و پیوسته دست به‌سوی آسمان برمی‌داشت و از خدا هولناکی و شدت رعدوبرق را درخواست میکرد، از او عجز و التماس و از درباری‌خلافکاری و نافرمانی، عاقبت رو به‌درباری کرده علت مخالفت را پرسید. درباری گفت:

آخر فرزندی می‌خواهد عروسی کند و برای مخارج زناشویی معطل است.

والاحضرت کاغذ سفید را صحنه کرده به‌درباری داد تا در شهر هر مبلغ که می‌خواهد، در آن سفید مهر بنویسد و وی را فی‌الحال از وحشت نجات بخشد. سید نیز دست انابت به‌درگاه باری‌تعالی برداشت و از آنجا که گفته‌اند همیشه بعد از طوفان هوا صاف است، آسمان تیره نیز روشن گشت و سید بیچاره را روسیاهی حاصل نگردید.

محمدعلیمیرزا بهترین جانشین شاه‌سلطان حسین، در موقع هجوم مجاهدین به‌تهران برای هلاکت ایشان، زنان حرم را به‌خواندن اوراد و ذکر به‌گلوله‌های خمیر و دادن به‌مرغها و می‌داشت، و بهتر از این، تاکتیکی در مغز تهی خود فراهم نمود.

مسافرت‌های متوالیه شاه حالیه و وضع رفتار او در خارجه، از شدت وضوح، احتیاجی به یادآوری ندارد و اصلاً مقصود من هم توجه به اینگونه امور نیست. ولی سیر کلام هر جا که مقصود، تجسس علت خرابی ایران کنونی باشد، شخص را به این سر منزل میکشاند و مسبب و مسؤولی برای آن جز قاجاریه نشان نمیدهد.

خاطر‌های در «حسن‌آباد»

ناهار در «حسن‌آباد» صرف و يك ساعتی بعد از ظهر به عزم قم حرکت کردیم. در اینجا اتفاقاً حالت یکی از نمایندگان مجلس شورا به خاطر گذشت که سه سال پیش، قبل از زمامداری من، با عیال و بستگان خود از اصفهان به طرف تهران می‌آمد و در پشت دروازه پایتخت، جان و ناموس او مورد دستبرد دزدان و غارتگران قرار گرفت. بعد از اطلاع به فوریت در استرداد مال و کسان او سعی نمودم و دزدها را مصلوب کردم و اموال آنها را گرفته مسترد داشتم. در مقابل از او چه دیدم؟ در مجلس بعد، وقتی که جمعی قلیل از نمایندگان با من از در مخالفت درآمدند، او هم در صف ایشان قرار گرفت و خدمات مرا در حفظ جان و ناموس خود به کلی فراموش کرد.

از «کوشک نصرت» تا «منظریه»، جاده، که بیشباهت به خیابان مستقیمی نیست از کنار دریاچه حالیه عبور میکند و این راهی است که در 1301 قمری ساخته شده و قهوه‌خانه «باقرآباد» در کنار آن قرار دارد.

چهار ساعت بعد از ظهر به «منظریه» رسیدیم. علت اینکه اینجا را به منظریه موسوم کرده‌اند این است که از آنجا میتوان گنبد طلای حضرت معصومه (ع) را دید.

چون «منظریه» نقطه مرتفع مصفایی است، جای را در آنجا صرف کردم بعد بلافاصله عازم قم شدم. مقارن غروب به قم وارد شدم. دیالوگ‌ها به زیارت آستانه مطهره شتافتیم. بعد به سردار رفعت امر دادم برود از طرف من از آقای شیخ عبدالکریم یزدی احوالپرسی نماید.

حرکت از قم

پنجشنبه 14 عقرب

پس از تجدید زیارت، از راه «نیزار» به طرف اصفهان حرکت کردم. قسمتی از این راه جدید الاحداث که قابل سیر اتومبیل است و برخلاف راه قدیم از شهر کاشان نمیگذرد، از کنار رودخانه قم یعنی از قسمتی عبور میکند که به همین اسم «کنار رودخانه» موسوم است و چون در پنج فرسخی جنوب قم از کنار دهکده «نیزار» میگذرد آن را راه «نیزار» هم میگویند.

اول شب به میمه رسیدیم. در اینجا سردار اسعد وزیر پست و تلگراف و امیر اقتدار وزیر داخله که از چندی قبل آنها را برای تصفیه امر بختاری به اصفهان فرستاده بودم به اتفاق غلامرضاخان حاکم اصفهان و صارم‌الدوله و محمودخان آیرم امیر لشکر جنوب و چند نفر از صاحب‌منصبان که به استقبال آمده بودند به ما رسیدند. شب را به واسطه سردرد شدید و نخوابیدن شب قبل در قم تصمیم گرفتم همینجا بمانم.

جمعه 15 عقرب

ساعت هشت از میمه حرکت کردم و کمی بعد به آبادی «ونداده» که چشمه آب درخشانی پر از ماهی دارد و در کنار جاده اتفاق افتاده رسیدیم. از این جا به بعد تا اول خاک اصفهان آبادی معتبری نیست.

بعد از عبور از گردنه کوچکی جلگه تاریخی هموار مورچه‌خوار که ابتدای خاک اصفهان است، پیش می‌آید از این جلگه به بعد دیگر باید با وضع لباس و معیشت و لهجه اصفهانی آشنا شد و در هر قدم با زار عین و مردمان زحمتکش این ولایت که از جمله کارکن‌ترین مردم ایران‌اند تصادف کرد.

ورود به جلگه مورچه‌خوار بیاختیار نظرم را به وقایع 201 سال قبل (وقایع سال 1142 هجری) معطوف ساخت. مثل آنکه این موقع فاغنه و همراهان اشرف را میبینم، که در قسمت جنوبی جلگه با عجله و تزلزل در حال فرار، خیال دفاع دارند و قشون ایرانی قزلباش به سرکردگی سردار رشید خود نادر از جانب شمال شرقی جلگه از راه نطنز با شتاب بسیار رسیده، سیل‌وار از بالای گردنه به اراضی هموار سرازیر میشوند و هلاکت و هزیمت را بر سرمشتی افغان که بر مرکب فرار سوارند میریزند. تصمیم گرفتم ناهار را در همین آبادی صرف کنم و صفحه‌ای از صفحات تاریخ پرافتخار وطن عزیز خود را از جلو نظر بگذرانم و اندکی با یاد گذشته خاطر را گشایشی فراهم کنم.

راستی که تاریخ در س عبرت عجیبی است. غالب وقایع آن تکرار میشود. به همین جهت از مطالعه و دقت وقایع گذشته میتوان پاره‌ای از اتفاقات آینده را پیشگویی کرد.

سرنوشت ایران بیشباهت به سرگذشت سمندر، آن مرغ افسانه‌ای قدما نیست که میگفتند هر روز مقارن غروب بالهای خود را بر هم میزند و از آن تولید شعله آتشی کرده خود را میسوزد و به خاکستر تبدیل میشود، سپس صبح باز از میان آن توده خاکستر تازه و شاداب و جوان و بانشاط برمیخیزد و به ادامه حیات مشغول میشود.

تاریخ ایران این داستان را چندین بار تکرار کرده و به وضع غریبی نظر و توجه مطلعین را به خود معطوف ساخته است.

مردم ایران چنانکه تاریخ عریض و طویل ایشان میفهماند، به وضع حکومت مقتدرانه عادلانه، از هر نوع حکومت دیگر بیشتر علاقه دارند و یقین است که تا این مردم در سایه بسط تعلیمات و معارف و تعمیر ورزش و تربیت استقلالی، صاحب حس اعتماد به نفس نشوند، هیچ طرز حکومتی غیر از این طرز هم نمیتواند آنها را به سر منزل سعادت برساند و به مصلحت آنها ختم شود.

به همین علت اگر در جریان تاریخ گذشته ایشان دقت کنید، میبینید ایرانی هر وقت رأس و رئیسی قادر و توانا یا سرداری مصلحت



شناس و صاحب عزم داشته، در تحت اراده و اوامر و در سایه تشویقات او به اعمال عظیمی مبادرت جسته، و یادگارهای بزرگ و آثار سترگ از خود بهجا گذاشته و در خلاف این صورت بهگودال پستی و انحطاط فرو شده است.

واقعه ظهور نادر بهترین شاهد این مدعا است. ده سال قبل از ظهور او مردم ایران که محکوم سبکسری تهی مغزی، مثل شاهسلطان حسین و درباریان سفیه او بودند بهقدری دچار ضعف و ناتوانی شده و بهمدی فاقد شرایط حیات و قدرت بوده، که ده نفر ده نفر آنها را يك نفر افغانی بهطمانی میبست و سر میبرد و از کسی جنبشی بروز نمیکرد. ظهور نادر، همین مردم مردمدل ناتوان را، یکمرتبه چنان توانا و قادر کرد که در زیر پرچم اقتدار او مملکت تاریخی هند را بهیک یورش مردانه گرفتند و آنهمه جواهر و افتخارات را بهایران آوردند.

مثل این است که ایران هر وقت در سایه بیکیفیتی سلاطین عیاش و نالایق خود بهحضیض مذلت میافتد و بهسرحد ناتوانی و لب پرتگاه زوال میرسد، دست قدرت از آستین غیب، فرزندی از تواناترین فرزندان او را بهعرضه ظهور میرساند و وظیفه سنگین نجات مملکت و ملت را بر دوش هوش و کفایت او میگذارد تا ننگ این مذلت را از رخساره مادر محبوب و وطن بزدايد و بار دیگر او را بهجماعه افتخار و زیور جلال ملئیس و مجلل سازد.

قریب یکصدوپنجاه سال است که مملکت ما دچار ضعف و ناتوانی و ناامنی شده و میتوان گفت بعد از فوت کریمخان زند و استیلای قاجاریه روز راحت و آرامی بهخود ندیده است.

قاجاریه بهجای بسط دامنه عدالت و آبادی مملکت، اوقات خود را فقط صرف خوشگذرانی یا کشتار مردم کرده، و ایامی را هم بهغافل کردن رعایا گذراندهاند.

از میان ایشان، فقط آغامحمدخان توانسته است قلیل مدتی ایران را آرام نگاهدارد و مردم را ساکت کند. اما بهچه وضع؟ يك نفر مسافر اروپایی خوب این قضیه را تشریح میکند و میگوید:

«آرامشی که آغامحمدخان بر ایران تحمیل کرد، از نوع همان آرامشهایی است که درقبرستان وجود دارد. یعنی او بهقدری مردم این مملکت را کشت، که دیگر کسی باقی نماند تا سروصدایی داشته باشد و بهعرض وجود بپردازد.»

در مدت این صدوپنجاه سال ناامنی و خرابی و ذلت، گاهی بهخصوص این اواخر، مردمان مصلح و متفکری پیدا شدهاند که بهفکر اصلاح حال ملک و ملت افتاده و راههایی هم پیش خود اندیشیدهاند و از آن جمله یکی سیدجمالالدین اسدآبادی همدانی است که بزرگترین دانشمند دوره اخیر ایران است. او که پیوسته از ظلم و آزار قاجاریه دربهر و در اذیت و عذاب بوده و ناصرالدینشاه زشتترین رفتارها را نسبت به او مرتکب شده میگوید:

«اصلاح حال مردم مشرقزمین فقط بهدست يك نفر مقتدر عادل میسر خواهد شد.»

تاریخ نیز همین نظر را تأیید میکند. و من نیز با این عقیده که هزار شاهد و دلیل عقلی و تاریخی با خود همراه دارم، موافقم. تا بتوان در سایه اقتدار، بهتوسعه معارف و تعلیمات، که یگانه نجات دهنده جامعهها و رشد دهنده اقوام است پرداخت و بهاین طریق مردم را بهحدود وظایف و سعادت حقیقی خود آشنا نمود.

اینجا دیگر این سوال قطعاً بهخاطر خطور میکند که آیا موقع آن نرسیده است که دست قدرت، روز عمر بدبختی یکصدوپنجاهساله ایران را بهآخر برساند، و برای ختم این دوره بینکلیفی و سرشکستگی و کشیدن انتقام قدمهای بلندی بردارد؟

## حرکت از مورچهخوار

بعد از عبور از مورچهخوار بهکاروانسرای مستحکم مادر شاه رسیدم که بهقول مشهور از بناهای مادر شاهعباس کبیر است. مقارن غروب بهجلگه «برخوار» و حومه شهر تاریخی اصفهان یعنی پایتخت باشکوه صفویه و مشهورترین بلاد ایران رسیدم.

## ورود بهاصفهان

کم کم سواد شهر اصفهان که در میان گردوغبار نمایان بود، ظاهر شد و اول نشانههای که از آنشهر بهنظر رسید گنبد و منارهای مسجدشاه بود.

از یگفرسخی شهر بهبعد چادرهایی که عامه طبقات اهالی اصفهان برای استقبال و پذیرایی من برپا داشته بودند نمودار گردید. همه جا مردم با وجد و مسرت فوقالعاده، رسیدن مرا تلقی میکردند. برای اظهار قدردانی از احساسات آنها پیاده شدم. از طرف وجوه و رؤسای ایشان، نطقها و خطابههای متعدد راجع بهخدمات من در اعاده امنیت و دفع سرکشان و توسعه و تکمیل قشون ایراد شد، بههر کدام جواب مناسبی داده و در میان لهله و شادی اهالی که حالت سرور و شادمانی طبیعی از چهره آنها نمایان و از زیر طاقهای نصرت که تهیه شده بود، وارد شهر گردیدم و یکسره بهعمارت چهلستون رفتم.

## اخبار تهران

روز ورود بهاصفهان بهتلگرافخانه برای مخابرات حضوری با تهران رفتم. این مخابره حضوری بر حسب تقاضای خود هیأت وزرا بود که میخواستند در رؤس مطالب با من مذاکره نمایند. تلگراف ذیل بدو از وزیر خارجه رسید و جواب داده شد:

«امروز سه ساعت بعد از حرکت حضرت اشرف، شارژ دافر انگلیس بهوزارت خارجه آمده، اظهار تاسف از مسافرت ناگهانی نموده، میگفت: در مذاکراتی که دیروز شده تقاضا نموده بودیم که مقرر شده، قشون دولتی از زیدون بهسمت محمره پیش نرفته، تا سه روز دیگر سر پرسی لرن وارد بغداد شده، شاید ملاقاتی با شیخ محمره نموده این قضایا بهنحو خوشی مطابق میل دولت خاتمه یابد. پس از

مراجعت به سفارت، تلگرافی رسیده بود که سرپرسی لرن برای هشت روز دیگر وارد بغداد میشود، و خیال داشتیم که در ملاقات امروز چهارشنبه متذکر شویم که تا هشت روز دیگر امر به توقف قشون بفرمایند و امروز دفعتاً شنیدیم تصمیم مسافرت نموده، حرکت فرموده‌اند. این است تقاضای خودمان را در تعقیب مذاکرات شفاهی که با خودشان نموده‌ایم تجدید نموده، خواهش میکنیم که متجاوز از دو ماه در این قضیه صبر فرموده‌اند، حالا هم این هشت روز را تأمل فرمایند تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. امیدواریم اقداماتی بنماییم که خاطر حضرت اشرف از این نگرانی راحت شود و دیگر محتاج به اعزام قوا و عملیاتی نشوند. همین قسم هم به قونسول خودمان در اصفهان تلگراف خواهیم کرد، که به اطلاع حضرت اشرف برسانند. مقصود اصلی آنها که در مذاکرات تکرار مینمودند، فقط این است که قشون از زیدون، جلوتر نرود تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. بنده در ضمن مذاکره تمام نظریات حضرت اشرف را خاطر نشان نموده و تذکر داده‌ام که در نتیجه این اغفال که نظر به وعده‌های مصلحانه سفارت که برای دولت در مدت دو ماه حاصل شده، این است که شیخ موفق به جمع‌آوری اسلحه و وارد کردن مهمات و سایر لوازم دفاعیه شده است. افکار عامه را چگونه میتوان به این اظهارات تسکین داد که متوالیاً شنیده میشود شیخ اسلحه و مونیسیون توسط کشتیهایی که از طرف هند می‌آیند وارد مینماید؟ در صورتیکه برای دولت انگلیس راه همه قسم تفتیش و جلوگیری از این کشتیهایی که اسلحه وارد مینمایند بوده است. البته در جواب این اظهارات جز سکوت و اظهار بیاطلاعی جواب دیگر نمیتوانستند بدهند، چنانچه ندادند. اینک مراتب را به عرض رسانیده و اخباری هم که رسیده بود به ارکان حرب فرستادم که به عرض حضرت اشرف برسانند».

وزیر خارجه

3450

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشار الملک وزیر امور خارجه دام‌اقباله

«شارژ دافر انگلیس را ملاقات نموده، بگویند چون نمیخواهم، اسباب رنجش سفارت فراهم آید، این است که تا ورود سرپرسی لرن و مشاهده نتیجه اقدامات او به کلیه قوا امر دادم تا دو هفته تعرض را به تأخیر بیندازند، ولی این در صورتی است که از طرف خزعلیان و بختیاری شروع به جنگ نشود. چه آن وقت قشون مجبور به عملیات خواهد شد».

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

4007

ملاقات با قونسول انگلیس

در این اثنا قونسول انگلیس نیز در همان تلگرافخانه تقاضای ملاقات کرد. او را پذیرفتم. پس از مقدماتی راجع به امر خوزستان، ورود مرا به اصفهان با نگرانی و احتیاط تلقی کرد، و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نمود، که از اصفهان جلوتر نروم، و فوق‌العاده سعی کرد مسافرت را به همین نقطه خاتمه داده، بهتران بازگردم. نوشتن تمام مذاکرات به تفصیل میانجامد. چون زمینه مطلب روشن است شرح آن را زاید مینماید. به طور خلاصه تصمیم قبل خود را به او خاطر نشان کرده و قطعاً تذکر دادم که انصرافم از این سفر غیرممکن و گوشمال دادن به اشرا حتمی است.

احساسات اهالی اصفهان

چیزی که موجب مسرت بود، این است که اهالی اصفهان از ورود من اظهار نهایت شغف و سرور میکردند. اما این سفر بیسابقه را با احتیاط دیده و در مجالس و محافل به تعجب از آن سخن میرانند. در بدو امر که نمیدانستند چه قصدی از این سفر دارم صحبتها میکردند، و چون از تجهیزات و عملیات من واقف شدند و فهمیدند خود نیز عازم میدان هستم، احتیاطشان شدت گرفت.

بعضی از نظر محبت و دوستی نمیخواستند، شخصاً بمهله که قدم بگذارم. این ابراز صمیمیت و علاقه‌مندی را که مبنی بر کمال خلوص بود، تقدیس کردم. لیکن آنها غفلت داشتند که این مسافرت چه از لحاظ دیپلوماسی و چه از نظر نظامی مهمتر از آن است که انجام آن را به دیگری واگذارم، و یقین داشتم که انجام آن برای دیگری غیر میسر خواهد بود.

پس از روز بعد قونسولهای خارجه و علمای اصفهان که معروفین ایشان حاجی‌آقا نورالله و فشارکی و سیدالعراقین باشند، به دیدن من آمدند و همه از ملاقات من اظهار خوشوقتی و تصمیم حرکت را به طرف جنوب تقدیس و تشویق کردند. حتی حاجی‌آقا نورالله بعد مراسله‌ای به من نوشت که مضمون بر این شعر بود:

«من حاضرم خود و عموم کسان و عشیره‌ام با شما حرکت کنم و در این جنگ مقدس که حکم جهاد بر ضد دشمنان استقلال مملکت را دارد، شراکت نمایم».

من در جواب اینگونه احساسات وطن پرستانه و استقلال خواهانه اظهار تشکر و امتنان کردم.

تجهیز قشون

از شب 16 تا چهارشنبه عقب در اصفهان ماندم، تا کاملاً سوق قشون به طرف خوزستان را از اینجا که مرکز لشکر جنوب است ترتیب دهم، و خود شخصاً به جمیع جزئیات کارهای لشکری سرکشی کنم. چنانکه در همین مدت قلیل یک قسمت از قوای اصفهان را با

فوج نادری، اعزامی تهران از تیپ عراق، از راه قمشه و سمیرم بهطرف بهبهان حرکت دادم و بهارکان حرب لشکر و مریضخانه و سربازخانه‌ها رسیدگی کردم و کار بختیاری و قضیه اختلافات آنها را راجع بهایلخانی و ایل‌بیگی رفع نمودم. قبل از حرکت خوانین عمده بختیاری مقیم تهران یعنی صمصام‌السلطنه و امیرمفخم و سردار جنگ همینکه قضیه طغیان عده‌ای از ایل را بهتحریک شیخ‌خزعل بر ضد دولت شنیدند، بهمنزل من آمده بست نشستند، و با عجز و الحاح بسیار گفتند این حرکت عده قلیلی از بختیاریها، اسباب بدنامی و رسوایی ماست و حرکتی است که ما را در پیشگاه دولت روسیاه و مقصر قلم میدهد و بهاین جهت زندگانی ما در خطر میافتد. من آنها را بهمراحم دولت دلگرم کرده، بهایشان تأمین و در رفع غائله اطمینان کامل دادم. در تعقیب همین پیشامد وزیر داخله و وزیر پست و تلگراف را مأمور نمودم بهاصفهان حرکت کنند و بهکار تصفیه آن اختلافات مشغول شوند. در چهار روز اقامت اصفهان لاینقطع از اطراف، مکاتیب و تلگراف راجع بهقضیه جنوب و تشویق بهحرکت و اقدام جدی در رفع طغیان شیخ و متمردين دیگر میرسید. غالباً دستور جواب آنها را میدادم. شب هفدهم عقرب تلگراف ذیل از وزیر امور خارجه واصل گردید:

تلگراف وزیر خارجه

«در تعقیب مذاکرات روز چهارشنبه 13 عقرب که راپرت آن بهوسیله ارکان حرب بهعرض رسیده است، امروز دو ساعت و ربع بعدازظهر، شارژ دافر انگلیس بهملاقات بنده آمده اظهار داشت:

با وجود اهتمامات فوق‌العاده این جانب، اخبار خیلی خوب نیست، زیرا قونسول از اصفهان تلگراف کرده است که دیروز عصر، حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا را ملاقات نمود و ایشان فرموده‌اند که بهملاحظات نظامی و نظر بهاینکه هر دقیقه خطر آمدن برف هست نمیتوانم دیگر قشون را در چهارمحال نگاه دارم و ناچار قشون باید از چهارمحال تجاوز نماید. شارژ دافر اظهار داشت که حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا در این مدت خیلی حوصله نشان دادند و البته اگر در این موقع عجله بشود اثر خوبی در لندن ندارد. در اینصورت بیش از مهلت اولیه که هشت روز باشد تقاضا نمیکنم. البته حضرت اشرف بهطوریکه تاکنون صبر و حوصله نشان داده‌اند حالا نیز این چند روزه را تأمل خواهند فرمود. بنده به‌او و عده دادم که مراتب را با تلگراف حضوری بهعرض حضرت اشرف برسانم و نتیجه را به‌او اطلاع دهم.»

مشار الملک

من چون به‌آهنگ این صحبتها و مواعید آشنایی کامل داشتم، تکلیف خود را در این تشخیص دادم که اصلاً به‌این تلگراف جواب ندهم و به‌جای هر صحبتی فقط عقاید خود را تعقیب نمایم و عملیتر سازم.

یک تلگراف مسرتبخش

یکی از جمله تلگرافها که به‌جهاتی نظر مرا جلب کرد. تلگراف سرهنگ ساعدالدوله آجودان من بود. ساعدالدوله در موقعی که از لرستان بهتهران برمیگشتم، داوطلب شد که اگر قضیه جنوب به‌قشونکشی محتاج شود، شخصاً برای ختم آن عزیمت کند. من هم به‌او قول دادم. اتفاقاً بعد از رسیدن بهتهران برای سرکشی املاک خود مرخصی گرفت و بهطرف تنکابن عازم شد. همینکه شنید من بهسمت جنوب عزیمت کرده‌ام، به‌عجله خود را بهتهران رسانده، از آنجا برای شرکت در عملیات نظامی تلگرافی مشعر بر حرکت خود بهمن مخابره کرد، و بدون استمزاج از من حرکت نمود و یقین دارم از اینکه چرا در موقع حرکت او را خبر نکرده‌ام متألم نیز بود.

وصول این تلگراف در اصفهان باعث مسرت فوق‌العاده من شد. زیرا که به‌رأی‌العین دیدم صاحب‌منصبان قشون من، امروز صاحب اینگونه احساسات سپاهیگری و رشادت نظامی هستند که در موقع بروز مشکلات و انجام وظایف سربازی بریکدیگر سبقت میگیرند و سر از پا نمی‌شناسند. مشاهده اینگونه پیشامدها برای یک نفر علاقه‌مند بهمملکت و قشون بینهایت وجدآور و مسرت‌انگیز است. زیرا وقتی که انسان اوضاع سابق قشون را به‌نظر می‌آورد و روحیه فاسد صاحب‌منصبان عهد ناصرالدین‌شاه را که در موقع گرفتن جیره و مواجب از صاحب‌منصبان هر قشونی بیشتر و عالی‌مقامتر، و در موقع جنگ فراری و مخفی بودند از خاطر میگذرانند، از تذکر احوال آن ایام سرافکنده و خجل و از دیدن اوضاع کنونی خرسند و شادمان میگردد.

شایعه کنارمگیری

در نتیجه انتشارات خارجیان و تلقینات اقلیت مجلس در تهران، مشهور شده بود که من از آمدن بهاصفهان قصدم کنارمگیری است و چون در مرکز نمیتوانستم از کار دوری بگیرم خود را بهاصفهان رسانیده‌ام که در اینجا از عمل کنارمجویی نمایم. این شایعه به‌قدری رواج گرفته بود که حتی در هیأت وزرا هم مؤثر واقع شده و یک نفر از وزرا بهخیال اشغال مقام ریاست افتاده و بعضی بهواسطه محبت من و تذکر فعالیت من مضطرب و متاسف شده بودند. در همین باب تلگراف رمزی از سردارمعظم خراسانی وزیر فواید عامه رسید که تمناً کرده بود من از استعفا صرف‌نظر کرده و راضی بهاختلال امور مملکت و پریشانی دوستان خود نگردم.

جوابی اطمینان‌بخش دادم و تعجب خود را از تأثیر و شیوع این اخبار ابراز داشتم و نوشتم که من عازم خوزستان و سرکوبی اشرارم و از هرزه‌رایی چند نفر مفسده‌جو، از خدمت مملکت و اکمال سعادت ایران صرف‌نظر نخواهم کرد.

قبل از حرکت اخباری از فرونت میرسید. از جمله مطالب ذیل بود:

«در چهاردهم عقرب 300 صندوق اسلحه نو، با دو توپ وارد هندیجان شده و میان قوای خزعل تقسیم گردیده، دو کشتی بادی آنوقه آورده است. سه سفینه جنگی اروپایی به‌شطالعرب آمده و در مقابل آبادان لنگر انداخته است.»

با توجه بدین اخبار چون فشنگ در اصفهان بهقدر کفایت موجود نبود، به تهران امر دادم 50000 فشنگ فوراً ارسال دارند.

راپرت تلگرافخانه اردوی زیدون

«بر حسب حکم فرمانده محترم قوای فارس و بنادر دستگاه تلگراف را کنار رودخانه زیدون آورده که راپرتهای قشونی داده شود. صبح نهم علیالطولوع فرمانده با عده بهطرف زیدون آمدند از ساعت یازده صبح جنگ شروع شد تا پنج بعدازظهر در طرف جنوبی رودخانه از «شاهبهرام» تا قلعه «خاکستری» که چندین قلعه و برج بود بهتصرف قوانظامی درآمد. عصر نیز طرف دشمن حمله نمودند شب هم بهشهر زیدون خراب، شبیخون زده از ساعت پنج صبح الی ساعت دوازده، جنگ دوام داشته، در نتیجه خزعلیان تمام فراری، تلفات زیاد، و چند نفر اسیر و چند باب چادر و چند رأس قاطر و اسب و اثاثیه بهتصرف نظامیها درآمد یک نفر نظامی و یک نفر چریک هم زخمی شده.»

ابراهیم

راپرت اردوی زیدون

از قرار خبر واصله و رؤیت هم که کرده‌اند برادر عبداللهخان و چند نفر دیگر و چهارپنج رأس اسب غیر از تلفات دیگر از طرف دشمن بهگلوله توپ مقتول شده‌اند.

حرکت از اصفهان

چهارشنبه 20 عقرب

صبح با همراهان از خیابان تاریخی چهارباغ و پل اللهوردیخان گذشته بهطرف قمشه حرکت کردم. در «مهیار» نه فرسخی جنوب اصفهان بهاردویی که عازم خوزستان بودند برخوردیم. اردوی مزبور را سان دیدم و مصمم شدم میزان جنگاوری و درجه لیاقت نظامی آنها را امتحان کنم. بهاین نظر خودم شخصاً پیش رفته، یک نفر از نظامیان را که بهظاهر آثار کفایتی از او نمایان نبود، انتخاب و برای هدف قرار دادن، نشانه‌ای اختیار کردم. احساس میکردم که صاحبمنصبان اردو را وحشت باطنی فراگرفته و از آن ترس دارند که نظامی مزبور از عهده این امتحان بهخوبی برنیاید و اسباب سرشکستگی و مسؤولیت جهت ایشان فراهم شود. یقیناً پیش خود میگفتند چرا من انتخاب را بهخود ایشان وانگذاشته‌ام تا یکی از بهترین افراد را اختیار کنند و فرد مطمئن را بهمیدان امتحان بفرستند.

در حالیکه دل‌های ایشان از این انتخاب من در تپش بود، نظامی مزبور با مهارت عجیبی از عهده امتحان برآمد و با کمال خوبی نشانه را هدف قرار داد. چهره صاحبمنصبان از شادی برافروخته شد، و قلب من نیز بیش از پیش قرین اطمینان و امیدواری گردیده، این پیشامد را بهفال نیک گرفتم و کاملاً دل در فتح بستم.

مقارن ظهر بهقمشه وارد شدم. حاکم قمشه بهاستقبال آمده بود و اهالی طاق نصرتهایی برپا داشته بودند.

بعد از ظهر از قمشه بهطرف خاک فارس حرکت کردم و نزدیک غروب بهاول آبادی «ایزدخواست» رسیدیم. در اینجا نامنی پنج سال قبل و حمله دزدان را بهارفع‌الدوله نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل و قتل پسر ارباب کیخسرو را بهخاطر آوردم و از امنیتی که حالیه در سایه قدرت قشون ایجاد شده امیدواری کامل حاصل کردم. شب را در «ایزدخواست» بهمطالعه نقشجات نظامی و مذاکرات تاریخی گذراندم.

بهطرف آباده

پنجشنبه 21 عقرب

از «ایزدخواست» حرکت کردیم و از روی پلی که در مقابل کاروانسرای شاه‌عباسی است و کتیبه‌ای هم بهاسم آن پادشاه آبادکننده دارد، و از گردنه صعب‌العبوری که خود اهالی آنرا «چک‌ایزدخواست» میگویند گذشتیم عبور از این گردنه در موقع عزیمت بهطرف شیراز برای اتومبیل خیلی مشکل است و غالباً جماعتی از اهالی در آن حدود مواظبانند که اتومبیلها را بهزور بازو بالا برند و آنها را از سر گردنه رد کنند.

بعد از ظهر از آباده حرکت کردیم و بعد از عبور از آبادی «سورمق» و کاروانسرای «خان‌خوره» گردنه صعب‌العبور «کولیکش» را پشت سر گذاشتیم، و وارد دشت مسطح و همواری شدیم و شب را در آبادی «دهبید» گذرانیم.

جمعه 22 عقرب

صبح زود برخاسته از بالای بلندی «دهبید» سرازیر شدیم. جاده امروزی غیر از جاده کاروانی قدیم است و این جاده را پلیس جنوب در ایام اقتدار خود برای حفظ روابط با اصفهان و راندن اتومبیل تسطیح و درست کرده است. هوا بینهایت سرد بود و بدون بالاپوش صحیح حرکت خیلی اشکال داشت.

مقارن غروب بهآبادی «سیوند»، چهارفرسنگی شیراز رسیدیم و شب را در آنجا ماندیم.

شنبه 23 عقرب

از سیوند حرکت کردیم و بعد از عبور از پیچ‌وخمهایی چند، بهچاپارخانه «یوزه»، سهفرسنگی «سیوند» و یازده فرسنگی شیراز رسیدیم.

در نزدیکی «پوزه» میرزا ابراهیمخان قوام‌الملک رئیس یکی از ایلات فارس که از شیراز به‌استقبال من آمده بود رسید و از او احوالپرسی شد.

ناهار را در «زرقان» پنج‌فرسنگی شمال شیراز صرف کردم. در «زرقان» از طرف وثوق‌السلطنه والی فارس استقبال شایانی از من شد و بعد از ظهر از آنجا به‌طرف شیراز حرکت کردم.

یکشنبه 24 عقرب

فردای ورود به‌شیراز عامه علما و اعیان شیراز به‌ملاقات من آمدند و از یکان‌یکان احوالپرسی به‌عمل آمده و با دو نفر از ایشان یکی آقا جعفر یکی هم آقای شیخ مرتضی مقداری صحبت شد.

بهموجب تلگراف واصله در 19 عقرب، عشایر «حویزه» و «بنی‌طرف» قصر خزل را آتش زده‌اند و در اطراف دزفول ایل «قلانند» با یک حمله، متمردين را شکست داده و مقداری احشام غنیمت گرفته‌اند.

تلگراف ذیل نیز که از فرمانده قوای خوزستان واصل شد مرا به‌فتح قطعی بیش از پیش امیدوار ساخت:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف فرمانده کل قوا دامت عظمته

«عده بختیاری که به‌کمک هواداران خزل آمده بودند، امروز یک حمله مختصری کردند و از طرف ستون، شکست خورده عقب رفتند. موقعیت دشمن و قوای نظامی به‌قرار ذیل است:

«چمکرته چشمه شیخ لنگری» موقعیت نظامی آسیاب «سویره»، «دملا» دشمن عده‌قلیلی در هندیجان دارد برای پراکنده کردن دشمن نو روز قبل عده‌ای مرکب از نظامی و چریک به‌طرف هندیجان فرستاده شده بود، الساعة راپرت رسید که هندیجان را تصرف نموده‌اند».

از لنگیر - سرتیپ فضل‌الله

عصر 21 عقرب نمره 206

بعد از ملاقاتهای رسمی تصمیم گرفتم به‌زیارت شاه‌چراغ و ابنیه وکیلی بروم به‌این جهت با جمعی از همراهان به‌تماشا و زیارت آن اماکن رفتیم.

عامه که از کمی گندم و قحطی نان در زحمت بودند، از دحام کرده به‌دادخواهی و استغاثه پیش من آمدند. فوری امر دادم برای ترتیب امر نان شیراز کمیسیون به‌ریاست والی و عضویت قوام‌الملک و روسای ادارات تشکیل شده رفع این غائله را بنمایند.

در همین روز یک دستگاه از ایروپلانهای جنگی را که در شیراز برای عزیمت به‌خوزستان حاضر بود، امر به‌پرواز دادم و خودم هم سوار شده برای تعلیم عملیات جنگی و اینکه از چه راه و به‌چه طریقی باید عملیات نظامی را تعقیب کرد قدری گردش کردم و آشیانه طیارات را در حدود «باغ‌تخت» معین نمودم.

چون از «باغ‌تخت» تا شیراز راه اتومبیل‌رو صحیح ندارد پیاده حرکت کردم ولی چکه سخت پایم را زده بود و به‌زحمت این راه را پی‌بوم و شخصاً به‌نظامیان دستور دادم که برای عبورومرور، روی نهرهای عرض راه را پل بزنند و این امر به‌سرعت اجرا شد.

قضیه خوزستان که تا این تاریخ چندان مشکل نشده بود، در مرحله جدی داخل شد. از یک‌طرف دارالشورا و نمایندگان ملت و عامه اهالی پایتخت و هیأت وزرا به‌واسطه بیاطلاعی و دوری از مرکز عملیات، در وحشت افتاده بودند تلگراف ذیل در همین موضوع از تهران رسید:

«حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

حسب الوظیفه باید به‌عرض برسانم از مسافرت حضرت اشرف به‌شیراز افکار مشوش شده مغرضین القای شبهه میکنند که با دخالت خارجی، آشتی کنان به‌ضرر مملکت واقع خواهد شد. بعضی حدس می‌زنند به‌بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد. در مجلس هم ممکن است مذاکره و سؤال شود. در هر حال تسکین و روشن ساختن افکار به‌نظر لازم می‌آید. مستدعی است دستور کافی در این باب مرحمت فرمایند».

تکاءالملک

22 عقرب

از طرف دیگر، عمال سیاسی انگلیس در صفحات جنوب به‌جنبش افتاده و به‌خیال اغفال من و تحصیل تأمین جهت شیخ خزل، سخت دست و پا می‌کردند.

تلگراف خزل

در همین روز تلگراف ذیل از طرف شیخ‌خزل به‌من رسید:

آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

«بعضیها فنوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به‌بنده احساسات بیمه‌ری و بی‌لطفی دارید، ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد. البته برخاطر مبارک معلوم است که آن‌سوءتفاهم از دسایس و انتریکهای بعضی مغرضین و مفسدین، غیر از بختیاریها، که البته نسبت به‌وجود ذی‌جود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فنوی را آلت اغراض شخصی و مقاصد دنیّه خود سازند تقویت و فزونی یافت. ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مطلع شده

اینک به عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته‌ای که از طرف این بنده نسبت به دولت علیه سر زده معذرت می‌خواهم و در آینده نیز کما فی السابق نهایت آمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت. از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف فرما میشوند و اگر این مسأله صحیح است خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از مامضی و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم».

خزعل

یک کپی هم توسط قونسول انگلیس از همین تلگراف رسید.  
از اینکه قونسول انگلیس واسطه مخابره آن بود سخت متغیر شدم.  
تلگراف ذیل را به قونسول بوشهر مخابره کردم و جواب شیخ را هم مستقیماً دادم.

بوشهر

آقای ژنرال قونسول دولت فحیمة انگلیس

«اینکه خزعل تلگراف خود را به وسیله شما برای این جانب ارسال داشته است خالی از غرابت نیست زیرا اتباع داخلی نباید، در امورات مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلت هستند، فراهم آورند. در اینصورت بدیهی است که این قصور مربوط به عدم اطلاع مشارالیه میباشد و جوابی هم که لازم بوده قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده‌ام».

جواب ذیل را هم امر دادم مستقیماً به شیخ مخابره کنند:

آقای سردار اقدس

«معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم به شرط تسلیم قطعی».

تلگرافات تهران

شب را قوام‌الملک در باغ «محمدیه» از ما میهمانی شایانی کرد. از همراهان، دبیر اعظم، چون سخت مریض شده بود، نتوانست بیاید. در این موقع دو تلگراف به من رسید، که یکی اسباب امیدواری و مسرت من شد و دیگری به عکس، سخت مرا غمگین و متأثر ساخت. تلگراف اول از طرف علمای تهران بود که در مسأله جمهوریت با من مخالفت کرده و در این موقع اظهار کمال موافقت نموده و پیشرفت و موفقیت کامل را خواسته بودند. از این موقع شناسی و علاقه علمای اعلام به مصالح ملک و ملت بسی شادمان و خورسند شدم. تلگراف دیگر از طرف هیأت دولت بود راجع به اینکه نمایندگان مجلس جلسه سری و خصوصی تشکیل داده و در باب خوزستان صحبت‌هایی کرده‌اند که حاکی از یأس و سوءظن است و در تهران نیز شهرت داده و آژانس رویتر این خبر را منتشر نموده، که سفیر انگلیس سر پرسیلرن از جانب دولت متبوعه خود مأموریت دارد، که در بوشهر فیما بین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد.

این خبر سخت مرا متعجب و متأثر ساخت که چرا با وجود اینهمه خدمات و زحمات و تحمل انواع مصیبت، در عرض چهار سال هنوز وکلای مجلس مرا نشناخته و تصور کرده‌اند ممکن است خارجیان در اراده و عزم من نفوذی داشته و بهمیل خود مرا به هر طریقی که می‌خواهند سوق دهند.

با کمال تأثر و تعبیر این خبر را تکذیب کردم و امر دادم وزیر مالیه که در غیاب من متصدی کفالت مقام ریاست وزرا بود، خبر مزبور را رسماً در جراید پایتخت تکذیب نماید. تلگراف ذیل را مخابره نمودم:

جناب مستطاب اجل آقای ذکاء‌الملک وزیر مالیه دام اقباله

«از شرح تلگراف جنابعالی راجع به انتشارات مغرضین و تلقینات آنها مسبوق و مستحضر شدم، این خائنین را که جنابعالی به اسم مغرض نامیده‌اید، همانها هستند که سوء کردار و زشتی رفتار و عملیات آنها در سه سال قبل مملکت را به خطرناکترین پرتگاهی پرتاب نموده بود و در پایان آنهمه خرابی و خیانت، فقط فضل خداوند و عملیات من آن خطرات را محو و نابود کرده. ، حالا مجال آن را پیدا کرده‌اند که باز زمزمه‌های خائنانه خود را تجدید نمایند. این مغرضین همان خائنین وطن‌فروش هستند که دست توسل به سوی هر نامشروعی دراز کرده فقط برای اجرای اعمال خائنانه از هیچ تخریبی صرف‌نظر نمی‌نمایند. من نیات باطنی و هویت هر یک از آنها را به‌طوری که باید و شاید تشخیص داده، اجازه نخواهم داد که مملکت و مردم بیچاره این سرزمین آلت خیانت و اغراض زشت و آلوده آنها واقع گردند. من به‌صفا جنوب آمده که اول گردن‌گردن‌کشان را کوبیده و مملکت را از لوٹ وجود و خودسری آنها پاک و منزه نمایم و در پایان آن، به‌نام استقلال مملکت و بیچارگی مردم، سزای هر خائن را به‌پاداش حق و حقیقت محول دارم. چند نفر خائن تهران از فرسودگی طاقت مردم اطلاع ندارند و آنها فقط به‌مزد خیانت از هر طریقی برسد قانع هستند. چون من خداوند را در همه حال شاهد گزارشات خود دانسته‌ام، بالاخره یا باید شخصاً در راه این مملکت محو شده و یا طریقی را بسپارم که دیگر کسی بر خلاف امنیت و انتظامات مملکت و بر خلاف استقلال و عظمت ایران قادر بر اجرای خیانت نباشد. حالا مغرضین، معاندین و خائنین هر چه می‌خواهند، بگویند تا مدلول حق و حقیقت از پرتو خداوندی روشن و آشکار شود. در خاتمه اضافه می‌نمایم که چون هیچوقت اقدامات و عملیات من از نظر جامعه مستور و مکتوم نبوده و با آنکه من و همه کس اطلاع دارند که این انتشارات از چه ناحیه ساخته میشود و تلقین می‌گردد،



معهدا برای اینکه عامه مردم از تمام گزارشات این حدود مطلع باشند، دستور داده‌ام که جزء و کل امور، اعم از عملیات جنگی و یا صلح و نظایر آن را به‌طور ابلاغیه گوشزد عموم نمایند که بالاخره عامه از گزارشات مملکتی خود هر چه هست مستحضر و مسبوق باشند».

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

ملاقات با قونسول انگلس

ژنرال قونسول انگلیس از من وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. وارد شد. از طرز دخول او به‌اطاق دریافتم که دیگر کار را از رویه‌های معمولی خارج دیده و عصبانی شده‌اند. چون این حالت را مشاهده کردم، بر دقت افزودم. زیرا که معلوم بود در چنین حالتی اعماق قلب و نیات خفیه خود را مکشوف خواهد داشت. بعد از نشستن، بلافاصله مراسله‌ای به‌دست من داد و گفت «وزیر مختار انگلیس از بغداد مخابره کرده، و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم.» در ضمن مطالعه اظهار نمود که «علاوه بر رسانیدن این مراسله مأموریت دیگری نیز به‌من داده‌اند، به‌این قرار که اگر مدلول این مراسله را پذیرفتید، رسمیتی نخواهد داشت و الا چون خز عل رسماً تحت‌الحمايه دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت‌الحمايه خود قویاً مواظبت و محارست کنیم، ناچاریم که با شما نیز به‌طور رسمی وارد مذاکره شده و از ورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به‌خاک خوزستان ممانعت کنیم. انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی، وضعیت خاصی دارد. لوله‌های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده، ممکن است در این لشکرکشی و منازعات صدمه ببیند. بنابراین هر پیشامدی که رخ بدهد، مسؤولیت مستقیم آن متوجه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به‌مدافعه و مداخله خواهیم شد».

تلگراف نیز تقریباً حاکی از همین مطالب بود. فقط مطالب قدری نرم‌تر نوشته گشته و سعیشده بود که با نصیحت و اندرز قضیه خاتمه یابد.

تلگراف را خواستم نگاه بدارم. قونسول اصرار کرد که من مأمورم فقط ارائه بدهم و شفاهاً مطلب را بگویم. مجاز نیستم تلگراف را بگذارم.

چون گوش من نظیر این صحبت را نشنیده است و عادت ندارم از هیچ کس این قبیل مداخلات را ببینم، حالتی تغییر کرد. آن نشاط و فرحی که در اول مجلس از دیدن احوال دیگرگون و عصبانیت قونسول به‌من دست داده بود، یکباره مبدل شد به‌یک تلخکامی و غضب فوق‌العاده که دنیا را در نظرم تاریک کرد. گویی از صدای این نماینده اجنبی تمام دستورها و اوامری که در ظرف یک‌صدسال از طرف بیگانگان به‌م‌مامداران این مملکت داده شده در گوشم طنین انداخت، و سیاهکاریهای اولیای امور گذشته، یکی پس از دیگری، در برابر چشمم گسترده شد، و پرده ضخیم کثیفی تشکیل داد. این بار نوبت عصبانی شدن به‌من رسید.

بدواً به‌قونسول گفتم:

«اما در خصوص لوله‌های نفت که بهانه این قبیل مداخلات عجیبه کودکانه قرار داده‌اند، من شخصاً ملتزم و متعهد می‌شوم، هرگاه از حرکت قشون و جنگ، بدان صفحات صدمه وارد شود شخصاً غرامت بدهم. راجع به‌مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می‌کنم و تذکر میدهم که اگر من بعد به‌این لهجه و به‌این طرز با من طرف گفتگو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشته مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است و خز عل یک نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت‌الحمايه معرفی کرده، خائن است و من نمیتوانم در این قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمیدهم که در حضور من این طور صحبت بشود.» و این کلمات را با تمسخر و استهزا گفتم.

قونسول بیشتر از جا در رفت. تمام متانتي که در نژاد این قوم ضرب‌المثل است از دستش رفته، کاملاً عصبانی گردید.

من برای اینکه به‌او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریتها و یادداشت‌هایی که او حامل است به‌قدر بال مگسی مرا واپس نمیشاند، در حضور خود قونسول، امیرلشکر را احضار کردم و با اینکه خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم، امر به‌حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق نمایند که فردا صبح به‌طرف خوزستان خواهیم رفت.

نمیخواهم بگویم که این امر و تصمیم من در این موقع در قونسول عصبانی انگلیس چه تأثیری کرد. ابدأ انتظار نداشت که از یک رئیس‌الوزرای ایرانی این طور مکالمه و این قسم ترمز بشنود و ببیند. در مدت صدوپنجاه سال عمال انگلیس عادت کرده بودند که هر سری را در مقابل خود خم شده ببینند، بلکه نقشه‌هایی را که اصلاً جرئت تعقیب آن نمیرفت، از طرف اولیای امور ایران فراهم شده و استقبال شده ببینند، تا چه رسد به‌یک حکم قطعی و امر صریح.

قونسول انگلیس گمان میکرد با یکی از ضعیف‌القلبه‌های دربار قاجاریه سروکار دارد، که هر وقت یکی از نایبهای سفارت، ملازمش را بفرستد و تهدیدی بکند، آن شب به‌خواب نرود و فردا هر امری را به‌موقع اجرا گذارد.

با اینکه رئیس کابینه سخت مریض بود و چهل درجه تب داشت، کسالت او را اهمیت نداده و

به‌حرکت مصمم شدم. او نیز شائقانه با مرض سخت به‌راه افتاد، زیرا که حفظ وطن برای من اهمیتی بیش از کسالت اطرافیان من است. به‌والی فارس امر دادم از طرف من از علمای شیراز بازدید کند و تلگراف ذیل را به‌تهران مخابره نمودم:

ارکان حرب کل قشون

«به‌طوریکه اطلاع دارید تصمیم من از تهران این بود که مستقیماً به‌جانب خوزستان عزیمت نمایم. در ورود به‌شیراز که تصادف با وصول تلگراف انقیاد خز عل شد، مقصود من از صدور جواب دائر به‌تسلیم قطعی مشار‌الیه این بود که او را روانه تهران نموده، خود بدون جنگ و عدم اتلاف نفوس به‌مرکز خوزستان رهسپار شوم. اینک نظر به‌اینکه عدم وصول جواب اعلامیه مزبور زیاده بر این توقف مرا در شیراز متضمن نتواند شد، لهذا امروز از شیراز به‌طرف فرونت حرکت مینمایم، که از آنجا با اردو رهسپار محمره شوم».

فرمانده کل قوا

قبل از حرکت از شیراز ورود يك دستگاه طیاره بمب‌انداز که بهمیدان جنگ «زیدون» اعزام شده بود، رسید و موجب مسرت شد. همچنین اطلاع رسید که در ساعت 7 صبح 23 عقرب قریب دوهزار نفر مسلح از محمّر به‌بندر معشور اعزام گردیده است. تلگرافاً امر دادم دو طیاره به‌عرب اعزام شود. بر حسب خبری که رسید عشیره بنی‌طرف در ساحل کرخه جمع شده و با اتباع شیخ مشغول زدوخورند و در «حمیدیه» جنگ سختی شده است. تلگراف ذیل نیز از تهران رسیده بود و جواب داده شد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته  
 «رأیرتاً به‌عرض مبارک میرساند که امروز صبح آتاشه نظامی روس به‌ارکان حرب کل آمد. و از اظهارات او چنین استنباط میشد که اولیای دولت شوروی از مسافرت بندگان حضرت اشرف به‌جنوب فوق‌العاده نگران هستند و چنانچه مسافرت وجود مقدس به‌بوشهر امتداد یابد، این مطلب را قطعاً در تحت تأثیر و نفوذ سیاست انگلیس تلقی و برای سیاست خود لطمه بزرگی تصور خواهند کرد و مطابق اظهار او برای رفتن به‌بوشهر، اتخاذ تصمیم هم فرموده‌اند. گرچه در مقابل نظر ثاقب و فکر منور بندگان حضرت اشرف که بر جهات امور احاطه دارند، اظهار عقیده جسارت محض است ولی در عالم خدمتگزاری و علاقه مفرطی که به‌حفظ حیثیات و عظمت آن وجود مقدس دارد، از عرض این ناگزیر است که چون مسافرت بندگان حضرت اشرف به‌بوشهر در اذهان عامه اهالی و از نقطه نظر سیاست خارجی تأثیرات سوء خواهد بخشید، چنانچه رأی مبارک اقتضا و مقرر فرمایند خزعل در همان شهر شیراز شرفیاب آستان مبارک شود. برای رفع سوءتفاهمات و این قبیل انتشارات خلاف حقیقت فوق‌العاده مؤثر خواهد بود. امر امر مبارک است.»  
 رئیس ارکان حرب کل قشون - سرتیپ امان الله  
 نمره 3699

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

«تلگراف رمز نمره 3699 ملاحظه شد. لازم است برای قطع انتشارات و اراجیف که در میان مردم شیوع دارد ملاقات من را در بوشهر با شیخ تکذیب و متذکر شوید، که اگر به‌بوشهر می‌روم فقط برای رفتن به‌فرونت بوده و شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت. در صورتی که آمدن به‌شیراز را نپذیرد، ملاقات من و او در میدان جنگ خواهد بود.  
 وزیر جنگ و فرمانده کل قوا  
 نمره 4125

احزاب سیاسی فارس که بر اثر وقعه خوزستان مثل ملیون سایر نقاط به‌هیجان آمده بودند، غالباً حاضر شدند که با من برای دفاع خوزستان و دفع یاغیان حرکت کنند. من آنها را به‌سکوت و بردباری امر داده، گفتم چون به‌توفیق خدا و اراده قوی خود و قدرت مغلوب نشدنی قشون اطمینان دارم، به‌حرکت شما احتیاجی نیست. من و قشونم به‌زودی غائله را خاتمه خواهیم داد.

حرکت از شیراز

یکشنبه 24 عقرب

از شیراز حرکت کردم و به‌قوام‌الملک که اجازه خواسته بود در این مسافرت با من همراه باشد، اجازه عزیمت دادم. چون دبیر اعظم سخت ناخوش بود، به‌دکترها در پرستاری او، امر اکید دادم. مخصوصاً دکتر کریم هدایت را که دکتر مخصوص قشون و جوان تحصیل کرده مجرب است، از شیراز همراه بردم و دستور دادم که به‌کار صحیّه همراهان بپردازد. بعد از ظهر را به‌کازرون که معتبرترین منازل بین شیراز و بوشهر است وارد شدم و تصمیم گرفتم شب را هم در همانجا بمانم. در کازرون چند دستگاه از تانکهای جدیدالاختراع را که برای قشون امر به‌خرید آنها داده بودم، به‌عملیات واداشتم و آنها در خراب کردن دیوار و عبور از اراضی ناهموار و تپه و گودال نمایشهای عجیبی دادند. اسباب خوشوقتی شد و هزار تومان به‌فرمانده آنها برای قدرشناسی از این عملیات انعام دادم. شب تلگرافی از تهران رسید. اینک عین آن با جوابی که داده شد مندرج میگردد:

مقام منبع ریاست وزرا دامت شوکته

«خبر رویتر راجع به‌قضیه خوزستان در جراید امروز منتشر شد که آقای رئیس‌الوزرا و شیخ‌خزعل به‌میانگیری وزیر مختار انگلیس در بوشهر ملاقات خواهند فرمود و در آن مجلس عمل خوزستان تصفیه خواهد شد. این روزهای اخیر هم انتشارات در همین زمینه در شهر بود که آقای وزیر مالیه در تلگراف اخیر خود اشاره به‌آن کرده بودند. وکلای مجلس از این خبر رویتر پریشان شده، مجلس را سرّی کردند و هیأت دولت را احضار نموده، در خصوص این مجلس و این ملاقات توضیح خواستند و اظهار تشویش از مداخله خارجی در کار داخلی مملکت نمودند که مبادا امری منافی مصلحت واقع شود و آقای رئیس‌الوزرا که رئیس دولت ایران هستند، نباید با يك نفر رعیت یاغی ملاقات کنند و قراردادی به‌مباشرت نماینده يك دولت خارجی در امر مملکت ببندند، و فرضاً که قراردادی بسته شود، البته مجلس آن را نخواهد شناخت. هیأت دولت چون از طرف حضرت اشرف اطلاعی دریافت نکرده بودند فقط اظهار کردند آنچه ما اطلاع داریم این است که آقای رئیس‌الوزرا به‌عزم قلع و قمع شیخ تشریف بردند و در موقع حرکت فرمودند ممکن است لازم بشود از اصفهان

هم دورتر بروم و البته شیخ را از میان بردارم و یقین دارم حضرت اشرف کاری که خلاف مصلحت باشد نخواهند کرد. بالاخره مذاکرات مجلس منتهی شد به اینکه این مطالب را به عرض حضرت اشرف برسانیم و خلاصه این مطلب این است که اولاً در این قضیه در مجلس اختلاف نظر بین موافق و مخالف نیست و همه متفق اند. ثانیاً مجلس راضی نیست حضرت اشرف برای ملاقات شیخ به بوشهر تشریف ببرند و این امر را توهین به حضرت اشرف و منافای با حیثیت دولت و مملکت میدانند. ثالثاً مجلس اساساً با مداخله خارجی در این قضیه مخالف است و این امر را مضرّ به حال مملکت میدانند. رابعاً عقیده مجلس این است که همانطور که قبلاً گفته اند و خود حضرت اشرف هم عزم داشتند، شیخ باید مقهور و منکوب شود، صلح و صفا معنی ندارد. خامساً اگر قراردادی با مداخله اجنبی بسته شود، مجلس نخواهد شناخت.

مستدعی هستیم به فوریت جواب این تلگراف و حقیقت امر و نظریات خود حضرت اشرف و دستورالعمل هیأت دولت را در جواب مجلس شورای ملی باز سری منعقد خواهد شد، بفرمایند».

نکاء الملک - مشار الملک - سردار معظم - ادیب السلطنه - مشارالدوله

نمره 3636

جواب

هیأت محترمة وزرای عظام دام اقبالهم

«از شرح تلگراف نمره 3636 داور بمذاکرات مجلس شورای ملی راجع به قضیه خوزستان مسبق شدم. این نکته را همه آقایان باید متذکر باشند که اگر تاکنون من میخواستم، مداخله اجنبی را شرط پیشرفت کارهای خود بدانم، البته در مدت چند سال نمیتوانستم استقلال تام و تمام مملکت را حفظ نموده، قشون را از شرق و غرب و از شمال به جنوب توسعه دهم. با توجه به این قضایا، مجلس شورای ملی باید مطمئن باشند که من هیچوقت بر خلاف مصالح مملکت و تمامیت استقلال آن اقدامی نخواهم نمود، به اضافه مخصوصاً لازم میدانم با آقایان نمایندگان مذاکره کرده، آنها را متوجه سازید که من سیاست مملکت را هیچوقت از نظر دور نداشته و البته رؤس مسائل همیشه با موافقت مجلس شورای ملی حل و تصفیه خواهد شد. انتشارات رویتر همیشه مربوط به منافع خود اوست و نباید طرف اهمیت واقع شود. مدرک امور پیوسته نتیجه عملیات این جانب است که به معرض افکار عمومی گذارده خواهد شد. چیزی که اهمیت دارد و توجه به آن بایستی مرکوز خاطر باشد این است که اگر آقایان وکلای قدری در اصل این قبیل قضایا و ظهور اینگونه پیشامدها و مسببین آنها دقت و تعمق فرمایند، تصدیق خواهند فرمود که چنانکه کوچکترین توافق نظر، در کارهای مملکتی بود، به هیچوجه دولت و مملکت دچار چنین مشکلات و در نتیجه متحمل این قبیل خسارات و زحمات نمیشد. در خاتمه متذکر میشوم که اگرچه از مندرجات رویتر کاملاً مسبق نیستیم معذک ممکن است وزارت خارجه رسماً خبر مزبور را تکذیب نماید».

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

صبح روز دوشنبه از کازرون حرکت کردم. غروب بهیرازجان رسیدم. شب را در برازجان توقف کردم و صبح سهشنبه از آنجا به طرف بوشهر حرکت نمودم. افق مقابل که به دریای عظیم بوشهر یعنی خلیج فارس تکیه داشت منظره زیبایی نشان میداد. از میان افق یکمرتبه گردوغبار بسیار نمودار شد. معلوم شد اثر اتموبیلهای کسانی است که از بوشهر به استقبال میآیند.

ورود به بوشهر

سهشنبه 26 عقرب

بالاخره در میان این گردوغبار و پذیرایی با ملاطفت مردم قبل از ظهر به بندر بوشهر وارد گردیدم. اهالی با شادی و شغف، تمام شهر را آیین بسته بودند. لدیالورود بهدار الحکومه که به فاصله پنج شش ذرع در کنار دریا ساخته شده، رفتم و در آنجا منزل گرفتم. اعیان و تجار و نمایندگان خارجه برای عرض تبریک ورود بهدار الحکومه آمده، از آنها ملاقات و اظهار قدردانی شد. چون دارالحکومه به قدر کفایت گنجایش نداشت، امر دادم همراهان در منازل مختلفه منزل بگیرند و در هر موقع که لازم شد عازم حرکت باشند.

ملاقات با نایب شرقی سفارت

روز بعد از ورود، ژنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر و مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس به دیدن من آمدند. شنیده بودم که بعد از عزیمت من مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس نیز حرکت کرده و خود را به بوشهر رسانیده است. میدانستم که قدم به قدم مواظب و در صدد هستند که هر قسم هست مرا از رفتن به خوزستان مانع شوند و در راه پیشرفت من عوایق ایجاد نمایند.

شاید در نتیجه عزیمت این شخص بوده که در مرکز شایع گشت من در بوشهر با نمایندگان انگلیس وارد مذاکره خواهم شد، و به وساطت آنها قضیه را ختم خواهم نمود.

این انتشارات در تهران موجب بعضی زمزها شده و حتی در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافت و موقعی به دست مخالفین افتاد تا آغاز بعضی صحبتها بکنند که فقط اخلاق خودشان مجوز قبول آن است. شاید هم حق داشتند چه میدانستند من در چه تصمیمی هستم و چه عقیده دارم؟ چه میدانستند که لهجه مذاکرات من با مأمورین خارجی چگونه است و در مقابل نمایندگان جسور بیگانه چه سیمایی

به خود میگیرم و چه لحنی اتخاذ میکنم؟

مفتریان من سالیان درازی است اخلاقاً مسموم شده‌اند و نمیتوانند حقایق را تشخیص بدهند و با عقلی سلیم به قضایا نظر کنند. این انتشارات طوری به سرعت سیر کرده بود که به محض ورود به بوشهر دریافتم که انعکاس خبر مصالحه و وساطت و دخالت انگلیس قبلاً شهر را پر کرده است. من از خنده خودداری نداشتم. متعجب بودم که این مردم چقدر دستخوش تلقینات هستند و چگونه آفتاب را در نتیجه وسوس خارجی ممکن است ستاره بشناسند و روز را شب بگویند. حقیقتاً گویی این بیت سعدی ریشه اخلاق این مردم است و اساس اطلاعات و عقاید آنها در مقابل تلقینات و وانمودهای داخلی و خارجی:

اگر خود روز را گوید شب است این

بباید گفت اینک ماه و پروین

نمیدانم چه وقت این ملت عمقاً عوض خواهد شد! کی میشود که افراد اهالی در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات، با یک میزان منطقی ایستاده و سقم را از صحیح تجزیه کنند! چهار سال است جان در کف نهاده شبانه روزی 15 ساعت کار کرده و تحمل همه قسم سختی نموده و بالاخره مملکت را به این حالت امروزی رسانده‌ام. قشون خارجی را طرد، دست مداخله آنها را کوتاه و استقلال سیاسی مملکت را تثبیت کرده‌ام. هنوز جمعی پیدا میشوند که از یک خبر واهی به جنبش آمده و تصور میکنند من، بعد از اینهمه زحمات و تجارب، تازه دخالت اجنبی را در امر مملکت خود پذیرفته و کار یک قطعه از ایران را با میانجیگری بیگانگان فیصله خواهم داد! خارجی چه حقی در خاک ما دارد؟ توسط در مصالحه، وقتی برای دولت بیگانه صورتی دارد که دو مملکت با هم جدالی داشته باشند و او را میانجی قرار دهند. خزعبلت یک نفر رعیت ایران است فقط زمامداران ایرانی باید او را تنبیه کنند یا ببخشند.

اگر او خود را تحت الحمایه خارجی میخواند، یا دیگران چنین تصور کرده‌اند، جز باطل و او هام چیزی نیست. خلاصه من لغت مصالحه و وساطت خارجی را جز به استهزا نمیتوانم تلقی کنم.

بعقونسول، وقت ملاقات دادم. انتظار داشتم که این بار نمایندگان بوشهر خیلی سخت‌تر از مأمورین شیراز و اصفهان صحبت بکنند و باز مرا متغیر سازند.

به عکس، قونسول بوشهر و مستر هاوارد با چهره خندان و گشاده و ملایمت فوق العاده آمدند و نشستند. بدو از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت را اظهار داشتند و دوستی و یگانگی خود را خاطر نشان نمودند، و خیر و کامیابی مرا در این سفر آرزو نمودند.

سپس مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابداً اطلاعی ندارند و شاید اصلاً نمیدانند من عازم کجا هستم، در ضمن صحبت گفتند:

«مستر لرن وزیر مختار هم که این اوقات در بغداد است، بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببیند.»

من هم با خونسردی تمام گفتم:

«ممکن است به ملاقات من بیایند، اما نه در بوشهر.»

گفتند:

«پس در کجا اجازه میدهید؟»

گفتم:

«در زیدون یا اهواز یا محمّره، منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه اینکه جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرفتن ایشان معذورم.»

مشار الیهم دریافتند که این کلام من چقدر دامنه دارد، و اشاره به چه نکاتی می‌خواهم بکنم. ولی هیچ به‌روی خود نیاوردند. چون سختی و استقامت دیدند، سست و محتاط شدند. اینجا به خاطر آمدن که با نمایندگان خارجی چه قسم باید معامله کرد؟ شخصی که مسؤول امور مملکت خود است چرا باید تقاضاهای بیگانگان را بپذیرد؟ چه اجباری دارد؟ چه محرکی دارد؟ جز ضعف نفس.

زمامدار وطن پرست باید قبلاً موضوع را مطالعه کند. قوانین و حدود اختیارات خود و آن نماینده خارجی را کاملاً تشخیص بدهد و آن وقت به اتکای حق و انصاف با جرئت و استظهار کامل سر بلند کرده و بگوید:

«آقای ایلچی، جناب نماینده یک دولت عالم متمدن، چه میفرماید؟ به چه حق، به چه سبب، با من که مسؤول حقوق یک مشت مردم آسیایی هستم این طور صحبت مینماید؟ از من که نماینده یک قوم شرقی کهن و تازه از دریای خونین انقلاب بیرون آمده، هستم، چرا این تقاضاهای نامشروع و بی انصافانه را میکنی؟ از چه رو مایل به اختلال امور و درهم شکستن قوای مملکتی هستی که تازه می‌رود نضجی بگیرد؟»

اگر زمامدار امور مملکت قبلاً با دماغ باز و شهامت کامل حدود و اطراف قضیه را دیده و سنجیده باشد و تسلیم آداب زنانه و شرم حضور و تملق نشود، و حقانیت و حجت خود را مثل آفتابی در مقابل چشم مأمور گستاخ و فریبنده خارجی نگاه دارد، آن شخص چه جواب خواهد داد؟

من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام، همه چیز حتی سیاست را مثل گلوله توپ میدانم که به طرف شخص مبارز می‌آید اگر ترس در دل راه دادی و عقب نشستی و به پناهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سر پرشور جلو رفتی، گوی از میدان روبروئی.

ترس همیشه برادر مرگ است، بلکه پدر مرگ زیرا که مرگ از ترس به وجود می‌آید. مایوس و مرعوب یعنی مرده!

خارجیان همیشه این خلق مرا امتحان کرده‌اند، و در قضیه خوزستان نیز کاملاً به تحقیق رسانیدند. ملتفت شدند که من حقوق و وظایف خود و تکلیف و سیاست آنها را میدانم. این بود که در بوشهر نمایندگان انگلیس که همیشه در مقابل وزرا و پادشاهان ایران چهره یک نفر معلم و فرمانده به خود می‌گیرند، در این مجلس شبیه شده بودند به دو نفر سیاح که فقط تماشاچی اوضاع هستند و هیچ نظری را تعقیب نمیکنند.

من برای اینکه اگر شکی هم در دل دارند کاملاً بر طرف شود، در حضور خودشان امیر لشکر جنوب را خواسته و امر دادم در حرکت به‌فرونت تسریع نماید.

خوشبختانه برای اكمال دلگرمی من، خبر وصول مقدمه قوای غرب بهمشلاقات عشاير لرستان نیز در همین اوقات رسید و تا اندازه‌ای به پیشرفت قطعی اطمینان حاصل کردم. هر چند تا این عده از خاک لرستان کاملاً خارج نشوند و بهدزفول نرسند خاطر من آسوده نخواهد شد.

راجع به مجلس

چون در مجلس شورای ملی مذاکراتی شده بود و بعضی از وکلای مفسد و خائن، زبان به اتهامات و مقتریاتی گشوده بودند، تلگراف ذیل را از بوشهر مخابره کردم:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای نكءالملك وزیر مالیه دام اقباله

«نظر به اینکه بر طبق اطلاعات در جلسه رسمی سرّی که در مجلس شورای ملی انعقاد یافته و مذاکراتی، یا مبنی بر عدم اطلاع از جریان امور، و یا فقط از نقطه نظر اغراض خصوصی در جلسه مزبور مبادله شده است، و با کمال تأسف هیچ کس نبوده که حقیقت امر و بیان واقع را در مقام تذکر برآید، این است که بهناچار شخصاً از مذاکرات مذکور در مقام مدافعه برآمده و شرح ذیل را تذکراً به جناب عالی تذکر مینمایم، تا با استحضار ریاست محترم مجلس، نظیر همان جلسه را که سرّی و خصوصی بوده است، تشکیل داده در زمینه همین مطالب خاطر نمایندگان را مستحضر سازید که متعمداً راه اشتباه نسیارند.

چنانچه این اقدام هم صورت نگیرد، چون کپی این تلگراف را بهارکان حرب کل قشون داده‌ام، امر خواهم داد که عین آن را به وسیله جراید به معرض افکار عمومی بگذارند.

مدلول مذاکرات واقعه در مجلس رسمی سرّی مجلس شورای ملی فوق العاده اسباب تأثر و تألم این جانب گردید. اگر چه شناسایی و بصیرت کامل این جانب نسبت به اخلاق عمومی هر مظنه را از نظر من مرتفع داشته، مدتی است یقین کامل حاصل کرده‌ام که در این محیط فاسد هیچگونه اعمال حسنه مورد تقدیر واقع نمیگردد. ولی با وجود همه این احوال باور نمیگردد که در مجلس شورای ملی بدون ورود در قضایا مذاکراتی مبادله شود که استحقاق تکرار و اصغای آن را فقط خود گویندگان داشته و دارند. در پایان همین ملاحظات بود که رمز نمره 4086 را با آن توضیحات مخابره کردم. به تصور این بودم که پاره‌ای اضطرابات خارج از مفهوم فقط در چند نفر از وکلای صالح مجلس شورای ملی تولید شده است و مدلول آن تلگراف فقط برای آن بود که اذهان ساده آنها نیز طرف تحریک و تلقین مغرضین و مفسدین واقع نگردد. با کمال تأسف حالیه می‌شنوم که این مذاکرات خارج از منطق در مجلس رسمی و با حضور تمام وکلا مبادله شده است و نسبتهایی را که در آن جلسه لایق خود بعضی از گویندگان بوده، بمن منسوب داشته‌اند. از اظهار تأثر خودداری نمیکنم و بیشتر متأثرم از اینکه در مقابل چنین اظهاراتی که از هر وجدان و منطق دور است چرا مبادرت به جواب اولیه نمودم. عجب است در صورتی که من به هیأت دولت قبلاً تذکر داده بودم که با چه عزمی به صفحه جنوب عزیمت میکنم، معذک در عوض آنکه در آنجا با کمال قدرت و شهامت و سرفرازی جواب مقتعی بدهند، نه تنها عجز خود را از جواب، اثبات کرده‌اند، بلکه ضمناً اظهارات مخالفین را نیز تأیید نموده‌اند. این است اخلاق عمومی و حقیقتاً من متحیرم که نسبت به این اخلاق چه باید کرد و از کجا شروع به تصفیه آن باید نمود؟ همین قدر متذکر میشوم که اگر يك جهل مؤثری عاید بعضی از نفرات این مملکت شده باشد، دلیل آن نخواهد شد که من از حقوق حقه خود صرف نظر کرده این مملکت را به طرف فنا و زوال سوق دهم، و با وجود تمام زحمات چندین ساله خود که صدق و صفای آن را نه تنها ایران بلکه عالمیان میدانند، به خود حق میدهم که این قبیل اظهارات را مبنی بر لاقیدی و بیاعتنایی به قضایای مملکتی پنداشته، و با تمام قوا بیش از پیش خود را حاضر نمایم که به این مملکتی که به خطرناکترین جبهه‌ها تصادف کرده بود و خودم آن را از اضمحلال و نیستی خلاصی داده‌ام خدمت نمایم. این نسبتهایی که در آن مجلس داده شده مربوط به کسی است که کمترین خدمت او تجدید استقلال مملکت نبوده باشد، به کسی است که تمام عملیات و سیاست او برای تجدید حیات مملکت نبوده و بالاخره آن را مستقل و سرافراز به جامعه دنیا معرفی ننموده باشد، و عاقبت مربوط به کسی است که تمام زندگانی و حیات خود را برای حفظ عظمت و استقلال مملکت به کار نبرده و باز هم تا آخرین نفس در مقام اجرای عقاید صافیانه خود نباشد. حقیقتاً فوق العاده بیانصافی و بیوجدانی می‌خواهد که تمام این عملیات و اقدامات چندین ساله را کان لم یکن پنداشته، و آن وقت در يك مجلس که حیات و بقایش، شاید از اثر عقاید مملکت خواهانه او بوده است، این قبیل اظهارات بشود. آنوقت هم هیأت دولت با کمال متانت نشسته و از تمام این قضایا اظهار بیاطلاعی نماید. من هیچوقت عادت ندارم که به شرح حکایات و قصه‌ها بپردازم و با آن معتقداتی که نسبت به این مملکت در نهاد من مفطور است قطعاً مسلم و بدیهی است که مراتب وجدانی خود را در مقابل ایران و مسؤولیت خود را در مقابل خدای ایران فراموش نکرده، اقداماتی را که منجر به خیر و سعادت مملکت بشمارم، با مسؤولیت خود عملی خواهم نمود. و احتراز میجویم از اینکه از این به بعد طرف مخابره و مکالمه با جماعتی بشوم، که به هیچوجه من الوجوه در خط شناختن سعادت مملکت نبوده و نیستند. این عقاید، جدیداً در من احداث نشده اخلاق عمومی را مدتی است تشخیص داده‌ام و سابقاً هم اگر اشارتی رفته است که بدون اطلاع مجلس اقدامی به عمل نخواهد آمد، پر واضح است، مقصود، همان نمایندگان صالح مجلس شورای ملی بوده است. و آلا خون چندین هزار جوانانی که عاشقانه در راه عظمت و اقتدار و استقلال این مملکت فدیہ شدند را نمیتوان فدای اغراض نفسانی و خیالات مجنونانه چند نفر مفسد معلوم الحال نمود».

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

28 عقرب

تلگراف ذیل شب قبل از حرکت از بوشهر واصل شد، چون جواب کافی و شافی داده و شفاهاً مذاکرات را قطع کرده بودم لازم ندانستم

عجالتاً جوابی داده شود.

مقام منبع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«در تعقیب معروضه نمره 3700 و دستخط جوابیه نمره 4115 برای استحضار خاطر مبارک سواد تلگراف وزیر مختار را که از وزیر امور خارجه گرفته شده ذیلاً به استحضار خاطر مقدس میرساند:

محبت فرموده تحیات دوستانه مرا الحال که به ایران مراجعت نموده پذیرید. یقین دارم اگر وضع بدون تغییر بماند، نتیجه منظور حاصل خواهد شد. به واسطه پیش رفتن قوای دولتی در خط غربی «بهبهان» و «زیدون» و «بندر دیلم» که حضرت اشرف وعده فرموده بودید، کار دوستدار خیلی مشکل شده است. در «سویره» و «جیری» فیما بین قشون «ایلجاری» با کمک قشون دولتی و ایلات هوادار خزل و بختیاری مصادماتی واقع، متأسفانه منجر به تلفات جانی طرفین شده است، چون امکان مزبوره چهار فرسخی «اپلش» طرف غربی خط فوق الذکر واقع است، مسلم است که تجاوز از طرف هواداران خزل و بختیاری نبوده است. باید همچو تصور کنم که این کار بدون اجازه بندگان حضرت اشرف بوده است. بنابر این صمیمانه خواهشمندم احکام اکیده برای فرماندهان محلی صادر فرمایند که به کلی در خط بهبهان و بندر دیلم بمانند. هرگاه بیش از این از خط مزبور پیش بروند و مصادمه واقع شود، شکی نیست که نتایج بسیار وخیمه داشته و باعث منازعه خواهد گردید. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تقدیم میدارد.

وزیر خارجه عرض میکند منتظر دستور و امر مبارک هستم»

رئیس ارکان حرب کل قشون سر تیپ امان الله

نمره 3767

من ملزم بودم که به هیچ يك از این مذاکرات و اخبار و تلگرافات و تبادل عقاید و افکار و سوداهایی که هر کس در مغز خود میپروردید اعتنایی ننمایم، و فقط از عقاید شخصی و تصمیماتی که اتخاذ نموده بودم پیروی کنم و در این موقع برای آنکه نائره جنگ خوزستان بیگناهان آن سامان را فرا نگیرد، ابلاغیه ذیل را نوشته و به طبع رسانیده، امر دادم که به وسیله ایروپلان در خوزستان انتشار بدهند، تا همه دشمن مملکت را شناخته و از نیات و عقاید من هم مستحضر باشند. این است ابلاغیه مزبور:

ابلاغیه ریاست وزرا و فرمانده کل قوا

«اهالی خوزستان از علما و اعیان و تجار و کسبه و طوایف و شیوخ و غنی و فقیر و زارع و کاسب و بالاخره فردا فرد و بلااستثنا باید بدانند، که قطعه خوزستان، یکی از ایالات قدیم و عزیز ایران و جزو صفحاتی است که انتظام و آسایش عموم اهالی آنجا از روز اول مرکوز خاطر من بوده و در تمام اقدام و عملیاتی که تا به حال مصروف انتظامات ایران نموده ام، همیشه وضع رقت بار مردم آنجا در ضمیر من منعکس و منتهز فرصت بودم آن نعمتی که امروز شامل حال ایرانیان است متوجه حال اهالی مصیبت زده این مرزو بوم هم بشود.

اینک که پریشان حواسی خزل دارد او را به طرف عواقب روزگار خود سوق میدهد و همین طور انتقامی که طبیعتاً در مقابل تعدیات و تجاوزات سابقه او نسبت به اهالی باید متوجه مشارالیه شود، مرا به این حدود رهبری کرده و امر به سوق الجیش داده ام، که هم او را از این خواب گران بیدار کرده و هم آن بیچارگانی را که تاکنون اسیر چنگال بیرحمی او بوده و خون و مال آنها را ظالمانه مکیده است رهایی بخشند.

برادران و فرزندان من

تمام شما از وضع و شریف مظلوم بوده و هستید و قشون دولت با هیچ يك از شما طرفیت ندارد، زیرا من شما را مقصر نمیدانم و همه باید از نعمت ابرائیت بهره مند شده، با کمال ناز و نعمت زندگانی نمایند. فقط و فقط خزل مقصر دولت است و اگر عده ای نظامی به آن حدود اعزام میشوند، برای سرکوبی و تدمیر شخص اوست، و تنها اوست، که باید در زیر شمشیر انتقام در آمده و مکافات اعمال او، همان اعمالی که تاکنون درباره شما روا داشته است، در کنارش گذارده شود.

با یاری خداوند عنقریب او به صورت سایر خائنین خواهد نشست. شما که تمام، اولاد و برادر من هستید، همه جا تکیه به قشون دولت داده و قشون را برای حفظ آسایش خود بدانید. زیرا به فرمانده آنها امر قطعی داده شده که تمام شما را به منزله خود قشون و برادران من دانسته و از هیچ مساعدتی در حفظ آسایش شما فروگذار نکنند.

اهالی خوزستان در هر نقطه این ایالت که باشند به طور قطع و یقین بدانند که همه آنها به موجب همین بیانیه در امان من هستند و هیچ کس مزاحم آنها نبوده و نیست و باید از تمام قلب به توجهات و سرپرستی من مستظهر و امیدوار باشند. فقط باید مراتب ایران پرستی و دولتخواهی خود را به فرمانده قشون اثبات کرده و از هر نوع تعرضی مصون و محروس نشینند.

چنانکه گفتم من چون شخصاً به این صفحه آمده ام که برادران خوزستانی خود را ملاقات کرده و نوید امنیت و انتظام و آسایش و ترقی و تعالی آتیه آنها را حضوراً به آنها گوشزد نمایم، و دستور سرکوبی و قلع و قمع خزل و هر کس که تابع و پیرو اوست عنقریب صادر خواهد شد. تمام اهالی باید به کلی بر حذر باشند که کسی از پیروان خزل را در منازل خود راه و پناه ندهند. نظر به اینکه از هوا و زمین عنقریب خانه خزل و تابعین او طعمه توپ و آتش خواهد شد، باید با تمام قوا از خزل علیها دوری بجویند که هیچ خانه ای مورد سوء ظن قشون واقع نشود.

این آخرین وقعه ایست که برای خوزستان پیش خواهد آمد و خیلی مردم آنجا باید احتیاط داشته باشند که محشور با پیروان خزل نشوند، و اگر دیده و شنیده شود که کسی حتی يك نفر از کسان خزل را پناه داده و یا از زن و بچه آنها سرپرستی کرده، دچار شدیدترین مجازات خواهد شد.

در خاتمه نظر به اینکه من جز شخص خزل دیگری را مقصر نمیشناسم، تا زمانی که اعلان یورش داده نشده، هر يك از اتباع خزل



هم بیابند و پناهنده به قشون شوند، من از تقصیر سابقه آنها صرف نظر میکنم و به نظر سرپرستی به او نگاه خواهم کرد. ولی اگر اعلان حمله و یورش داده شد، هر کسی که بر ضد قشون اسلحه در دست داشته باشد، در ردیف خود خزل محسوب و جزای او فقط مرگ خواهد بود.

تمام عشایر و طوایف ساکن خوزستان لازم است مدلول این بیانیه را با کمال دقت بخوانند و پند بگیرند، زیرا بعد از این پشیمانی سود و حاصلی ندارد.»

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا  
رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

«فلیعلم، کل من قطن خوزستان، من العالم والجاهل والوضیع والرفیع و الفقیر والغنی والشیوخ والاعیان و الزّراع من دون استثناء، فرد من الافراد، ان قطر صفحه خوزستان، ابالة مهمة عزیزة جلیلة من ایالات مملکة ایران - صانها الله عن الحدّان - و هی من الصّفحات الّتی، لازدلت قاصدا اصلاحها و امنیة اهالیها، و کما صرفت اوقاتی فی اصلاح داخل المملکة کنت متوجّها الی حال اهالی تلك الصّفحة المهمّة الّتی کانت سکنتها تحت الشّدّة و کنت انتهاز الفرصة حتّی ادخلها فیالعیش الرّغیدالذی، کانت الرّعیة فی تمام ایران تستریح به، و تستانس منه، و هذا للاختلال الذی شمل حال خزل لآبد، و ان یسوقه الی مالینتظر من عواقبه الوخیمة الّتی حصد تهایده لنفسه، و کما ان الدهر یذیق کل من اذاق العباد جوراً کذلک انهضتی و ساقتی الی هذه الناحیة، لنجاة صحفة خوزستان اهالیها من شدائد من تسلط علیها و لذا امرنا بسوق الجیش والعساكر، لایقاضه من هذه النومة الثقیله، حتّی تنجبالرعایا والسکنة المظلومین من شدّة ظلمه و جوره.

یا اخوانی و یا اولادی کلکم مظلومون و لا یخفی علیکم ان العساكر لیسوا، بصدد ایذانکم و تخویفکم، لانکم لستم مقصرین بل ترجوا من الاثمه، انکم تنتعمون بنعمة الایرانیة و الامنیة و بالعیش الرّغید تتعیشون و لیس، نظر الدولة الی احد الای خزل، لانه هو المقصر. و ان سببق النظام و الجیش الی تلك الناحیة فهو محط نظر الدولة لا غیر، و هو الذی لآبد له من الاضمحلال و الهلاك، تحت سیف الانتقام، لعله یذوق ما اذاقکم و بتأییدالله تعالی، عمّا قریب یتلبس بلباس الذلّة و الهوان الذی یلبسه الخائنون. و انتم الذین، تكونون بمنزلة اخوانی و اولادی، فلا بدوان تكونوا معتمدين علی قوّة جنود الدولة و اعالموا انّ الجنود سیقت لحراستکم و رفاهیتکم لان الامر القطعی قد صدر انّ الجنود لا تنتظر الیکم الا بعین الاخوة و الوداد و المحبة.

ولیعلم

اهالی خوزستان قطعاً انهم فی ای نقطه من نقاط خوزستان، كانوا قاطنین یطمنون بانهم فی حمايتی بموجب هذه الابلاغیه و لا یتعرّض لهم احد بالسوء و یستظهِرون بمظاهرتی لهم فیکل امر من الامور، و لا یتوقّع منهم، الا ان یتبثوا حبیبهم لایران و اعلام رئیس الجنود بانهم تحت طاعة الدولة و اوامرها و انا توجّهنا الیهذه الناحیة لانّ الاقوی اخوانیالخوزستان، و ابشرهم حضوراً ببشارة السعادة و الاصلاح و الامنیة المقبله الیه، فیما سیأتی انشاءالله تعالی و لا یخفی علیکم، ان الاوامر الاکیده فی خزلان خزل، و کل من تابعه سیصدر قریباً و لیحذر الاهالی من ایجاد الخائنین و اتباع خزل فی بیوتهم و مساکنهم لانه عمّا قریب تكون بیوته و مساکنه تحت شراره الاطواب الهوائیة و الارضیة، فیلزم کل احد من الاهالی، ان یبعد نفسه من موافقة خزل و اتباعه لئلا یكونوا متهمین عند رواساء جیوش الدولة و هذه اخر واقعة من وقایع خوزستان، فلیحذر الناس من الحشر مع اتباع خزل، و ان علم او عرف ان احداً من اتباع خزل کان فی بیت احد من الاهالی، او توجّه الی اهل بیت اتباع و اولاده، فهو من المقصرین، و سיעذب بعذاب شدید، و فیالخاتمة منه و تفضلاً علیهم مال یمکن یمصدر حکم تهاجم الجیوش و قدمهم الی تلك الناحیة، لرجع احد من اتباع خزل، الی اطاعة الدولة و اتصل و توسّل بالجیش فلنصرف عنة النصر و لننظر الیه بنظر العطف و اللطف و کذا عند صدور امر التهاجم و التقدّم و حركة العساكر للاشتغال بالحرب، لو وجدوا سلاحاً عند احد من اهالی تلك الناحیة، علی خلاف مقصد الجیش، لآبد، و ان یكون فی عداد اتباع خزل و جزائه الاعدام، لا غیر، فلیقراء، تمام اهالی و عشایر تلك الحدود هذه الابلاغیه و لقد اعذر من انذر ایاکم ان تأسقوا و تندموا بعد هجوم البلیات و السلام.

رئیس الوزراء و الحاكم علی کل قوی

رضا

عمارات حکومتی و محلی که فعلاً من سکونت دارم مشرف به ریاست، و واردین را هم در این نقطه میبذیرم. اگر چه منظره دریا بینهایت زیباست و گاهی با دوربین آمودرفت کشتیها را تماشا میکنم و از مشاهده این صفحه دلربای طبیعت لذت میبرم، ولی تمام توجهم معطوف به طرف خوزستان است و خیالی جز عزیمت بدان صوب ندارم. به این قصد امر دادم فوری کشتی حاضر کنند تا از بوشهر به طرف بندر دیلم حرکت نمایم.

اخیراً یک فروند کشتی جنگی از آلمان خریده ام که آن را به «پهلوی» موسوم کرده اند. خیلی میل داشتم با آن کشتی حرکت نمایم، زیرا که هم از کشتیهای قدیمی مظهری و پرسپولیس بزرگتر بود و هم از آنها از همه جهت مطمئنتر. تحقیق کردم، معلوم شد کشتی مزبور حالیه در عدن متوقف است و چهارده روز طول دارد تا به بوشهر برسد. چون عجله داشتم و تأخیر و توقف را صلاح نمیدیدم، گفتم همان کشتی مظهری را با وجود کهنگی و پوسیدگی و کوچکی حاضر کنند تا فردا به طرف ساحل خوزستان حرکت نمایم.

در کشتی مظهری

مسافرت در این کشتی مخاطره عظیمی بود. زیرا که مخصوص سفر دریا ساخته نشده و چند جای آن رخنه های فاحش داشت که هر لحظه ممکن بود، در آب فرو رود. وقتی که به همراهان تکلیف ورود در این کشتی کردم، رقتی به من دست داد. کاپیتان کشتی که موافق انتظار، اطلاعات وسیعی در امر دریانوردی نداشت، یک روز مهلت خواست که کشتی را مرمت کرده، سوراخهای آن را مسدود نماید و من متفکر بودم در دریایی مثل خلیج فارس چگونه میتوان در چنین سفینه ای مدت سیوهشت ساعت زمام اختیار را به دست امواج داد؟ علیالتحقیق در این سفر صدی هفتاد بیم خطر میرفت. اما من هیچ وقت در مهالك اندیشه به خود راه نداده و در راه وصول به مقصود جان و مال را مهم نمیشمارم. فردا یک ساعت بعد از ظهر از منزل به جانب نقطه ای از بندر که قایق در آنجا منتظر ما بود حرکت کردم. کشتی در یک فرسخی ساحل انتظار داشت و بایستی این مسافت را با قایق طی نمود. خدا و مقصود مقدس خود را در نظر گرفته، با حاکم و

ایمان بوشهر و اهالی که تا کنار دریا بهیدر قه آمده بودند خداحافظی کرده در قایق نشستیم. بعضی از همراهان را اجازه دادم که با من سوار شوند و بقیه در قایق دیگر بنشینند. قایق با حرکتی ناگهانی از ساحل دور گشت و بهجانب کشتی رهسپار شد. حرکات قایق بیتماشا نبود. از جانبی بهجانبی متمایل میشد و امواج با چهره سیاه و لبان کفآلود حاشیه اعلای آن را میبوسیدند.

این قایق ضعیف که بر پشت امواج قوی سوار بود و با چابکی تمام با حرکات متغیرانه آنها بازی کرده و یکانیکان را بهملاطفت از پهلوی خود دور نموده با جنبشی چالاکانه بر دوش موج دیگری بالا میگرفت، مرا بهاندیشه فرو برد و بهخاطر آمدن آن نوع بشر برای مقهور کردن این عنصر بیرحم و پرنفع، یعنی دریا، چه زحماتی کشیده و چه تجربیاتی کرده است. آن شخصی که قایق را اختراع کرد و دوره سوار بر تنه‌های درخت و الوارهای ناهموار را سپری نمود، حقیقتاً چه خدمت بزرگی بهتمدن و آسایش زندگانی انسان کرده است! همین مقدار ترقی آیا چقدر مدت لازم داشته و چه جانها بر سر این کار رفته است؟ و از آن روز تاکنون فن کشتیرانی و صنعت کشتیسازی چه مراحل عظیمی را طی کرده است؟

مثل همیشه از فکر عمومی متوجه منظور خصوصی و همیشگی خود، یعنی ایران افتادم و برحرمان وطن خود از نعمت دریانوردی و حکومت بر این عنصر سیال محزون گشتم. متأسفانه در عهدی که ممالک روی زمین بیش از پیش بهاهمیت دریاهای واقف شده و بر سر تصرف يك مشت آب شور، خونها میریختند و خاکها از دست میدادند، سرنوشت ملت ایران بهدست پادشاهانی طماع و خودخواه و غافل افتاده بود که دیده کوتاہبین آنها از حدود «چشمه‌علی» و رودخانه «جاجرو» دورتر نمیدید. بهشکار رفتند و سرسره‌بازی کردند و بر عده زنان و خواجهرسرایان افزودند و گذاشتند که دول اروپا نه تنها آبهای دوردست را برادرانه یا خصمانه تقسیم کنند، بلکه بهدریای مخصوص ایران و راه منحصر بهفرد مملکت آنها نیز وارد شوند، ودست بیاخرامی دراز کنند. دریایی که در اعماق آن گنجهای بی پایان خفته و سطح آن گذرگاه ذخایر و مصنوعات روی زمین است، متأسفانه هیچ بهبودی در اوضاع ساحل نشینان خود خاصه ایرانیان بنادر حاصل نکرده است. ثروت بی پایان از پیش چشم آنها میگذرد و از دست آنها عبور میکند و ذره‌ای احوال معاش و علمی آنها خوبتر نمیشود. فیالحقیقت چقدر تأسف‌آور است و چقدر شبیه است، وضع ایرانیان مقیم بنادر و جزایر خلیج فارس بهماهی که در امثال گویند، همواره غریق بحر است و همیشه خشک لب و آرزومند آب. در تمام عالم اشخاصی که در ساحل دریاهای هستند بهزودی توانگر میشوند، اما روزبهروز اهالی بنادر خلیج فارس گداتر میگردند. زیرا که سیاست بی عمق و سبکسرانه قاجاریه، این هموطنان زحمتکش ما را مزدور یا تماشاچی اجانب کرده است.

مثلاً اهل بوشهر با تحمل گرمای سخت و هوای بد، هنوز استطاعت ندارند که کوچه‌های شهر خود را پاک و آباد سازند، و از دنیای متمدنی که در دروازه آن قرار گرفته‌اند اندکی استفاده نمایند. اگر داخله خاک امن باشد، تمام بنادر خلیج فارس کم و بیش قابل ورود بهصدور مالالتجاره و توقف سفاین هستند. نقص این بندرگاهها علاوه بر امنیت داخله و فقدان راههای بزرگ تجارتي مخصوصاً يك رشته راه‌آهنی است که اگر کشیده شود و مرکز بنادر را بهبلاد معتبره داخل فلات متصل کند اهمیت خلیج فارس و بنادر جنوبی ایران صد درجه بیشتر خواهد شد.

هوای این قسمت بهقدری گرم است که اگر چه برج عقرب بود، در برازجان همراهان شب را روی بام استراحت کردند. درجه حرارت خلیج فارس در تابستان در بعضی نقاط چهل و در بعضی نواحی پنجاه درجه سانتیگراد است. آب خلیج فارس از هر دریایی شورتر است. اوضاع زندگانی و لباس و میزان فکر و نوق اهل بنادر بهغایت تأسف‌آور است. در این موقع که قایق متزلزل، ما را در میان آب و هوا حرکت میداد، در کمال خلوص از خداوند مسألت نمودم که مرا موفق دارد، مطابق آرزوی دیرین خود، بنادر ایران را آزاد و آباد کنم و این خلیج پر برکت را که اکنون دیوار زندان ایران محسوب میشود، مبدل بهدروازه‌ای کنم که ثروت و علوم و صنایع دنیای متمدن از آن بهداخله مملکت ورود نماید.

بالاخره قایق بهسلامت رسید. از پلکان بهعرشه کشتی صعود کردیم. اما کثافت و اندراس کشتی و بوی نفت و گرد ذغال‌سنگی که تازه ریخته بودند و سطح کشتی را سیاه کرده بود، اسباب انزجار خاطر شد. هر چند امر دادم با تلمبه شست و شوی کامل کردند بهقسمی که تامسافتی آب دریا قیرگون شد. اما بوی تعفن باقی ماند. حرکات کشتی نیز مزید بر علت گردید. کم‌کم هوا تاریک و دریا منقلب شد و همراهان بهکلی از پای درآمدند و بهناخوشی دریا و دوار سر مبتلا شدند. دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف و قوام‌الملک چنان انقلابی داشتند که حالتشان رقت‌انگیز بود. حتی نمیتوانستند کلاه را از زمین برداشته بر سر بگذارند. عموماً درحال اغما بودند. در این میان من و وزیر داخله مقاومت میکردیم. از انقلاب دریا، کاپیتان متوحش شد.

دولت ایران در خلیج فارس، دارای کشتی‌قابلی که لایق دریانوردی باشد نیست و من هم عزم کرده بودم که اگر قایق کوچکی هم از مال دولت ایران دست بیاید، آن را بر هر کشتی دیگر ترجیح داده و در آن مسافرت کنم. این کشتی که من و اتباع مرا میبرد و گرفتار امواج ساخته، موسوم است بهکشتی مظفری، و تقریباً زورقی است که اساساً برای سیر در دریا ساخته نشده و مخصوص عبور از کانالها و رودخانه‌ها و تفرج در سواحل است. با وجود کوچکی، ای کاش نو و پاکیزه بود که در آن صورت بهطیب خاطر خود را بهدریا میسپردیم ولی کشتی مزبور گویا کنیف‌ترین سفینه‌ای باشد که امروز در دریاهای اقیانوسها در گردش است. در و دیوار و روزنه‌های آن بهغبار ذغال و چربی نفت آغشته است. و اگر شخصاً نمایانم و امر بهشستن نمیکردم توقف در آن میسر نبود. عفونت کشتی اگر هم امواج شبانه ممد آن نمیشد برای مریض کردن مسافری کفایت میکرد.

جای تشکر است که در خطسیر ما هیچ کشتی بزرگ و با مهابتی ملاقات نشد که حقارت کشتی ما را نمایانتر سازد و الا تجسم حقارت کشتی از نقطه نظر مملکت شاید تأثیراتش برای من زیادتیر بود از این ابتدایی که در قبه دریا داشتم. خاصیت موجود زنده و نشوونمای عالم در میل بهتوسعه و ترقی است. فوق‌العاده تأسف‌خیز است، که در تمام دوره سلطنت قاجاریه، کسی بهفکر تهیه چند کشتی معتبر در این گذرگاه مهم نیفتاده، امر این شریان بزرگ تجارتي را مهمل گذاشتن و بهتفرج در چمن سلطانیه و شکار جرگه اطراف تهران و عشرت «عشرت‌آباد» پرداختن شخص را متعجب و خشمناک میکند. آیا میشود خلیج فارس را فراموش کرد؟ واقعاً زمامدار مملکت چقدر باید در خواب باشد که این موقع مهم را نبیند!

خلیج فارس را اولین عرصه کشتیرانی انسان باید دانست. از کشفیات و حفريات بحری و حوالی بوشهر معلوم شده است که بیش از هزار سال قبل از میلاد در خلیج فارس مؤسسات بحریپیمایی دایر بوده است. از عهدی که اولین دولت مقتدر در حدود خلیج فارس تشکیل شده است تا امروز هیچ پادشاه دوراندیش و ترقیطلبی از یاد خلیج فارس غافل نبوده است. در تاریخ عالم، نخستین اسمی که از دریا برده میشود ذکر این خلیج است. قریب چهار هزار سال قبل از میلاد پادشاهان کلدان در این دریا کشتی رانده و حتی بهبحر عمان نیز

دست انداخته‌اند. تجارتی که در عهد فنیقیها و بابلیها در این بحر میشده بیهامیت نیست. امته آسیای جنوبی از این راه به‌بازارهای اروپای جنوبی نقل میشد. داریوش کبیر سطح خلیج فارس را از سفاین ایران مستور نمود و اسکندر در سیصدویستوپنج قبل از میلاد وقتی بهکنار «سند» رسید «نثارکوس» امیرالبحر خود را امر داد که بحر عمان و خلیج فارس را گردش کند. او نیز از «سند» تا شطالعرب را متهورانه سیاحت کرد. «تراژان» سردار رومی بعد از غلبه بر آسیای غربی بیاختیار خود را بهخلیج فارس رسانیده و در آن بهکشتیرانی مشغول شد. در عهد ساسانیان، این گذرگاه مهم، تجارت دنیای متمدن را از روی سینه خود عبور میداد و از اقصای آسیا،

اجناس مختلفه در آن وارده شده و در انتهای خلیج به‌دست کاروان و قوافل سپرده میشد.

بیدارترین ملت آنهایی بوده‌اند که بیشتر بهخلیج فارس اعتنا میکردند. تذکر تاریخ این دریا نکته فوق را ثابت میسازد. دولت ایران در زمانی که تاریخش روشن است، توجهاتش بهطرف این آبها جزرود غربی داشته است. مد آن در عهد جلوس پادشاهان توانا، مثل سلاطین اول و سوم صفویه و قهرمان افشار و جزر آن، در انوار ضعف‌آور شاه سلطان‌حسین و قاجاریه است. توجه دول دریانورد اروپا بهخلیج فارس در عهد صفویه شروع شد. تجارت این دریا، خاصه ابریشم ایران، رشته‌ای بود که تجار طماع را به‌این دریا میکشید. در عهد شاه‌اسمعیل اول، پرتغالیها که ملاح و سیاح معروفشان «واسکودگاما» پیشرو دریانوردان عهد بود، بهخلیج فارس راه یافتند. در 913 «آلفونس دالبورک» با سفینه‌ای چند به «مسقط» وارد شده سپس شهر «هرمز» را بعدادن مالیات سالیانه مجبور کرده و بعدها آنجا را کاملاً قبضه نمود و محل قلاع نظامی و استحکامات کرد. بنا بر قول مورخین اروپایی در این زمان «هرمز» چهل‌هزار سکنه داشته است. پرتغالیها بعد از تصرف این موقع مهم، که مرکز عملیات نظامی و تجارتی آنها شد، بهتدریج که تمام بنادر و سواحل خلیج ایران، خاصه نقطه‌ای که امروز بندر عباس نام دارد. و پرتغالیها آن را «کامبرون» خواندند غلبه نمودند، و بیش از یک قرن صاحب اختیار خلیج فارس شده و هیچ کشتی را بدون دادن باج، رخصت ورود و خروج نمیدادند. قدرت آنها به‌مرجه‌ای رسید که تا مسافتی در داخله مملکت هم دخالت کرده و حکام را به‌انقیاد خود وامی داشتند و دولت صفویه را به‌چیزی نمیشمردند.

شاه‌عباس بعد از نظم داخله متوجه دریای فارس شد و به‌معاضدت دولت انگلیس که در این وقت حاضر برای شرکت در جنگ و طرد پرتغالیها شده بود، بر سواحل خلیج فارس حمله برد. در 1023 داودخان حاکم فارس را به‌تصرف بندر عباس گماشت و در 1031 با انگلیس عهدنامه مفیدی بست. دو ماه تمام حصار «هرمز» محصور بود. ایرانیها در این جنگ به‌قدری رشادت و لیاقت بروز دادند که امروز من از تذکر آن به‌وجد آمده سختیهای این کشتی کثیف و دریای منقلب را فراموش میکنم. ایرانی در هر عهدی که قائد توانایی دارد، تواناست و روزی که دولتش ضعیف است، ضعیف و عبارت «الناس علی دین ملوکهم» بیش از همه جا در ایران مصداق پیدا میکند. این اسباب تأسف است زیرا که من میل دارم ملتی که امروز به‌خدمت آن قیام کرده‌ام، ثبات خلق و استقلال ذات و اعتماد بر نفس داشته باشد، تا بیشتر فرمانده از فکر و شمشیرش استفاده کند و مملکت سعادتمندتر باشد. اما چه چاره، که سلاطین سلف، باب هر قسم تعلیم را جز درویشی و عیاشی و لاقیدی بر روی خلق بستند، و از اعمال ناشایست و سستی اراده خود درس بسیار وخیمی به‌مردم دادند. سابقاً اشاره کردم که در فاصله قلیل میان عهد شاه‌سلطان‌حسین و نادر، چگونه ملت ایران از حضيض سستی به‌اوج قدرت و توانایی رسید. اوضاع خلیج فارس هم مثل اخلاق ملت ایران بود.

شاه‌عباس قریب چهارصد توپ از قلعه هرمز گرفت. پرتغالیها تسلیم شدند و تمام متصرفات و مؤسسات و قلاع خود را به‌ایران واگذاشتند، به‌استثنای صید مروارید در بحرین و حق کمرک در جزیره قشم. و شاه به‌شرط آنکه فقط تاجر باشند و در سیاست وارد نگردند، به‌آنها اجازه اقامت داد و قلاع آنها را محل ساخلو ایران ساخت. حتی انگلیسیها را هم با آن همه مساعدت که به‌وسیله بحریه خود کرده بودند در خلیج فارس، تصرف و اختیاری نداد چون برافراشتن بیرق، خاص دولت ایران بود، شاه اجازه داد که دولت انگلیس هم فقط یک بیرق بلند کند.

بعد از شاه‌عباس تدریجاً ایران خلیج خود را فراموش نمود و اعراب آن سوی مرز دست تطاول دراز کرده در آب و در خشکی به‌دزدی و راهزنی مشغول گشتند و عمال دولت را بیاختیار ساختند. نادرشاه با نظر دوربین خود اهمیت خلیج فارس را دریافت و چون ملت ایران تاج پادشاهان خود را به‌او تقدیم کرد، بدواً به‌دریا روی آورد. تمام سواحل و جزایر خلیج فارس را منقاد نمود. این پادشاه اگر مجال مییافت، بحریه صحیحی ایجاد مینمود. مقدمات آنرا به‌این ترتیب فراهم آورد که در شمال و جنوب کارخانه کشتیسازی ایجاد کرد و از مازندران به‌بنادر، چوب حمل مینمود و استادان انگلیسی را برای تعلیم و تربیت ایرانیان اجیر کرد و قرب سی کشتی جنگی در خلیج فارس به‌حرکت آورد و پرتغالیها و هندیها و انگلیسیها را مزدور سفاین ایران ساخت تا ایرانیان عملاً دریانوردی بیاموزند. اما چه سود که دوره اقتدار این شاه طولی نکشید. با رفتن او، کشتیها نیز پراکنده و تارومار گردید و دولت قاجار که بعد از دولت کم‌نوام زندیه تثبیت یافت، از آن بحریه که شالوده‌اش ریخته شده بود، نتوانست استفاده کند و حتی بقایای آن را جمع آورد. یکی از سیاحان اروپا که یک قرن بعد از نادر به‌بنادر آمده گوید «در سواحل ایران استخوانبندی کشتیهای عهد نادر را دیدم که چون مال بیصاحب ریخته و پاشیده بود و محافظ و مراقبی نداشت».

در ضمنی که اوراق تاریخ خلیج فارس را از پیش نظر میگذرانم بار دیگر سیمای محبوب کریمخان پیش چشم مجسم میشود. این سلطان را من دوست دارم و بیاندازه احترام میکنم زیرا که بعد از شاه‌عباس و نادر، و شاید بهتر از این دو پادشاه، راه ترقی مملکت را دریافته بود و از این جهت هم خود را به‌توسعه تجارت و صنعت مصروف میکرد.

در اوضاع خلیج فارس مهر مخصوص اخلاق او پدیدار است. زیرا که بعد از مصفا کردن ایران از وجود رقبای خود، بیتأمل بهخلیج فارس روی آورد. خارجیان را نوازش کرد و آنها را به‌تجارت تشویق نمود و آزادی بخشید، اما در تحت نظر عمال ایرانی، تا جز به‌تجارت نپردازند.

جزیره خارک

هلانديها که از هر جومرچ قبل از کریمخان استفاده کرده از بصره به‌جزیره خارک که اکنون کشتی ما از نزدیکی آن میگذرد، آمدند و

استحکاماتی ساختند. این جزیره در دهفرسخی شمال غربی بوشهر است. یک فرسخ و نیم طول و یک فرسخ عرض دارد. در محصول مروارید، این جزیره رقیب بحرین است. ماهی و گچ نیز از مال التجاره‌های آنجاست. مروارید خارك در صلابت و سفیدی بر مروارید بحرین و «سرنیب» ترجیح دارد. عده سکنه آن را در آن عهد، دوازده هزار نفر نوشته‌اند. بیشتر سنی هستند. شغلشان تجارت و ملاحی و صید مروارید است اما کریم‌خان، خارك را از آنها گرفته، بهفرانسویها بخشید که بهتجارت مشغول باشند. فرانسویها مواظبت کاملی در آنجا نکردند و بعدها در عهد قاجاریه، انگلیسیها بهخیال تصرف آن افتادند، زیرا که موقعیت نظامی مهمی دارد. دو مرتبه در موقع جنگهای هرات این جزیره را ایستگاه نظامی کردند و مأمورین و اموال خود را از بوشهر بهآنجا نقل نمودند، لیکن بعد از «مصالحه‌پاریس» آنجا را تخلیه کردند. در مقابل جزیره خارك، جزیره خارکو است که زمستانها غالباً غیرمسکون و تابستانها منزلگاه ماهیگیران است.

#### عهد قاجاریه

نوره قاجاریه شروع شد. انگلیسیها با شیوخ متمدن قراردادهایی بستند. دولت ایران بهانگلیسیها حق داد، که در موقع لزوم، برای مرمت کردن کشتیهای خود، در ساحل ایران قدمگذارند. ناپلئون که از اقصای اروپا بهتر از فتحعلیشاه بهاهمیت خلیج فارس آگاه بود خواست از وضع جغرافیای این معبر معتبر استفاده کند. پس با دربار قاجاریه وارد گفتگو گردید. اماحکومت ایران بهقدری نالایق بود که از این فرصت بینظیر استفاده مهمی نکرد، و درباریان که از برق طلای روس و انگلیس خیره بودند نتایجی را که میشد از رقابت این دول اروپایی نصیب دولت ایران گردد و بهمساعدت فرانسه بحریه ایران قوت بگیرد، هیچ در نظر نیاوردند و کار بهجایی کشید که دولت از این دریا در حقیقت محروم ماند و خارجیان، حتی در عهدنامه‌هایی که میان خود میبستند، لازم نمیدانستند آب خلیج فارس را هم تقسیم کنند. زیرا که آن را اصلاً مال دولت ایران نمیخواستند بدانند که محتاج بهتقسیم باشد.

دولت انگلیس بعد از آنکه در محاصره هرات کامیابی را با ایران دید، قشونی در بوشهر پیاده کرد تا ایران متوجه جنوب شود، و از هرات که دروازه هندوستانش میگفتند، صرفنظر نماید. از آن وقت تا کنون این دولت از خلیج فارس صرفنظر نکرده است. ادارات آنها، خاصه تلگرافخانه‌های بنادر، ملجاء ناراضیها و بست فراریان شد. بهوسیله کمپانی لینچ، کشتیرانیخلیج فارس را بهخود انحصار داد و هفت خط مهم دایر کرد. در اول قرن بیستم از سه میلیون لیره قیمت صادرات خلیج فارس، قریب چهل هزار تومان فقط سهم سایر ملل بود. مأمورین سیاسی در مسقط و کویت و جزایر بحرین و بوشهر و بندرعباس مقام دارند که مواظب منافع انگلیس‌اند. تقریباً تمام تجارت رود کارون متعلق بهانگلستان و مستعمرات آن است.

بدیهی است بهواسطه مخازن سرشار نفتی که در ایران موجود است و فعلاً استخراج میشود، میتوان گفت، شرکتهای ایرانی اگر در خلیج فارس تشکیل شود، همیشه بار برای حمل‌خارج که عبارت از مواد نفتی باشد، دارا خواهد بود و حقیقتاً مورد تأسف است که تا بهحال سرمایه داران ایرانی این نکته را در نظر نگرفته‌اند. بههمین ملاحظه، من که همیشه علاقه تامی بهتوسعه اقتصادیات و تجارت ایران داشته و دارم بهتجار ایرانی خاطر نشان کرده‌ام که باید در فکر تکمیل مؤسسات تجارتي خود بوده، اسباب کار را مستقلاً فراهم سازند.

#### فوت فرصت

در نوشتن این سطور، قصدم تحریر گزارش یومیه است و ابدأ میل ندارم بهاشخاص و دودمانها تعرض بکنم. ولی چه باید کرد که هر قدمی برمیدارم، علامتی از تن‌پروری و بیفکری و خرابکاریهای عمدی تحت‌نشینان قاجار حکایت میکند. سلطنت پنجاهساله ناصرالدین شاه، که قاجاریه او را گل سرسبد و دره‌التاج خود میدانند، تصادف کرده بود، با جنبش علم و صنعت ممالک متمدنه کره ارض که با نهایت سعی و جدّ، خود را از سلاح دانش و فنون مختلفه مسلح و مجهز میکردند.

نوع بشر در قرن نوزدهم میلادی شتاب و دقتی که در پیش‌رفتن و ترقی کردن نشان میداد، شبیه بود بهشخصی که پنجاه سال در خواب غفلت باشد و بخواهد در پنج روز باقی، تلافی مافات کند. در این قرن میتوان گفت که انسان بهقدر تمام دوره ایجاد خود، صرف قوه و ابراز کوشش کرده است. ملل متنوعه سعی داشتند که در آخرین مسابقه از یکدیگر باز نمانند و بیش از همسایگان خود بهوسعت خاک و آب و استقرار نظم و توسعه تمدن و ترقی سرزمین خود بیفزایند. رفتند و رسیدند بهجایی که نهتنها باعث آسایش خودشان است، بلکه افتخار نوع بشر است.

در بحبوحه این گیرودار، شاهنشاه ایرانمدار نه تنها بهخود تکانی نداد، عالماً و عامداً با طرز ریا و سالوس و خوابهای خرگوشی چنان پشت‌پایی بر این مملکت زد که ذرات آن را فقط در دیار بدبختی یا سرزمین عدم باید جست‌وجو نمود! من منتظرم که ایران بحریه داشته باشد. غریب خیالی و عجب انتظاری! کسی که اوضاع آنروز را در مقابل خود ببیند و آگاه باشد که در آن نیم‌قرن منحوس، چه بلایی بر سر خلیج فارس آمده است، آیا باز متوقع مشاهده بحریه درخلیج فارس باید باشد؟

بهتر آنکه از این موضوع نیز صرفنظر کنم، زیرا که خون جاری میشود از چشم اشخاصی که بهتعصب ملی آشنا بوده و صفحه خلیج فارس را با این نقوش ننگ ببینند. خدای را شکر که من موفق شدم قشون بیگانگان را از بنادر خارج کنم، و بیرق شیرخورشید را بر سواحل جنوب ایران، نصب نمایم. خدای را شکر که همین زورق معیوب که خود ایستاده و دادم تعمیرش کردند، زورقی است که نسیم دریا بیرق شیرخورشید را بر فراز آن بهاهتزاز در میآورد. در این‌صورت هیچ اهمیت ندارد که من و همراهانم در این سفینه مریض شویم و یا در قلب دریا جای کنیم.

#### خطر

شب قبل از عزیمت از بوشهر، خبر کتبی محرمانه از یکی از مبادی مهمه رسید و دبیر اعظم بهمن ارائه داد که شیخ خزعل از تجهیزات قشون، سخت نگران است و قوای خود را در سر راهها تمرکز داده است و میداند که برای فرمانده کل قوا، خطسیری جز بندر بوشهر به بندر دیلم نیست، و مجبورم بهذلت سواری کشتی مظفری تن در دهم، و شیخ هم از ساعت حرکت من آگاه است. آخرین تدبیرش اینکه یک کشتی بزرگ جنگی روانه کرده و با یک ضربت توپ، کشتی ضعیف و کوچک مرا واژگون سازد، یا مرا اسیر کرده بهر جا میخواد ببرد. قبل از وصول این راپرت خودم نیز به این فکر افتاده بودم و راپرتهای دیگری هم بهمن رسیده بود. واقعاً برای غلبه خود، خوب نقشه کشیده بود.

مقامات سیاسی هم این تهدید و تخویف را کرده بودند. اخباری هم که میرسید این خیال را تأکید میکرد. معذک عالمآ و عامداً خود را در این مهلهکه انداخته و از عزم خود صرف نظر ننموده، صلاح مملکت را بر جان و مال خود ترجیح دادم و وارد این زورق پوسیده و دریای مخوف شدم. خیلی مسرورم که جز من و رئیس دایرة تحریرات من، کسی از این موضوع سابقه نداشت، والا بیشتر مضطرب و آشفتہ میشدند. در این کشتی جز من و قریب بیست نفر که همراه بودند، کسی وجود نداشت. چون کشتی مخصوص سفر دریا نبود، توپ و وسایل دفاعیه نداشت. واقعاً این اقدام من یک جانبازی غیر عادی بود در راه عظمت مملکت.

شیخ خزعل را ندیده بودم، ولی قیافه او را در عکسش دیده و تحت دقت قرار داده بودم و میدانستم که با قیافه های جنگی متفاوت است، و حدس میزدم که اعمال قشون فاتح من در اکناف مملکت و این سیلابی که فعلاً به اطراف و نواحی او جاری کرده، قدرت او را تهدید نموده ام. مجال و قوه اندیشیدن اینگونه تدابیر را ندارد.

به علاوه متمول است و دارای ثروت گزاف، و شخص توانگری که سنگ دیگران به سینه زده و در همان حال جواهر و نقدینه خود را هم از دسترس حوادث محفوظ دارد، غیر از کسی است که با یک عقیده خلل ناپذیری در راه مملکت حاضر به جانبازی و فداکاری شده است. با تکیه به توجهات خداوند متعال و شمشیر درخشان خود هیچ یک از این اخبار و تهدیدات داخلی و خارجی را اهمیت نداده، وارد دریا شدم و به سلامت در بندر دیلم پیاده گردیدم. آنچه بر من و همراهان گذشت اهمیت ندارد. از روز اول خیر و صلاح مملکت در سایه زحمت و فداکاری و شهامت اهل آن حفظ شده است، و من هم همین اصول قطعی را باید همواره در نظر داشته، روی پای خود ایستاده، به بازوی خود تکیه کنم. فرضاً در دریا غرق میشدیم و مملکت آن فایده ای را که باید، از جانبازی ما نمیبرد. ولی تاریخ اسم ما را به وظیفه شناسی ثبت نمیکرد.

## در سرزمین الام

### پنجشنبه پنجم قوس

مقارن ظهر بندر دیلم از دور نمایان شد و برق شعف از چشم اطرافیان من درخشید. همه دورنمای عمارات را با آنکه از گل و خشت خام است به یکدیگر نشان داده و یکدیگر را تبریک میگفتند.

در یک فرسخی بندر، کشتی ایستاده و نتوانست پیشتر برود. زورقی لازم بود که ما را به ساحل برساند. در این وقت باز مقدمات انقلاب دریا که تازه آرام شده بود، شروع شد. امواج کف آلود از هر طرف برخاست و در سطح دریا گاهی پنج ذرع بالا و گاهی پنج ذرع پایین میآمد. در میان این تلاطم بایستی کشتی را ترک گفته به زورق سوار شویم. کاپیتن در زورق جای گرفت و من فوراً همراهان دل باخته را به وسط زورق کشیدم. زورق جدا شد و در تصادف با هر یک از امواج طوری بالا و پایین میرفت که حقیقتاً وحشتناک بود. دریا با زورق بازی میکرد و از این طرف به آن طرف پرتابش مینمود و ما تسلیم رب النوع دریا شده و دل بر غرق نهادیم. در اینجا قعر دریا از ده الی بیست ذرع عمق داشت. امواج ساحلی هم که به شدت معروف است، بیشتر اسباب نگرانی بود. بهر حال این یک فرسخ هم طی شد. در بین راه صحبت میکردم و میخندیدم تا حواس سایرین را جلب نموده، نگذارم به اطراف خود متوجه باشند. در نزدیکی بندر، زورق هم ایستاد. چند نفر حاضر شدند که ما را به عووش کشیده به خشکی برسانند. این هم خالی از زحمت نبود و عاقبت مرکوبهای مختلف را ترک کرده به خشکی رسیده قلباً خدا را شکرگزار شدیم و زورق را امر دادم ببرند و بقیه همراهان را بیاورند.

## نشان دولت

در ساحل چیز مضحکی که دیدم این بود که کاپیتن به خاک افتاده شکر خداوند را به جای آورد. چون به او نزدیک شدم، برخاست نشان درجه اول خارجه را از من تقاضا کرد. سبب پرسیدم. معلوم شد همان وقت که ما سوار شدیم، کشتی از دوجانب سوراخ بوده، و او رخنه ها را مسدود ساخته و در تمام راه بیم داشته است که رخنه باز شده، آب وارد گردد و کشتی به قعر دریا فرو رود. مخصوصاً در حوالی نصف شب که باد و طوفان شروع شد، میگفت دومرتبه نزدیک آمدم که مطلب را بگویم اما چون مشغول تحریر بودید، جرئت تکلم نکردم. یک ساعت بعد از نصف شب، صدای شکستن یکی از چرخهای کشتی به گوش رسید. یقین کردم کار تمام است و همه طعمه ماهی شده ایم. فوراً زورق کوچک را از کشتی جدا نمودم.

به خاطر آمد که درست همان اوقات صدایی شنیده بودم، ولی گمان کردم در خارج است و به کشتی ربطی ندارد. باری کاپیتن نشان میخواست برای اینکه توانسته است ما را با این کشتی خراب به ساحل برساند. اما من از دادن مدال خودداری کردم و او را به بزل انعام امیدوار و دلگرم نمودم و احترام نشان را محفوظ داشتم. اگر چه متأسفانه دربار قاجار احترام و عظمتی برای نشان و علامت دولتی باقی نگذاشته است. یکی از فرانسویان موسوم بهویکتور برار، در اوایل مشروطیت کتابی راجع به انقلاب ایران نگاشته و در صفحه 119 مینویسد:

«عشایر، با پادشاهان قجر قرار دادهای فردی و جمعی دارند. سلطان نیز در ائتلاف وجه و اعطای نشان حاتمی میکند.»

غالباً اشخاص نالایق و خائن به‌وطن را میبیینید که از جانب دربار دارای نشان شده‌اند. واقعاً کار نشان به‌جایی رسیده است که صاحبان فضیلت و تقوی و خدمتگزاران فداکار، نشان خود را در بینشانی تشخیص می‌دهند. کاپیتان تقصیری نداشت. شاید در دوران قاجاریه او اولین مأموری بود که به‌پاداش خدمت معین و محسوسی تقاضای نشان میکرد. در ضمن استنکاف از دادن نشان، دلم به‌حال کاپیتان سوخت و در سیمای او علائم تعجب ظاهر بود، که چگونه در ازای خدمتی که جان ما را محروس داشته، از اعطای یک نشان خودداری میکنم در صورتیکه سینه هر خائن مذذب نالایقی به‌آن مزین است.

این نشان رسمی دولت و علامت قابل احترام، حتی در سینه بیطارهای خارجی دیده شده و در داخله نیز اشخاصی به‌اخذ آن نایل شده‌اند که سینه‌شان مستحق گلوله است. بعضی از خائنین مملکت که از ورود به‌قهموخانه‌های اروپا ممنوع اند به‌نشانهای درجه اول مملکت مفتخر و کمتر مأموری میبینم که عرض و طول سینه‌اش به‌نشانهای خرد و بزرگ و حمایلهای رنگارنگ آراسته نباشد. و عجیب این است که مأمورین صدیق و خدمتگزار، آنهایی هستند که سینه ایشان از نشان عاری است. روح پاک ایرانی را باید ستایش گفت که این قبیل مأمورین، با مذلت و خفتی که از طرف دربار متحمل شده‌اند، باز رویه‌امانت و صداقت را ترک نگفته و صمیمانه به‌انجام خدمات مرجوعه مشغول‌اند.

تا کسی وارد در عمل نباشد، نمیتواند به‌حقایق آشنا شده، طرز اعمال این دربار را تشخیص بدهد. آیا تعجب‌آور نیست که نشان دولت که به‌پاداش خدمات برجسته و درجه اول باید اعطا شود و موجب افتخار مأمورین باشد، در نظر مردمان صدیق و آگاه تا این درجه پست جلوه کند که نشان خود را در بینشانی بدانند؟ اشخاصی که از قبول نشان دولتی احتراز کرده‌اند، در میان مأمورین دولت بسیارند.

### نتهای سفیر انگلیس

در بندر «دیل» تلگرافی از تهران رسید که هیأت وزرا تقاضای مخابره‌ی حضوری دارند. به‌بیراعظم و وزیر پست و تلگراف امر دادم با من به‌تلگرافخانه بیابند. معلوم شد در تعقیب سختگیریهایی که انگلیسیها برای عدم عزیمت من به‌خوزستان کرده بودند، در این موقع که دیدند جداً وارد میدان جنگ میشوند، عصبانی گشته و دو فقره یادداشت شدیدالحن، یکی صبح و یکی عصر امروز به‌وزارت خارجه فرستاده‌اند، و به‌شتاب تمام مطالبه جواب میکنند. صورت تلگراف وزارت امور خارجه متضمن تنها از این قرار است:

حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دامت عظمته:

نو مراسله فوری امروز ظهر چهارم قوس از سفارت انگلیس رسیده که عیناً به‌عرض میرسد.

### مراسله اول

#### آقای وزیر

«پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب، دستور العملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که مراسله‌ای به‌مفاد ذیل به‌عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ‌خزعل (شیخ محمّره) به‌کار برند، و حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا و عده داده بودند که هرگاه، شیخ، اظهار اطاعت و انقیاد نماید، معظمله بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به‌عهده مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانه دولت دوستدار و وساطت مشارالیه را رد نموده‌اند. و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار ندادند، بنابراین، دولت پادشاه انگلستان، حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمیتوانند به‌«شیخ محمّره» و به‌«بختیاریه» فشاری را که برای اسکات آنها می‌آورند، ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به‌اتباع انگلیس گردد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسؤول آن دانسته، و عهده‌دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور میشوند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ میکنند، که به‌هر نحو و طریقیکه صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به‌عمل آورند. بر حسب دستور العمل مستقیم مستر چمبرلن محترم خواهش دارم، محبت فرموده این مراسله را بدون تأخیر به‌حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا ابلاغ دارید.»

### مراسله دوم

#### آقای وزیر

«نظر به‌مراسله سابقه خود مورخه امروز بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترمماً مراسله رسمی ذیل را به‌عنوان آن جناب مستطاب ارسال میدارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نوامبر 1914 دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به‌جناب اجل شیخ محمّره داده‌اند، که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به‌حوزه اقتدار معزالیه نسبت به‌حقوق شناخته شده او، یا نسبت به‌اموال و علاقجات ایشان در ایران متعهد خواهند بود، برای تحصیل راه حلی که نسبت به‌خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت‌بخش باشد به‌ایشان مساعدت لازمه بنمایند. به‌همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزالیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات چنین دولتی نسبت به‌حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه، یا نسبت به‌اموال و عمارات ایشان در ایران، حفظ و حراست خواهند نمود. اطمینانات فوق به‌شیخ محمّره و جانشین مشارالیه، که از اعقاب ذکور او باشند، داده شده، و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او، از مراعات تعهدات خود نسبت به‌دولت علیه تصور ظن نمایند، معتبر و دارای اثر است، ولی مشروط بر این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه، منوط باشد به‌مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزالیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به‌آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند، و رویه‌ای که نسبت به‌دولت مشارالیه رضایت‌بخش باشد داشته باشند، در مقابل دولت علیه، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، جمیع مساعی خود را به‌کار خواهند برد که «شیخ محمّره» را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاهدارند. مستر چمبرلن، از سرپرسی لرن خواهش نموده‌اند که



مقرر دارند قونسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر یا قونسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز، در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبوره باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا نمایند. انتهی.

جواب مراسله هفته قبل، که متن تلگراف وزیر مختار را به حضرت اشرف به شیراز درج نموده بودند، تلگرافا به عرض رسانده چون تعلیماتی برای صدور جواب نرسید بلا جواب مانده حالیه، نسبت به مراسله سابق و این دو مراسله هر قسم مقرر فرمایند جواب داده شود».

مشار الملك

شب پنجشنبه 5 قوس - نمره 3791

رئیس ارکان حرب کل قشون سر تیپ امان الله

هیأت وزرا که استیصالشان از عبارت تلگراف حضوری واضح بود، کسب تکلیف کردند. بعد از ملاحظه تلگراف، چون هیچ پیشامدی و موضوع مهمی در فکر من نمیتواند ایجاد تزلزل کند، بدون تردید هیأت وزرا را مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نتها را گرفته اند. اینک عین تلگراف که در این مورد به هیأت وزرا مخابره نمودم:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاء الملك وزیر مالیه دام اقباله

«گرچه جواب مراسله ای را که تهیه کرده اید هنوز من ندیده ام و از مفاد آن مسبوق نیستم که نظریات خود را در نفی و اثبات آن اظهار دارم، با اطلاعی که از مدلول مراسله حاصل کرده ام، همینقدر تذکر میدهم که من این قبیل مراسلات و مکاتب را نمیتوانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم. جنابعالی اگر مفاد مراسله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید، مختارید، زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم. فعلاً که جمعه غرة ماه است مشغول حرکت به فرونت هستم».

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا

نمره 6930

چنانکه ملاحظه میشود و تصریح کردم که کابینه من معتاد به گرفتن این قبیل نوشته ها نیست، امر دادم با کمال شدت نتها را مسترد داشته، بگویند هر کس هر عقیده ای دارد، اعمال کند. من نظریه خود را انجام خواهم داد.

روابط با انگلیس

انگلیسیها از دیر زمانی خود را موظف به دخالت در امور تجاری و سیاسی ایران میدانستند. واقع بودن این سرزمین در جوار و معبر هندوستان برای ساکنین این خاک، جرمی عظیم شمرده شده، و برای فاتحین دریاهای، يك حق دخالتی در اوضاع آن. به این واسطه بیش از يك قرن است که اعمال انگلستان نسبت به ایران، در حکم تصرف بطنی بوده که در نظر دول دیگر سیاست محافظه هندوستان جلوه کرده است.

هند غنیترین و زیباترین مستعمرات انگلیس است. قریب 25 مرتبه از جزایر انگلستان بزرگتر و دارای 300 میلیون جمعیت است. هندوستان بنیان عظمت انگلستان و محور و محرك اطوار سیاست خارجی آن دولت به شمار میآید زیرا که منبع تجارت است و معروف است که «سیاست انگلیس یعنی تجارت انگلیس». خیلی اسباب تأسف باید باشد که در این مورد، مجاورت اغنیا باعث آزار همسایگان شده است. هر قسمتی از ایران که به آن همسایه غنی، یعنی هند نزدیکتر باشد، بیشتر موجب اضطراب بریتانیا و جالب توجه اوست. خلیج فارس را دروازه هندوستان میدانند و به این لحاظ در دوره قاجاریه از چین و جهل دربار ایران استفاده کرده و چنگال تجاری خود را در اطراف آن فرو بردند. این غلبه نه به جنگ بوده است، چنانکه یکی از بزرگان انگلیس عقیده داشته که «تجارت از پی بیرق باید برود»، بلکه به وسائیل دیگر، یعنی کشیدن راه و ساختن منزلگاههای تجاری میسر شده است. به این جهت ثابت کرده اند که «تجارت از پی راه میرود». راهی که کمپانی لینگ احداث کرده نمونه اعمال این نظر است.

ناگفته نماند که ملت منصف ایران هم همیشه مایل بوده است که با این دربانوردان لایق و فعال به مسالمت پیش بیاید. در تمام تجاوزاتی که میشده حتی الامکان با صبر و متانت رفتار میکرده است. ولی بعضی از سیاسیون انگلیس (که از حق نباید گذشت در میان رجال انگلیس مخالف هم بسیار داشتند و نظریاتشان نظریه ملت بریتانیای کبیر عموماً شمرده نمیشود) از ضعف و بیارادگی قاجاریه خیلی سوء استفاده کرده و دولت را در بحبوحه گرفتاریهای اقتصادی و سیاسی، و ادار به تقویض امتیازات مهمه، از قبیل امتیاز منسوخه راه آهن سرتاسری ایران در 1289، و امتیاز تأسیس بانک در 1307، و امتیاز تنباکو و توتون در 1308، و تصویب انتقال و امتیاز نفت در 1319 و غیره مجبور کردند. نزدیک بینی و طمعکاری در بار قاجاریه به این درجه بود که مثلاً در مقابل 15000 لیره منبع هنگفتی مثل توتون و تنباکو را از دست داد. اگر توده ملت ایران احساسات نمیکردند، خسارات ایران فوق العاده بود. این سیاستها را بعضی از سیاسیون بیاطلاع انگلیس طرح میریختند و به زودی پشیمان میشدند، زیرا که نتایج امر و نصایح عقلای خودشان بر آنها ثابت میکرد که از این رویه هیچ سودی نمیبیند و روز به روز موقعیت محبوبانه ای را که در دل اهل ایران داشته، و در هنگام استقرار مشروطیت مستقر شده بود، از دست میدهند و نظر اساسی آنها که فقط حفظ هندوستان است دچار بطلان و تزلزل میگردد. البته ایران قوی و آباد در مجاورت هند، بهتر است از ایران ضعیف و خراب. اما این نکته را بسیاری از سیاسیون انگلیس درک نمیکند یا شهرت پلنتیکی خود را در مخالفت به آن تشخیص داده اند.

من از بدو زمامداری خود از وقتی که در کارها تسلطی یافته ام، همیشه میل داشته ام دول اروپا با ایران مهربان و متحد باشند. مخصوصاً روس و انگلیس که سابقه آشنایی دارند و در همسایگی ما علاقمند و صاحب قدرت هستند. اما قویاً خودداری کرده ام که ذره ای از نفوذ

آنها را در امور حکومتی خود دخالت داده و ایران را در هیچ موردی بازپچه جریان یکی از سیاستهای متخالف کنم. ایران را دارای يك پلتيك مستقل و آزادی کرده و همیشه هم خود را مصروف نموده‌ام، که در آن طریق سیر کنم. در قضیه خوزستان باز يك سیاست غلط، با تعقیب رویه ناهنجار سیاسيون سابق، نمایندگان انگلیس را واداشت که از نزاکت خارج شده و در قضیه دخالت کنند. زیرا که مایل نبودند ایران در اطراف خلیج فارس، خاصه در پهلوی معادن نفت، سوق قشون کند. میخواستند مثل سابقین خود این عبارت کودکانه را تکرار کنند که «خلیج فارس يك دریاچه انگلیس است» اما من مثل همیشه جداً مقاومت نمودم و یادداشت آنها را رد کردم، و از عزم خود باز نگشتم. زیرا که ابدأ نمیتوانم تصور کنم که يك دولت خارجی، حق ورود در این قبیل مسائل ما را داشته باشد. این بود که بهوزرا امر دادم تنها را پس بفرستند، و ابدأ از رویه سابق من تجاوز نکرده به اخلاق و روش کابینه‌های اسبق تأسی نمایند.

این جواب را کافی و مقنع دانستم و به دستجات قشونی از هر طرف، امر تلگرافی کردم که مطابق نقشه‌ای که ترتیب داده‌ام پیش بروند. با اینکه خستگی دریا و خوابیدن شب پیش و طی مسافت بعیده تا درجه‌ای مرا کسل کرده بود، آسایش در بندر را جایز ندیده، مأمورین مخصوص فرستادم که از اردگاه بهقدر کفایت اسب بیاورند. خیلی میل دارم فردا، اسبها زود رسیده و من بتوانم قبل از عصر، چهار فرسخ مسافت میان دیلم و زیدون را قطع کرده، موقع برای بازدید این قسمت از اردو و دادن دستورهای لازم، داشته باشم. رئیس تلگرافخانه بندر دیلم با اینکه لباس و وضعش ساده و دهاتی بود، در مخابره تلگراف و اخذ خبر مهارتی غیر مترقب نشان داد و خوشوقتی مرا فراهم آورد. زیرا که برای آن مذاکره مهم، اگر اتفاقاً شخص بلبلیافت و کودنی واسطه میبود، اسباب تأسف و شاید موجب سوءتفاهم میگشت. اما در این تلگرافچی، من ذکاوت ذاتی دیدم و بار دیگر بر من مسلم شد که ایرانی طبعاً هوشیار و فعال است، و اگر سرپرست دلسوز و فداکار داشته باشد که از او نگاهداری نماید، خدمات سزاوار تمجید به‌مظهر خواهد رسانید. بهر رئیس کابینه گفتم وجهی به‌او انعام بدهد.

### تسلیم خزعل

در این ضمن تلگرافی از طریق بوشهر از خزعل رسید به شرح ذیل:

مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته  
 «تأخیر اسف‌انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف به‌فدوی روی داده، مانع شد از اینکه زودتر در جواب مبادرت شود، و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید. تلگراف سابق فدوی نه فقط انقیاد و اطاعت فدوی را به‌دولت علیه ایران، که همیشه مطیع اوامر مطاعه آن دولت بوده و هستم، ظاهر میساخت بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیه فدوی را در آتیه ضمانت مینمود. به‌قدری سوءتفاهم به‌واسطه عدم مراد و شخصی فیما بین حضرت اشرف و فدوی به‌وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوءتفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته، ضرور میدانم. فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده‌ام، باکمال شفع استقبال میکنم، تا دفعه دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان‌نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان و دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم.»

فدوی خزعل

جوابی به این مضمون به‌او مخابره نمودم:

### آقای سردار اقدس

«خود شما بهتر از همه کس مسبقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل بوده‌ام که کارکنان امور، از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستم امثال شما را که میتوانید مصدر خدمت عمده به‌مملکت باشید، محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم، نظرم همان حفظ اصول تمرکز، یعنی اصول اولیه بود. حالا که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده و از روی عمق خاطر به‌تمام احکام و مطالب سابقه من متوجه شده‌اید، من هم ملاقات شما را استقبال میکنم و حالا که به «دیلم» آمده و به‌شما هم نزدیک شده‌ام، با کمال اطمینان خاطر میتوانید به «هندیجان» آمده، این‌جانب را ملاقات و به‌توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

### جمعه ششم قوس

ساعت چهار بعد از ظهر به‌ناحیه «زیدون» که قسمت اول اردوگاه در آنجاست، وارد شدیم. در نیم‌فرسخی رودخانه باز اراضی رو به انخفاض مینهادند، به‌قسمی که رودخانه درست در يك ارتفاع هشتاد الی صد متری از سطح دریا جاری است.

### در زیدون

من که معتاد به‌اعمال سربازی هستم و عمر خود را در میدانهای جنگ و مؤانست با توپ و تفنگ صرف کرده‌ام، اشتغال به‌مهم مملکت در این چند سال مرا از توقف در اردوگاهها باز داشته است. از دیدن لشکرگاه چنان سروری به‌من دست داد که گویی بعد از سالها غربت به‌وطن رسیده‌ام، یا دوستان عزیز را پس از سفری دورودراز ملاقات کرده‌ام.

از ملاحظه چادرهای اردو که در کنار رودخانه زده‌اند، لذتی فوق‌العاده میبرم، زیرا که بهترین موقع زندگانی را که عبارت باشد از ایام توقف در میان سپاه به‌خاطرم می‌آورد. فوراً به‌سرتیپ فضل‌الله‌خان، رئیس اردو که تا يك فرسخ به‌استقبال آمده بود، امر دادم قشون مهیای

سان شود. مقارن این حال اروپلانی که مأمور اکتشافات بود رسید، و موضوع تحقیقات خود را در لفافه پیچیده از بالا بهزیر افکند. بسته را گشودم و از طرز اعمال و نظریات و مراکز قوای دشمن مطلع شدم. صاحبمنصب مأمور این اکتشافات، نایب ارفع‌الملک است که از جوانان تحصیل کرده در اروپاست و اخیراً امر بهرورد او در قشون داده بودم در انجام وظیفه خود، هوشی قابل تمجید ابراز داشته و با طرز رضایت‌بخشی از نقاط مختلفه تحقیق کرده است. پیشنهاد ارکان حرب را دایر بهترقیع رتبه او، در همین محل تصویب و ابلاغ کردم. معلوم میشود ابلاغیه‌ای که در بوشهر امر بهتحریر و طبع داده بودم، توسط همین صاحبمنصب و همین اروپلان در صفحه خوزستان پراکنده شده و اسباب وحشت فوق‌العاده قوای خصم گردیده است، ملتفت شده‌اند که کارهای من با اعمال صدوپنجاه ساله اخیر زمامداران ایران قابل مقایسه نیست، و التجای بهخارج بهاندازه خردلی برای آنها مفید نبوده، جز اطاعت بهمرکزیت مملکت و انقیاد نسبت به‌اوامر دولت و فرمان من چاره ندارند. انتشار این ابلاغیه طوری آنها را پریشان کرده که خزعل و بستگانش بهجای تصمیمی که دو شب قبل برای غرق کشتی من داشتند فوراً بهنقل و تحویل نقدینه و جواهر خود پرداخته، دیگر مجال تصمیم جدی ندارند. چون بهرآیالین دیدند که هیچ خطری و امر خطیری، حتی غرق در دریا، مرا از عزمم، منززل نخواهد نمود، بعد از گذشتن از آن مهالك مرا سالمآ در اردوگاه دیدند، جز فرار و تسلیم برای خود راهی و چاره نمیبینند. این نقاطی است که قدم‌به‌قدم با جنگ از دست خزعلیان انتزاع شده است. تنها برای تصرف قصبه «زیدون» دوازده ساعت جنگ مستمر لازم بود. این نقطه در دهم عقرب بهتصرف قشون در آمد. و متمردين بهجانب «دملا» و «هندیجان» گریختند. هنوز هم علام گلوله توپ بر دیوار خانه‌ها نمایان است.

### احوال اردوی بهبهان

برای اینکه از حالت و علمیات ستونی که از اصفهان تجهیز شده بود و بایستی از بحبوحه بختیاری گذشته بهبهان بیاید، اطلاع کامل حاصل گردد، طیاره را مأمور کردم بهبهان برود و خبر بیاورد. شهر بهبهان در سیزده فرسخی شمال «زیدون» واقع است. این عده تحت فرماندهی سرتیپ محمدحسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب تجهیز شده بود و معلوم شد با وجود تمام موانع و زحماتی که برای عبور این عده از داخله بختیاری و گذشتن از جبال صعب‌العبور فراهم بوده، برف و کوه و دره‌های سخت را طی کرده و بهبهان وارد شده‌اند. عبور از کوهستان بختیاری، بهنظر خیلی خطیر میآمد، زیرا که سال گذشته که عده مختصری بهطرف خوزستان اعزام داشته بودم، در داخله بختیاری بهمشکلاتی برخورد کرده و غفلتاً مورد حمله واقع شدند، و چون ابداً مہیای جنگ نبودند، جمعی از آنها را گرفتار و قطعه قطعه ساختند.

البته احتمال میرفت که این اردو هم که از هر حیث موقعیت بختیاری را تهدید میکرد مجدداً دچار خطر شود. خاصه با نقشه‌ای که میان خزعل و بعضی از خوانین بختیاری ترسیم شده بود. البته برای اینک عده مزبور بهاردوی جنوب ملحق نشود، یا حتی‌الامکان دیرتر بهبهان برسد، تصور میرفت که ایل مزبور از هیچ اقدامی خودداری ننماید. این همان اردویی است که شخصاً در اصفهان مجهز کرده و سان دیده و در هفدهم عقرب روانه کرده بودم. چنانکه ذکر شد یکی از نظامیان را در اصفهان بهمشق تیراندازی آزمودم و بر من مسلم شد که تربیت شدگان من مافوق بعضی توهمات و تصورات اند و یقین داشتم میتوانند در آن واحد، هم بختیاری را سرکوب کنند، و هم خود را بمحل مأموریت برسانند.

اردوهای من نیز با سرعت عملی فوق‌العاده پیش می‌آیند و بیشتر اسباب اضطراب دشمن شده‌اند. می‌خواهم که بهمرکز خوزستان بروم. چه مانعی میتواند از من ممانعت کند؟ عهد کرده‌ام که شخصاً بهسرکوبی اشرار و متجاسرین بپردازم. جز مرگ چه عایقی قادر بهجلوگیری من خواهد بود؟

بعد از سان اردو، بهچادری که بهمن اختصاص داده بودند، رفتم. بعد از قدری صحبت با اطرافیان و مشغول داشتن آنها بهمذاکرات متفرقه و افزودن قوت قلب و صبر و طاقت آنها، اجازه دادم بهچادرهای خود بروند. تنها ماندم که بیشتر از سکوت لذت ببرم، زیرا که مدت‌هاست شب در اردوگاه نخفته‌ام. این خاموشی را فقط گاهگاه شیهه اسبان و بانگ قراولان برهم میزند. اقرار میکنم که این دو صدا از هر آواز لطیفی در گوش من مطبوعتر می‌افتد و در قلبم خاطره‌هایی را بیدار میکند که هیچ زمزمه طرب‌انگیزی قادر به‌ایجاد آن نیست و نخواهد بود.

ابلاغیه ذیل را امر دادم بهتهران مخابره کنند که منتشر شود:

### ابلاغیه وزارت جنگ

#### ارکان حرب کل قشون

#### کپیبه حکومت نظامی

«امروز که غره جمادیااولی است، وارد فرونت شدم. طیارات ما که صبح برای اکتشافات پرواز کرده بودند، عملیات خود را انجام دادند. قسمت‌بندی اردوی زیدون، تمام رضایت‌بخش می‌باشد. ستون مقدم قوای اصفهان بهبهان وارد شدند. قوای اعزامی آذربایجان، سه قسمت اولی وارد کرمانشاه شدند. امروز مجدداً از خزعل تلگرافی رسیده که بدواً بهواسطه مستقیم نبودن خطوط تلگرافی و نبودن سیم، و اینکه مجبوراً باید باکشتی بادی تلگراف مرا به‌او برسانند، و از این تأخیری که طبیعتاً پیش آمده است و نتوانسته است فوری مبادرت بهتقدیم جواب نماید، اظهار تأسف و انفعال کرده، سپس در ضمن تجدید اطاعت و انقیاد متذکر شده است که مدلول تلگراف اولیه او در حکم تسلیم قطعی بوده و همان است که من قبلاً متذکر شده بودم و ضمناً مصرانه طلب تأمین و عفو و اغماض نموده است. در جواب به‌او نوشتم که چون مشارالیه يك نفر ایرانی و منم به‌اضمحلال آحاد و افراد ایرانی راضی نیستم، و جز حفظ اصول مرکزیت مملکت، که همیشه خاطر نشان عموم کرده‌ام هیچ قصد و منظوری ندارم لازم است بهفرونت مقدم آمده، حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید.

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا - رضا

۵قوس 1303 - نمره 4194

تلگراف ذیل هم از کفیل ریاست وزرا رسید. و جواب داده شد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«عین تلگراف آقای ذکاءالملک ذیلاً به عرض مبارک میرسد. دو فقره مراسله که دیشب از سفارت انگلیس رسیده متن کامل آن را آقای وزیر امور خارجه به توسط ارکان حرب، شبانه به عرض مبارک رساند. امروز صبح پنجشنبه، مراسلات در هیأت وزرا قرائت و جوابی که به نظر رسیده، ضمیمه این تلگراف به عرض میرسد. استدعا میشود نسبت به معروضات ذیل عقاید حضرت اشرف اظهار شود:

1- این که مراسله جوابیه را تصویب میفرمایند یا خیر؟

2- چون این مراسله و مراسله‌ای که هفته قبل رسید متضمن تلگراف سر پرسى لرن به حضرت اشرف که به شیراز مخابره شده بود، هنوز به مجلس ارائه نشده، آیا تصویب میفرمایند مراسلات وارده و جوابی که به عرض میرسد قبلاً به اطلاع مجلس یا بعضی از وکلای مخصوص برسد یا خیر؟

3- با وجود این مراسلات، عزم حضرت اشرف در جلو رفتن قوا ثابت خواهد بود، یا موقتاً متوقف خواهند شد؟ زیرا هر يك از این شقوق ممکن است تأثیرات مهمه را متضمن باشد.

منتظر دستورالعمل عاجل هستیم.

صورت جوابی که برای مراسله، تهیه شده، این است:

دو مراسله شریفه مورخه 4 قوس نمره 314 و نمره 315 واصل شد، و از استحضار از قرار منعقد بین دولت انگلستان و شیخ خزعل، که اکنون اول دفعه است به اطلاع دولت دوستدار میرسد، نهایت تعجب حاصل گردید، که آن دولت فخریه، با وجود مناسبات حسنه قیامین و بر خلاف رسوم و مقررات بین‌المللی چگونه چنین قراردادی را که منافی حق حاکمیت دولت ایران میباشد، با يك نفر تبعه مسلمة ایران جایز دانسته و حوزه اقتداراتی برای مشارالیه و اعقاب او در خاک ایران قائل شده‌اند. دولت ایران قرارداد مزبور را به هیچوجه نمیتواند به رسمیت بشناسد و خود را محق میداند که نسبت به چنین اقدامی پرتست نماید و نیز زحمت افزا میشود، که دولت ایران هیچوقت وساطت و دخالت هیچ دولت خارجی را در عمل خوزستان و شیخ خزعل که از امور داخلی مملکت ایران است نمییذیرد. اما این که در مراسله خود، دولت ایران را مسؤول وقوع خسارات دانسته‌اند، لازم است خاطر شریف را متوجه سازم که باید تصدیق بفرمایند، که پس از آنکه يك نفر تبعه و گماشته دولت ایران در يك قسمت از خاک این مملکت که با سایر قطعات آن از حیث واقع بودن تحت اقتدار و اختیار دولت ایران هیچ تفاوت و مزیت ندارد، بنای تمرّد و طغیان گذارد، و با اینکه دولت برای مصلحت با او منتهای مدارا و ماماشات را نموده، و بالاخره آن متمرّد اظهار ندامت و معذرت کرده و دولت به همان نظر مصلحت، معذرت او را پذیرفته و معذک مشارالیه به وظایف تبعیت و اطاعت خود عمل ننماید، چگونه دولت میتواند تحمل این نافرمانی و یاغیگری را بنماید، و در صدد مطیع ساختن او بر نیاید؟ در انجام این وظیفه که قهرآ مستلزم سوق قشون و عملیات جنگی است، چگونه مسؤولیت متوجه دولت میشود؟ در اینجا ناگزیرم که خاطر محترم را متوجه سازم که با وجود قراردادی که در مراسله دوم به اطلاع دولت رسانده‌اند، واضح و مبرهن میشود که تمرّد و خودسری شیخ خزعل نسبت به دولت متبوع خود به استظهار همین قرارداد و اطمینانی است که از طرف دولت فخریه انگلستان داشته است، والا مشارالیه مسلماً چنین جسارتی نمیکرد. بنابراین نه تنها دولت ایران هیچگونه مسؤولیت، در خصوص نتایج این قضیه ندارد، بلکه مسؤولیت متوجه مسببین واقعه خواهد بود.

در خاتمه زحمت افزا میشود اینکه مرقوم داشته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ میکند، که به هر نحو و طریقی صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند، لزوماً متذکر میشوم، که در این موضوع دولت ایران هیچگونه حقی را که اعمال آن منافی استقلال حاکمیت ایران نسبت به خاک و اهالی او باشد قائل نیست.»

ذکاءالملک

رئیس ارکان حرب کل سر تیپ امان الله

نمره 4800

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون

«با استحضار از مفاد رمز نمره 4800 به آقای وزیر امور خارجه جواباً تذکردهید:

اولاً - اگر بنا باشد دو مراسله اخیر پذیرفته شود، جوابی که تهیه شده بد نیست.

ثانیاً- راجع به مراسله هفته قبل متذکر میشوم که مراسله نبوده، بلکه فقط تلگرافی از سر پرسى لرن توسط قونسول شیراز به عنوان من و مشعر بر صلح و عدم تعقیب خزعل بوده که جواب سخت داده شد. آن هم فقط تلگراف حضوراً قرائت گردید ولی عین آن تسلیم من نشده است.

ثالثاً- البته تصویب میکنم مراسلات وارده و جوابیه را با يك عده از وکلا، تحت شور و مذاقه در آورید.

رابعاً- در موضوع جلو رفتن قوا و یا توقف آن اطلاعاً اشعار میدارم که البته پیش رفته، هیچ مانعی مرا از این عزم باز نخواهد داشت.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

7 قوس - نمره 4181

## حرکت به «لنگیر»

یکشنبه 8 قوس

بعد از دو شب توقف در اردوگاه اولیه «زیدون»، صبح امروز، مطابق امری که داده شده بود بهطرف مرکز اردو که در «لنگیر» است حرکت کردیم. بیابانی خشک پیش آمد که از هیچ طرف، علائم خرمی و شادابی در آن بهنظر نمی رسید. فقط رودخانه «زهره» که بهطور ماریج آب گل آلود خود را از این بیابان میگذراند نشان زندگی محسوب میشد.

تشویش اردوی غرب

در طول طریق من متفکر و واقعاً ناراحت بودم و کمتر با کسی صحبت میداشتم. تمام توجهم بهطرف قشونی بود که از طرف لشکر غرب امر بهتجهیز داده، و بایستی از خط خرم آباد و لرستان عبور کرده، و از مناطق صعب العبور و جبال شامخه سفر نموده و از میان طوایف لر بگذرد.

لرستان قطعه ایست کوهستانی و پوشیده از جنگلهای انبوه. جلگه ها و دشتهای خرم آن را، سلاسل جبالی احاطه کرده است، که جز تنگه های باریک و گردنه های خطرناک لغزنده معبری ندارند. سالها است که طوایف چادر نشین این ولایت از موقع استثنایی مستحکم خود و از ضعف مرکز استفاده کرده و لرستان را حصار می کشند. دولت ایران هم اگر قشونی میفرستاد، و یا مخرجی میکرد، فقط بنا بر تقاضای حکام و مأمورینی بود که از مرکز میرفتند، و قصدی جز گرفتن پول و ظاهر سازی نداشتند. این سیاست خائنانه حکام از طرفی لر ها را خودسر و بیبیک کرده، و از طرفی دولت را مرعوب ساخته بود. زیرا که طوایف لر مطمئن شده بودند که تمام مساعی دولت در مقابل یک حمله آنها با یک تقدیمی که به حکام بروجد می دهند هبواهر است. و دولت هم معتقد گشته بود که لر ها به قدری قوی هستند که قلع و قمع آنها از محالات است.

قشون من بود که لر ها را مطیع و لرستان را فتح کرد.

از این خاک بود که بایستی ستون لشکر غرب گذشته، وارد شهر های شمالی خوزستان بشود. چون نه تلگرافی داشتیم و نه وسیله استخباری، در اندیشه بودم که آیا این قشون از لرستان گذشته، یا به حمله لر ها دچار گشته است؟ والی پشتکوه و خزعل و بعضی از خوانین بختیاری که معاهده بسته بودند و لر ها را تحریک میکردند، قصدشان این بود که از هر طرف راه را بر قشون من مسدود سازند. باری حیران بودم که چگونه از حال این اردو خبر بیابم! فقط انگلیسیها تلگراف داشتند. نمیشد هم که از آنها کسب خبر نمایم. به علاوه با سابقه های که در این امر داشتند، ممکن بود راست نگویند و حقایق را نوع دیگر جلوه دهند.

## ورود به «لنگیر»

عصر وارد «لنگیر» شدیم. این نقطه هم جزء ناحیه زیدون است و با منزل شب گذشته، شش فرسخ فاصله دارد. نظامیها طاق نصرتی بسته بودند. به محض ورود از عده متمرکز در «لنگیر» سانی دیدم و ابلاغیه ذیل را صادر نمودم:

ابلاغیه

ارکان حرب کل قشون

8-1 قوس وارد لنگیر، مرکز فعلی اردوگاه شدم. در ساعت 8 عصر همین روز مطابق راپرتی که به واسطه پستهای ارتباطیه رسید، معلوم شد خزعلیان مواقع خود را تخلیه کرده و رفته اند.

2- ستونهای قسمتهای عمده قوای اصفهان ما متنوباً وارد بهبهان شده و میشوند.

3- قوای تجهیزیه شمال غرب، از کرمانشاه بهطرف پشتکوه و از خط پشتکوه بهجانب دزفول رهسپار و عازم میشوند.

4- تا دو روز دیگر از قرارگاه کنونی لنگیر بهطرف مرکز خوزستان حرکت مینمایم».

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا - رضا

نمره 4201

بعد از سان در چادرهایی که زیر درختان سدر برپا کرده بودند، استراحتی شد. آفتاب در میان گردوغبار اردو و بخار افق غایب یا مفقود شد.

مواقع اشرا

از اول خاک «زیدون» تا این نقطه که قرارگاه اردو است، تمام در قلمرو قوای هواداران خزعل و خزعل بود. برادر میر عبدالله پدرزن خزعل بر این عده ریاست داشت. حسین خان بهمه ای نیز در «قلعه اعلی» و سالار ارفع بختیاری در میان بهبهان و رامهرمز بودند.

امیر مجاهد ریاست کل قشون را داشت و سیار بود.

ولی بعد از ورود لشکر جنوب، قدم به قدم با جنگهای شدید عقب نشسته اند، و برادر امیر عبدالله کشته شد. فعلاً هم مسافت بین من و قوای دشمن زیاده از چند فرسخ نیست.

خز علیان و سایر معاهدین کمیته «قیام سعادت»، تصور ورود مرا به این نقطه نکرده بودند، و اصلاً باور نداشتند که در اثر تجربیات یکصدوپنجاه ساله دوره قاجاریه، برای رئیس الوزرا همت و مجالی باشد که بر خوشگذرانیهای تهران پشت پا زده و با این مشقت خود را به صحنه کارزار برساند.

چنانکه مکرر گفته ام، گزارشات دوره قاجاریه و رختی که به تبعیت سلاطین، در اداره مردم پیدا شده بود، در هیچ عهدی نظیر ندارد. دولت ایران قبل از من اسمی بلاسمی بود. حتی از حیث نفقات قشونی هم مرکز، همواره تحت الشعاع و مقهور ملوک الطوائف و فرمانفرمایان عشایر محسوب میشد. خوانین اطراف کمترین خراجی نداده، بلکه همساله مبالغ هنگفتی به عنوان حراست راهها و عدم تجاوز به شهرها، خود را دستی بگیر قلمداد میکردند. همین خزعل و والی پشتکوه و خوانین بختیاری، و همین ایلات جنوب و غرب که امروز نقشه خود را برای تزلزل من طرح ریزی کرده و به نام «قیام سعادت»، به شرارت و فساد و کندن ریشه مملکت مشغول اند، سالیان دراز است که حق حاکمیت خود را نسبت به دولت ایران محفوظ داشته، اکنون که مرا در مقابل خود میبینند جز به کار بردن تمام قوا و دفاع از مالکیت مطلقه خود چاره ای ندارند. آیا تقصیر زمامداران یکصدوپنجاه ساله اخیر چه نوع خذلانی در پی خواهد داشت؟ آنها تمام اوقات را به شقاوت و سفاکی و بیاعتباری گذرانیده و از اثر بیاعتباری خود ایالتی مثل خوزستان را فراموش کرده و اجازه داده اند چهار نفر خودسر بی هنر، عنوان تجزیه و تفکیک آن را در دماغ خود بپرورانند، تا جایی که شروع به تجهیزات مسلح نموده و بر ضد مرکزیت مملکت قیام و اقدام نمایند.

شاه در پاریس نشسته و به لهو و لعب مشغول است و به تصور اینکه کوچکترین و یا بزرگترین صدمه ای را به من متوجه سازند، اجازه میدهد که خزعل و خزعلیان بر ضد مرکزیت مملکت قیام مسلح نمایند. در کوچکترین سلولهای دماغی خود خطور نمیدهد، که اگر این قیام عاقبت به منفعت اشرار خاتمه یابد، دیگر مرکزی وجود نخواهد داشت که او زمامداری آن را برای خود مسجل دیده باشد. مگر نمیبیند که خار جیها تا چه اندازه مرا تعقیب کرده و چه اولتیماتومها و نتهایی است که پدیری و گاموبیگاه حضوراً و غیاباً و کتباً و شفاهاً به بدرفه مسافرت من ایثار مینمایند؟

مگر خوزستانیان امروزه، با داشتن وطن و فرودان مستقلی، مثل خزعل، خود را مطیع اوامر و رعیت شاه میدانند که او در تحریک باطنی آنها خود را دلخوش کرده و از زوایای قهوهخانه های پاریس، سیم تحریک و آشوب را به جانب آنها امتداد داده است؟ از این تحریک و القای فساد چه فایده و حظی خواهد برد؟ چه لذتی به او عاید خواهد شد که ببیند قشون ایران با رعایای ایران دست به گریبان گشته، خون یکدیگر را جاری و آرزوی خارجی را اقتناع میکنند؟

مگر تصور کرده است که کمیته قیام، همین قدر که مقاله نامه و یا قسمنامه خود را به پاریس نزد شاه فرستاد و عملیات خود را فرع اجازه او قرار داد، حقیقتاً بعد از فتح و بعد از تخریب اساس مملکت، باز در تجزیه ایالات و تحکیم امارات و استقلال موقعیت خود از او اجازه خواهند خواست که هر کدام بساط پادشاهی خود را در یک گوشه از مملکت بگسترند؟

خزعل خود را فعلاً «امیر خوزستان» معرفی میکند. جراید بین النهرین و امارات جزیره العرب نیز بشاشت قلب و خرمی چهره خود را به او اهدا میکنند. سیاستمداران حقیقی نیز باطناً باد در آستین آنها انداخته و کلاه گوشه آنان را به مواعید آتیه خود برق مصنوعی میدهند! آیا در تمام این مواعید فریبنده، و در اعماق هر یک از این وعدو وعیده کمترین روزنه نوری هم برای شاه باز گذارده اند؟

مسافرت های شاه به اروپا، غالباً از راه بین النهرین و بالاخص از راه محمّره بوده است و در ایاب و ذهاب، مختصر وجهی از طرف خزعل به ایشان تقدیم میشد. تقدیم این وجوه حسیات مودت آمیزی را فیما بین تولید کرده و اجازه انعقاد کمیته قیام نیز مربوط به همین حسیات است.

چون اتومبیلها در بوشهر مانده بودند و طی مسافت بعیده با اسب تأخیری بیهنگام بود، تلگراف کردم اتومبیلها را به وسیله کشتی به «هندیجان» بیاورند، که از آنجا به «دملا» آمده ما را به اهواز برسانند.

دبیر اعظم رئیس تحریرات من، تلگرافات و راپرتهای واصله را از نظرم گذرانید. از جمله تلگرافی از خزعل بود که پس از وصل تلگرافی که از دیلم به او مخابره کرده بودم و امیدوار شدن از عفو من، مخابره کرده و عین آن به قرار زیر است:

تلگراف خزعل

مقام منیع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«زیارت تلگراف مبارک که مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به این فدوی واقعی بود، بدرجات استظهار و امیدواریم افزوده، با کمال امیدواری مراحم میذوله را عرض شکرگزاری تقدیم، و بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خواستارم. فدوی را به «هندیجان» احضار فرموده بودید. هر چند علت مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده مانع وصول این نعمت بوده، معذک از فرط اشتیاق به شرفیابی حضور مبارک با نهایت آرزومندی به زیارت، هر صوب را امر و مقرر فرمایند به قصد زیارت حضور مبارک حرکت میکنم. امیدوارم به مساعدت بخت و اقبال هر چه زودتر به شرف حضور مبارک نائل گردم. برای هدایت راه، یکی از فنویزادگان را به حضور مبارک میفرستم، که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنمایند.»

فدوی - خزعل

در جواب به او نوشتم:



تلگراف شما را در «لنگیر» قرارگاه اردو، دیدم. چون من بهطرف «دهملا» حرکت میکنم، بهطوریکه درخواست کرده‌اید، یکی از پسرهای خود را به «دهملا» نزد من بفرستید.

لنگیر - قرارگاه اردو

دهم قوس

تلگرافات تهران

دو تلگراف ذیل را هم وزیر خارجه مخابره نموده بود:

«حضور مبارك حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

پس از وصول دو مراسله اخیر سفارت در شب پنجشنبه، همان ساعت صورت آن را بهارکان حرب کل فرستادم، حضور مبارك مخابره شود، و صبح روز بعد هم بر حسب مسؤلیت مشترکه و اینکه آقای ذكاء‌الملك سمت کفالت ریاست وزرا را دارند، بمنزل ایشان رفته مراسلات را ارائه و چنین اظهار عقیده نمودم:

بهتر است که این مسأله مابین دو نفر مکتوم مانده تا نظریات حضرت اشرف برسد. ایشان صلاح دیدند سایر آقایان وزرا هم مطلع شوند. تلفن شد. آمدند و تصمیم گرفتند که وزارت خارجه جوابی حاضر نماید. عصری منزل بنده بیایند که آن مراسله جوابیه را دیده به‌عرض برسد. اگر تصویب فرمودید با اطلاع مجلس یا بدون اطلاع مجلس به‌سفارت نوشته شود. وزارت خارجه مراسله را خیلی ساده فقط پرستت به‌مسأله قرارداد با شیخ و اینکه معلوم میشود مخالفت او که يك نفر نوکر و تبعه ایران است با دولت، به‌انکای چنان قراردادی بوده که مخالف قانون بین‌الملل و هر اصولی است. ولی آقایان چنان صلاح دیدند، که نسبت به‌سایر مسائل و مداخلات سفارت در کارهای شیخ اسم برده شود. در صورتیکه عقیده بنده و وزارت خارجه این بود که اصلاً نباید مذاکرات شفاهی و وساطت آنها را که خالی روی کاغذ برده‌اند، متعرض جواب شده و تصدیق نمایم که مذاکراتی در بین بوده، به‌هر حال مراسله جوابیه به‌عرض رسیده است. البته تصدیق می‌فرمایند که بنده با مسؤلیت مشترکه، يك مسؤلیت شخصی هم نسبت به‌مصالح خود که مربوط به‌امور وزرا نیست، دارم. به‌این لحاظ عقیده‌ام این شد که با مذاکرات دیپلماسی، سفارت را حاضر به‌استرداد این مراسلات نموده. از این نقطه‌نظر ملاقاتی با سفارت نموده، مذاکراتی شد که به‌وزارت خارجه لندن و سرپرسی لرن اطلاع بدهند. خلاصه مذاکرات این بود که ارسال این مراسلات و انتشار آن در مجلس و مواقع عامه يك تنفر عمومی را تجدید خواهد نمود که سه سال قبل روزافزون بود و سرپرسی لرن در مدت اقامت خود در تهران، با مساعدت رئیس‌الوزرا موفق به‌بازگشت آن شده، و مناسبات حسنه تاحدی مستقر گردیده بود. در اینصورت چون دولت ایران نمیخواهد در این حسن روابط خللی وارد آمده، تنفر عمومی تجدید شود و اهالی ایران دولت انگلیس را دولت جابری تصور کنند، نه فقط برخلاف مناسبات آنها، بلکه برخلاف حقوقی که در تمام دنیا جاری است بشناسند. البته مذاکرات خیلی مفصلتر بود، لهذا خاطر نشان مینماید صلاح این است که این مراسله را عیناً به‌سفارت مسترد داشته، و گمان میکنم نسبت به‌عمل خوزستان هم در صورتیکه شیخ تسلیم قطعی خود را ابراز نماید، جواب داده شود، به‌قسمی که دولت با هر رعیت و نوکر مطیع خود رفتار مینماید.

قرار شد که تلگرافاتی به‌لندن و لرن نموده موافقت آنها را با این اظهاراتی که ابلاغ خواهد نمود به‌استرداد این مراسلات جلب کند. عقیده بنده این است اگر به‌این ترتیب موفق شویم، مشکلات و کشمکشها تخفیف حاصل نماید.

چنان استنباط کردم که خودشان هم ملتفت سوء اثر فرستادن چنین مراسله‌ای به‌دولت ایران شده باشند. زیرا میگفت تعلیماتی رسیده که مراسله راجع به‌قرارداد با شیخ را، قونسول بوشهر به‌آقای رئیس‌الوزرا فعلاً ابلاغ ننمایند. اگر چه عدم ابلاغ مراسله به‌حضرت اشرف، مراسله واصله به‌وزارت خارجه را بی‌اثر مینماید، به‌هر حال اگر این نظر بوده و اقداماتی که نموده‌ام صحیح میدانند، اگر مقتضی باشد قوا در فرونتها به‌حال توقّف بماند، تا نتیجه این مذاکرات معلوم شود.

در خاتمه جسارت مینماید که بنده از يك قسمت از همقطارها که سیاست دوشاخه‌بازی نموده، صلاح نظریات خود را بر صلاح مملکت و شخص حضرت اشرف در باطن مقدم میدانند و عملیاتی میکنند، خوشوقت نیستم. و مسائلی در غیبت حضرت اشرف ملاحظه نموده‌ام، که اگر به‌همین حال باقی بماند ترجیح میدهم که در مراجعت استدعای معافیت خود را بخواهم».

مشارالملك

حضور مبارك حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«در تعقیب تلگراف مفصل دیروز، جمعه، به‌استحضار خاطر مبارك میرسانم. امروز شنبه رسماً شارژ دافر انگلیس را به‌وزارت خارجه خواستم. هرطور بود مراسله راجعه به‌قرارداد را پس داده، تفصیل را به‌هیأت وزرا اظهار کردم. بعد مفصلاً به‌عرض خواهد رسید».

مشارالملك

همچنین در زمینه تلگرافهای فوق، حکومت‌نظامی تهران نیز چنین راپرت داد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا وزیر جنگ دامت عظمته

«محترماً معروض میدارد عین خبری را که رویتر اطلاع داده است، رمزاً حضور مبارك معروض، و خاطر مبارك را مستحضر میدارد:

تهران

از قراری که نقل میکنند انگلیس دو فقره یادداشت به دولت ایران داده. در یادداشت اولی چنین اشعار میشود که سردار سپه در جنوب ایران شروع به عملیات نظامی نموده. و در یادداشت ثانوی انگلیس تقاضا میکند که پیشرفت قوای دولت به طرف محمّره به فوریت موقوف بشود، و اظهار میدارد که خزل تحت الحماية انگلیس میباشد، و با تصدی به اتخاذ اقدامات جدی برخلاف منافع انگلیس و ایران، تمام مسؤولیت خسارتیکه ممکن است در نتیجه عملیات به اراضی خوزستان و معادن نفت انگلیس وارد آید، به عهده دولت ایران واگذار میکنند. محافل سیاسی و اجتماعی از مداخله انگلیس در امور داخلی ایران و حمایت علنی انگلیس از شیخ خزل بسیار مشوش شده اند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

نمره 36

این تلگراف را از لنگیر به کفیل ریاست وزرا مخابره کردم:

جناب مستطاب اجل آقای نكاه الملك وزیر مالیه دام اقباله

«تلگرافی که با رمز ارکان حرب کل قشون راجع به مراسلات وارده از سفارت انگلیس مخابره کرده بودید در قرارگاه اردو ملاحظه شد. من همانطور که همیشه طرفدار استشارة امور بوده ام، فوق العاده متأسفم که در این مملکت حقایق امور خیلی زود فراموش میشود، و در ضمن مشاوره که قاعده کلیه قضایا، سابقه و لاحقش، باید روشن و آشکار گردد، متأسفانه تمام بهمرحله استتار و فراموشی محول و منجر میگردد. در اینصورت با مسؤولیتی که من در پیشگاه این مملکت عهدمدار هستم، از این به بعد هر مراسله ای که از هر سفارتخانه ای در هر باب برسد، هیأت دولت مکلف هستند که عین آن را به من مراجعه داده، کسب تکلیف نمایند تا هر جوابی لازم داشته باشد، تعیین و با نظر دولت به مقام اجرا و عمل گذارده شود. با این ترتیب و در مقابل مسؤولیت قانونی و وجدانی و اخلاقی خود صرفه و صلاح مملکت زیاده از حد انتظار منظور نظر واقع خواهند گردید.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

چون در جراید تهران ظاهراً خبر اسیر شدن سی نفر انگلیسی انتشار یافته، تلگراف ذیل را در تکذیب آن به حکومت نظامی مخابره کردم:

حکومت نظامی تهران و توابع

«از قراری که به من اطلاع میدهند در جراید تهران یا در يك جریده، خبری انتشار یافته به این عنوان که در جنگهای خوزستان سینفر هم انگلیسی اسیر شده و به واسطه اسارت آنها مذاکراتی بین من و نماینده انگلیس جریان پیدا کرده است. اگر چه از طرف شما تاکنون راپرتی نرسیده، مع هذا تحقیق کنید ببینید منشاء این خبر چه بوده و از کجاست؟ در چه روزنامه ای انتشار پیدا کرده است؟ مراتب را توضیحاً راپرت بدهید.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

ده ملا

پنجشنبه 12 قوس

قبل از ظهر وارد «دملا» شدیم. راه از «سویره» تا این قصبه دوفرسخ یا قدری بیشتر است. همه جا جاده به طرف جنوب سیر میکند و به امتداد رودخانه.

«هندیجان» که مهمترین قصبه این ناحیه است هم رودخانه «زهره» را که از کنارش عبور میکند، هم ناحیه جنوب «دملا» را و هم خلیج کوچک دریا را به نام خود کرده است.

سردار لشکر

منزلی در کنار رودخانه «زهره» تهیه شده بود. هنگامی که قدم میزدم و در جریان حرکات این رودخانه خوش اسم و کثیر الاسم تفکر میکردم اتومبیلهایی نمایان گردید و سردار لشکر (شیخ عبدالکریم) پسر خزل وارد شد. پس از ادای مراسم مراسله ذیل را که جوابش نیز درج میشود از طرف پدر رسانید:

قربان حضور مبارك شوم

«خیلی از بدبختی خود متأسفم که موقعی به شرف افتخار زیارت دست خط مبارك تلگرافی نائل شدم، که به واسطه شدت مرض، به جهت استعلاج، محمّره رفته بودم. اینک حسب الامر، خانزاد عبدالکریم را به استقبال و تشرف حضور مبارك فرستاده، مراتب فدویت بنده را از بذل عطوفت و مرحمتی که فرموده اید تقدیم عرض مینمایم. امید است که از تشریف فرمایی محمّره، چاکر را مفتخر فرموده و از این مرحمت مزید بر عوالم فدویت و چاکریم فرمایند.

امر امر مبارك است.»

خزل

جواب

آقای سردار اقدس

«سردار لشکر به «دملا» آمد. مرا ملاقات و مورد توجه و تلافی واقع گردید. مراسله شما را هم ارائه داد. ملاحظه کردم. نظر به مذاکرات شفاهی مشارالیه راجع به کسالت مزاج شما، و اینکه قادر به سواری اتومبیل نبوده، و فقط با جهاز میتوانید حرکت نمایید، برای

رفع این زحمت فوق الطاقه، تصویب میکنم که با همان وسیله جهاز به اهواز عزیمت نمایید. من هم چون خط سیرم از اهواز است، و بدواً به آنجا خواهم آمد، در همانجا مرا ملاقات خواهید نمود.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

این جوانی است بلندقامت و سیه‌چرده، از رفتار و گفتارش علامت سادگی و صمیمیت نمایان است. از جانب خزل عذر خواهیها کرد. گناه را بمفسده‌جویان و مغرضین داخلی و خارجی نسبت داد، و تقاضا کرد از این نقطه به‌محمّر بروم و از خیال عزیمت به اهواز صرف‌نظر نمایم. من میدانستم قصدش چیست. در تمام صفحه خوزستان دلسوختگان و شاکیان بسیار بودند، که اغلب در اهواز توقف داشتند. خزل میخواست مرا مستقیماً به‌محمّر ببرد، تا این اشخاص مجال تظلم نیابند.

از جمله راپرتهایی که میرسید، یکی این است که درج میشود:

«عده کثیری از اهالی محمّر و آبادان و اهواز را شیخ محبوس و تبعید نموده. سلطان‌حسین‌خان نظامی را که در شوشتر بود به‌اتفاق حاجی محمدحسین شوشتری توسط قلیخان نام، که یکی از اعیان شوشتر است دستگیر و در اهواز توقیف نموده. شیخ‌عاصی و شیخ عوفی که از مشایخ بنیطرف و حویزه هستند، و قریب ده سال بود که از تعدیات شیخ، از وطن خود هجرت و تحت‌الحفظ در حوالی عماره اقامت داشتند، چندی قبل شیخ عاصی را توسط نماینده سیاسی عماره جلب به‌محمّر نموده و بدواً او را حبس و ثانیاً او را مسموم نمود.»

خلاصه، نظر به این قبیل راپرتهای، به‌پسر شیخ گفت:

«خبر حتماً باید به اهواز و سایر شهرهای خوزستان بروم و مخصوصاً از حال قشون لرستان که باید به‌دزفول برسد استفسار نمایم.» در این وقت نکته‌ای به‌خاطرم رسید و آن کشف حقیقت امر بود.

«چون قشون لرستان به‌موانعی برخورد، و عشایر لر به‌مخالفت و ممانعت آنها قیام کرده‌اند باید به‌زودی خود را به‌دزفول برسانم، و بیشتر قصدم از رفتن از استخبار حال این ستون است.»

پسر شیخ بلا تأمل گفت:

«پریشب قشون وارد دزفول شده است.»

من از کشف این حقیقت و اصغای مژده سلامت این لشکر به‌حدّی مشعوف شدم که کمتر وقتی آن حالت را در خود دیده‌ام، زیرا که چند شبانه‌روز حواسم را مشغول داشته بود. اما محض حصول اطمینان ظاهراً باور نکردم و پرسیدم:

«از کجا اطلاع یافته‌اید؟»

گفت:

«از سیم انگلیسیها خبر رسیده است.»

در اینجا بر من محقق گشت که مطابق راپرتهای سابق، انگلیسیها کاملاً مواظب سیر قشون هستند و در سر هر دستگاه، مأمور مخصوصی گماشته‌اند که اخبار را سانسور کند، و آنچه برای خودشان فایده دارد به‌من نرسد. چون دولت ایران سیم ندارد بیاطلاعی فرمانده قشون از قسمتهای مختلف لشکر، معلوم است که تا چه اندازه اسباب خسران مملکت و سپاه فرمانده آن ممکن است بشود. با تمام فقری که بودجه قشونی و بودجه مملکت دارد، همان ساعت امر کردم به‌هر قیمتی است، دستگاههای تلگراف بیسیم وارد کنند، و در مرکز مملکت و مراکز عمده نصب کنند که رفع احتیاج از خارجی بشود. امیدوارم در ورود بهتران به‌نصب دستگاههای تلگراف بیسیم مبادرت کنم.

بالاخره پس از استماع خبر ورود قشون خرم‌آباد به‌دزفول، مشعوف شدم که محاصره‌ای را که شیخ‌خزل و متفقین او درباره‌ی من اندیشیده بودند، معکوس ساخته و عین آن را در مورد خودشان مجری داشته‌ام، و با ستونهای لشکر خود مرکز فساد را محصور ساخته‌ام. در اینصورت چاره‌ای ندارند جز اینکه از خط دریا فرار کنند یا به‌استقبال من قدم بردارند.

پسر شیخ که دید در هر صورت من عازم اهواز خواهم شد، ساکت شد. او را به‌وزیر پست و تلگراف سپردم که پذیرایی و نوازش کنند. شب تلگراف ذیل از امیر لشکر غرب و اصل شد که خبر ورود به‌دزفول را تأیید میکرد:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف اعظم فرمانده کل قوا دامت عظمته

«با کمال احترام به‌عرض مبارک میرساند:

ستون 1 اعزامی به‌دزفول یوم 4 در سر «آب زالو»، امروز به‌قلعه «زره» خواهند رسید و ستون 3 چهارم قوس در بالای «کیلان» و ستون 4 در همان تاریخ در «میشون» بوده‌اند و از این قرار به‌طور قطع بعد از ظهر هفتم یا ظهر هشتم، قوا وارد دزفول خواهد گردید و نظر به‌تعلیماتی که وسیله جاسوسین و طیاره‌ها به‌عمل آمد، از طرف طوایف «جودگی» و «میرها»، استقبال شایانی در بین راه از

اردوی اعزامی به‌عمل آمده و مخصوصاً چادرهای خودشان را نزدیک به‌جاده عبور اردو زده و بدون وحشت در جای خودشان باقی، و کاملاً به‌مراحم بندگان حضرت اشرف دامت عظمته امیدوار هستند. حسب الامر مبارک (نمره 9641) از طوایف فوق‌الذکر، امنیه سوار و پیاده استخدام و مشغول خدمتگزاری میباشند. فقط کسی که وحشت داشته، «ایمان‌خان» بوده که آن هم در صدد است به‌تأمین سایر میرها در اردو حاضر شود. تبلیغات و ابلاغیه‌هایی که میان طوایف به‌وسیله طیاره ریخته شده، فوق‌العاده اسباب تزلزل آنها را فراهم و در مقابل عظمت قشون سر تسلیم و انقیاد خم کرده، و با توجهات بندگان حضرت اشرف، بدون هیچ سانحه‌ای، اردو پیشرفت خود را به‌استقامت دزفول تعقیب مینماید.»

امیر لشکر غرب - احمد

نایب ارفع‌الملک از دیلم به‌وسیله تلگراف اطلاع داد که در نتیجه پرواز طیاره معلوم کرده‌است، در یک کیلومتری شمال معشور، عده‌ای قریب 850 نفر پیاده و 450 سوار دیده‌است. ، که به‌عجله خود را به‌ساحل میرسانیده‌اند. از این قرار بقیه قوای خزل در دریا یا دهات ساحلی پناهگاهی می‌جویند.

از دهملا به اهواز

جمعه 13 قوس

صبح در اتومبیل‌های خود که بنا بر دستور سابق از راه «هندیجان» به «دمللا» آورده بودند، نشسته به طرف اهواز حرکت کردیم. پسر شیخ خزعل با چهره سیخام در اتومبیلی نشسته و برای هدایت ما جلو افتاد. به خاطر گذشت که همیشه راهنمایی غراب را مشووم میدانسته‌اند و من امروز به مبارکی و با فتح و فیروزی طی مسافت می‌کنم و یادم آمد که اگر ناصرالدین‌شاه حاضر بود، و این خیال از ذهنش می‌گذشت حتماً پسر شیخ را راهنما قرار نمیداد. اعتقاد او به او هام و تطییر به حدی بود که روزی در موقع سان یك نفر سوار پیش آمد که بگذرد. اتفاقاً کلاه از سرش افتاد. شاه این را به فال بد گرفت و از ادامه سان صرف نظر کرد. یقین دارم در این موقع نه فقط پسر شیخ را راهنما قرار نمیداد بلکه از سفر خوزستان می‌گذشت. اما من هیچ وقت به این قبیل موهمات اعتقاد نداشته و شعر عصری را همواره به خاطر می‌آورم که می‌گوید:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد رود بعید دشمن به جستن پیکار  
نه رهنمای به کار آیدش، نه اختر گر نه فال گیر به کار آیدش، نه فال شمار

مخصوصاً محض مخالفت و بیاعتنایی به خرافات و او هام در موقع حرکت از تهران، هر چند یکی دو نفر از همراهان، مرا به تأخیر یکی نوزده موعظه کردند، نپذیرفتم و در 13 عقرب حرکت کردم. این روز و این برج را برای سفر مناسب نمیدانستند و من اعتنایی به موهمات آنها نکردم. امروز هم که 13 قوس است مخصوصاً به من خاطر نشان کردند که از عزیمت به شهر اهواز خودداری نمایم. راه، در يك زمین مسطح بی فرازونشیبی می‌گذشت. در این خاک يك قطعه سنگ به دست نمی‌آید و همه جا اثر دست خلاق رودخانه‌ها پیداست که ذره ذره این خاک حاصلخیز را از کوهسار شمالی جدا کرده و در قلب خلیج فارس فرو برده و سدی ابدی بنا گذارده‌اند. به قسمی که امروز دیگر خلیج فارس مسافتی بعید، خود را با احترام عقب برده است. قشون فاتح من نیز قدم به قدم خزعلیان را عقب نشانده و این خاک گرمی را از وجود قشونی که خزعل به جبر و تهدید تا «زیدون» فرستاده بود، پاک کرد.

خوزیان

گاهی دهات و چادرهای ایرانی دیده میشد که ساکنان آنها ملبس به لباس عرب و متکلم به زبان عرب بودند، و دولت به آنها اعتنایی نکرده و در چنگال خزعل رها کرده تا به تدریج نه تنها داری و حیثیت خود را از دست بدهند، بلکه به اصطلاح نسبت به ایران به کلی بیگانه شوند. زبان خود، ملیت خود، شرافت خود را فراموش کنند و هیچ متذکر نشوند که آنها یادگار اشخاصی هستند که يك روزی نخستین دولت متمدن دنیا را در این خاک تشکیل میدادند. پادشاهان ایران از تقویت آنها خودداری کردند و اعراب از خارج مرز قدم به قدم پیش آمده، آداب و رسوم و زبان خود را پیشرفت دادند، و این ایرانیان را ظاهراً عرب کردند. لیکن قلب آنها ایرانی مانده بود زیرا که دیدیم به محض پیدا شدن پرچم سپاه ایران، از خزعل بریده به دولت ملحق شدند.

عربها تازه به خوزستان آمده‌اند و به تدریج نژاد اصلی خوزی را به شهرها رانده‌اند. در عهد صفویه احوالات سید مشعشع و عصیان (70) ساله او و اخلاقی معروف است. شاه اسمعیل مثل قاجار در خواب نبود. بدون فوت وقت لشکر آورد و آل مشعشع را خاضع و مقهور کرد، و تا اقصای خوزستان لشکر راند، ولی بعد از انقیاد، باز حکومت را در خاندان او باقی گذارد. حدودی که به سید فلاح حاکم خوزستان واگذار کرد عربستان خواندند تا با ایالت خوزستان مشتبه نشود. قاجاریه این غلط را، از نادانی و سستی توسعه داده و بر تمام ایالت اطلاق کردند. من در مرکز، امر کردم این استقبال زشت را موقوف ساخته و این ایالت را به نام حقیقی و شریف خود یعنی خوزستان بخوانند. و به تمام ادارات دستور دادم که ابداً این ولایت را عربستان ننویسند. شاه اسمعیل، اگر چه فاتح بزرگی بود ولی بیدار داشت، اما طرفداری از اشخاصی که اظهار تشیع میکردند نقطه ضعف قلب او را تشکیل میداد. آل مشعشع را که به کلی مقهور بودند، به واسطه تشیع دوباره قدرت بخشید. این طایفه تا صفویه را ضعیف میدیدند، سر بر میداشتند و هر وقت قوتی در آنها مییافتند در چادرهای خود میخزیدند. علاوه بر سرکشیهایی که میکردند و قتل و غارتی که در خوزستان مرتکب میشدند، در زمان حمله افغانها نیز خیانتهایی به قشون ایران، که به مقابله افغان میرفت، نمودند که به علت آن به کلی اساس دولت صفویه منهدم شد.

جنایات

در اول محرم 1314، هنگام مغرب، همین خزعل جمعی تروریست را وادار کرد که به خانه برادر رفته و او را بکشند. خود نیز رفت و در گوشه‌ای پنهان شد. جانین وارد گشتند و او را و 14 نفر از اقوام را در خون کشیدند. بعد برای اینکه هیچ يك از دودمان جابر نتواند با او مخالفت کند، يك يك برادرزادگان را به سختترین عقوبات کشت. سنبه تفنگ در آتش نهاد و سرخ کرد و در چشم دو نفر از

برادرزادگان خود فرو برد. کور شدند و کله شان آماس کرد. ولی نمرندند. تا این اواخر زنده بودند و عمر خود را در گوشه خانه به تقاضای مرگ میگذرانیدند. یکی از اقوام دیگر خود را با وجود کمال مساعدتی که در مورد قتل مزعل با وی کرده بود باز زهر داد و کشت. برادرزاده دیگر داشت موسوم به حنظل که از وی ظنین بود، همواره او را به مخاطرات میافکند و به محاربات میان اعراب مأمور میکرد، اما او برخلاف آرزوی شیخ خزل کشته نمیشد. ناچار وی را مسموم ساخت. مشایخ نصار و ادریس و مقدم را در «فیلیه» محبوس و مقتول نمود.

بعد از قتل برادر و برادرزاده‌های خود و تصرف تمام منابع ثروت آن حدود، شیخ خزل سه وسیله مهم برای پیشرفت کار خود تهیه دیده بود. یکی پول که بی محابا رشوت میداد و صرف میکرد. دیگر، ترور که بی دغدغه وجدانی به کار میبرد و بالاخره تکیه به اجانب، که بدون هیچ ندامت و ناموس به آن متشبث میشد.

اگر يك مركز قوی و ایران‌شناس و ایران‌پرستی وجود داشت، البته این وسایل را در هم میشکست. ولی چه سود که دولت ایران از آوازه و شهرت این وسایل سه‌گانه چنان مرعوب شده که اساساً جرئت نمیکرد تحقیق کند و عملاً امتحان نماید. عشایر کوچک در مراکز ایالات، و اوباش و الواط در داخله شهرها از دولت باج سبیل میگرفتند، و مزد غارتگری و قتل و بیناموسی خود را به نام قراسورانی و غیره میستاندند. در این صورت معلوم است خزل در انتهای خاک ایران به چه آسودگی و سرعتی شالوده سلطنت خود را میریزد. بدو لقب نصرت‌الملکی و بعدها سردار ارفع و سردار اقدس و درجه امیرتومانی و امیرنویانی به دست آورد. حکامی که از مراکز فرستاده میشدند، نمیدانم چه نامی برایشان بگذارم، نوکر - غلام - مزدور و بالاخره همه دلال خزل بودند. به ثمن بخش ایالتی را میفروختند. ای کاش از حق نظارت و حکمرانی خود فقط صرف نظر میکردند. این عمال دولت وسیله میشدند که درباریان تهران رشوه بگیرند و شاه را بترسانند و ضربت مهلکی به قلب اقتدارات دولت فرو ببرند. شاه ایران بر حسب عادت خود که با يك تعظیم و قربانت شوم و چند اشرفی مملکت بخشی میکرد، اقتدار و مالکیت خزل را بر يك قطعه زمینی که قریب 2000 فرسخ مربع مساحت دارد شناخت و فرمان همایونی صادر فرمود که «از کنار شط‌العرب تا فلاحیه و از آبادان تا حوالی شوشتر، ملك آقای شیخ باشد!» این ایران فروشی در هیچ تاریخی نظیر ندارد. دهات خالصه را به رایگان از دست میدادند. اما تا حال کسی نشنیده است که پادشاهی يك ایالت را به ملکیت واگذار کند.

این فرمانها، بهانه بود. فیالحقیقه بیفرمان و رضایت شاه هم، شیخ، خود را مالك مصر ایران میدانست. تمام منابع عایدات را به تصرف درآورد و از عواید زراعت و نخلستان و تجارت و گمرک گرفته تا پست‌ترین مشاغل مثل حمالی و دلالی و مردشویی مالیات گرفت، و حرف عالیه و دانیه را به کنترات داد. اگر شخصی زنبیلی در دست داشت و در سواحل آبادان یا محمّر پیاده میشد، يك نفر حمال خود را معرفی میکرد که آن را ببرد. اگر صاحب زنبیل امتناع نموده، میخواست خود حمل نماید، عاقبت کار به مشاجره میکشید. حمال قانوناً اعتراض میکرد که شیخ از ما مالیات میگیرد و این کار را کنترات داده است. ما مجبوریم هر چیزی را حمل کنیم و استفاده نماییم و شما نیز نمیتوانید بدون دادن وجه حمالی اسباب خود را ببرید. يك نفر آخوند حق رسیدگی به دعاوی را کنترات کرده است. شیخ باید هر قسم دعاوی را لباس شرعی پوشانده و به این محضر منحصر بفرد بفرستد. معلوم است آخوند کنتراتی و قاضی منحصر و اجباری چگونه احقاق حق خواهد کرد، و چگونه طرفی را که قسطی از وجه کنترات او را بتواند مستهلك نماید برطرف دیگر که جز حقانیت سرمایه ندارد ترجیح خواهد داد.

مردeshویخانه، قمارخانه و شیرمکشخانه تمام کنترات است، و مستاجرین برای استفاده خود در

توسعه این قبیل منهیات خودکشی میکنند. اداره گمرک مال‌التجاره را که به نام شخص شیخ وارد و صادر میشود، معاف میداند و جرئت نگاه کردن ندارد. در اینصورت کدام مال‌التجاره است که مال شیخ نباشد؟

هر روز عدلهای بسیاری با این طلسم و دهان‌بند، که نام «شیخ خزل» باشد، وارد و خارج میشود و اداره گمرک که تقویتی از مرکز نمیآید با حسرت به آن مینگرد.

در صفحه خوزستان هر کسی سر بردارد و مخالفت کند یا اسمی از تهران و ایران ببرد فوراً مالش غارت و خودش کشته میشود. اوباش و الواط را بر نقاط مختلفه تسلط داده و یکی از دزدان معروف را به ریاست طوایف نزدیک شوشتر گماشته است.

شاه ایران اصلاً به امتداد ساوه نگاه نمیکرد، مبدا نگاهش به جانب خوزستان بیفتد. شاه در سفرهایی که پیدرپی به اروپا میکرد، شیخ را از این قدرت تبریک میگفت و دوهزار لیبره از خزل گرفته چشم بر هم میگذاشت. خزل علیان آن نواحی هنگام عبور احمدشاه با کمال افتخار میگفتند «شیخ، شاه ایران را خلعت داد».

بعد از فراغت از سرکوبی اشرار ترک و کرد و لر به خوزستان توجه کردم. به مالیه امر دادم که بیدغدغه در صدد تصرف املاک دولت برآید و مالیات و عایدات آن نواحی را وصول کند. مالیه شروع کرد. شیخ با تعجب تمام، اعتراض نمود و جواب قانونی شنید. متغیر شد و امنای مالیه و سایر مأمورین دولت را تحت فشار آورد. بعضی از آنها که فرزند ایران بودند به هر سختی تن در داده، مقاومت کردند و از مرکز استمداد نمودند و بعضی از آنها مثل ثقة‌الملک حاکم و رضاقلی خان به پول خزل فریفته شدند و از وی تقویت کردند. سرهنگ باقرخان، رئیس ساخلوی شوشتر، مجبور به ترک خوزستان شد و به مرکز حرکت کرد و رضاقلیخان نوکر خزل شده خزل علیان را مشق میداد و به نام کمیته «قیام سعادت» احکام و دستوراتی صادر نمود و هواداران خزل را به قیام و شورش دعوت کرد.

شیخ خزل به نواحی و اطراف و میان قبایل سفر نمود و به آنها وانمود کرد که دولت میخواهد املاک موروثی ما را بگیرد و مالیاتهای گزاف ببندد. پس خود را امیر خواند و بنا بر شهرت 15000 جمعیت گرد آورد. به مجمع اتفاق ملل و مجلس شورا، تلگراف کرد و به علمای اعلام مقیمین عتبات عریضه نوشت و مرا غاصب خواند و خود را حامی قانون و کیفردهنده گناهکاران و تکیه‌گاه دین و دولت.....

عین مرأسله عربی او به آقایان علما با ترجمه از این قرار است:

هواز 10 صفر 1343

ثقة الاسلام حضرت میرزا عبدالحسین نجل آية الله الشيرازي دامت برکاته

«بعد السلام و تقدیم واجب الاحترام غیر خفی علی حضرت تکم، انّ الامه الايرانیه کانت قد فادت بالنفس النفیس و ضحت النفوس الزکیه فی سبیل الحصول علیالمشروطیه المقدسه، و هی شورا المقدسه التي امر الله بوجوبها فیالقران العظیم و علی لسان نبیه الکریم. فاعلنت المشروطیه بمقتضیالاحکامالقانون الاساسی کل ذلك جرى وفق اساس الذي امر بهمرحوم آیهالله الخراسانی طاب ثراه فاطمئن الخاصّ و العامّ، علیالدين و الشرف و المال و الحیاء فی جمیع الاقطار الايرانیه و لكن اتضح جلیاً انّ هناك من تغلب علی شأنهاالدستوری و ارغمه علیالمهاجره و تسلط علی مقدرات الامه با سرها و سلبحریه المجلس الملئ بالتهديد و التوعید و البطش الشدید و استبدّ بالسلطه استبداد، لم یسبق له مثیل و لم یکنف بذلك، بل تظاهر بالرعيه فی اعلان الجمهوریالی التي لم یقصد منها الا اخلال الاحکام الدینیة و تغییر المذهب الحنیف الی الطرق البلیشفیه و ماشا بهما لیتم له التفرّد بالحکم و یفتخر بانّه لم یکن، قد غلب دولة فقط بل انما احدث انقلاباً دینیاً ایضاً و لكن یابیاالله الا ان یتّم نوره فائنا معاشر عربستان با جمعنا مع حلفائنا البختیاریه و سایر جيراننا من كافة الایالات، نعلن طاعتنا لدولة الملكية الدستورية الديموکراتیه الصحیحه، و انّ کل فردنا مستعد الی ارافه آخر کل قطره من دمه فیالسبیل عن حیاض دینه و مذهبه و مشروطیه، بلاده و نظراً الی ما ذکر فمن عشایر عربستان، مع حلفائهم، قائمون علی ساق و قدم و علی ظهور الخیل ینادون علناً با علی صوتهم قائلین، تريد حفظ المشروطیه نطلب اعاده الشاه الی مقره و سلطنته الدستورية، نطلب تطبیق احکامالقانون الاساسی تريد ان یكون مجلس الامه حراً یدیر شؤون الدولة كما، یوحی الیه ضمیره من العدل و الانصاف نطلب بكل قوانا اعلاء کلمه محمد رسول الله و حفظ احکام الدین الشریف و الشریعه المطهره تحت رعايه سادات دیننا حجج الاسلام و آیات الله فیالانام، تريد ان یكون جمیع الافراد فی ایران، آمنین مطمئنین علی دینهم و مقصرتهم و اعراضهم و اموالهم و انفسهم و لماكن الامر كذلك ها انا عرض علی حضرت تکم الحال و المقصد قبل کل عمل و ذلك بصفتی مسلماً و شیعياً لتکونوا علی بینه من الامر کیلا یتمکن من تشویق انظار کم السامیه، اولوا اغراض و الفساد كما حصل، اثناء الحرب العامه من سوء التفاهم و ذلك ان المرحوم السیدکاظم الیزدی طاب ثراه کان قد ارسل تحریراً بلزوم المحافظه علیحدود فاض ابن کان فامتثلت امره و طبقته و قد بلغکم قبل عنی و ما نسبت الی الوقته من جراء ذلك و یمكن الوقوف علی حاله الروحیه بارسال من تعتمدون علیهم اذا رایتهم مناسباً لتطمئنوا الحقیقه مقصودنا بالمشروع المار ذکرها التي لیس لنا من مقصد سواه، فبناء علیها لزمنا عرض هذا الامر، علی حضرت تکم لتوسّطوا باخبار المجلس الملئ علی مقصدنا التي من جملتها صیانه حریتهم المغصوبه و تطلبوا رجوع الشاه الی مقره و سلطنته المشروعه و اعاده لطبق الاحکامالقانون الاساسی فعلا لتکن غیر مسئولین عما یحدث من الاحوال فیالمستقبل و السلام علیکم و رحمه الله.»

خز عل

ترجمه مکتوب شیخ خزعل

اهواز 10 صفر 1343

حضرت تقي الاسلام آقاي ميرزا عبدالحسين نجل آية الله شيرازي دامت برکاته

«پس از تقدیم سلام و واجبات احترام، مخفی نماند به حضرت عالی، پس از آنکه ملت ایران از بذل نمودن نفوس نفیس و قربانی نمودن نفوس زکیه در راه رسیدن به مشروطیت مقدسه، که همان شورایی است که خداوند امر به موجب آن در قرآن مجید و در لسان پیغمبر کرم فرموده، مضایقه نمودند، مقصودشان حاصل و مشروطیت ایران به مقتضای مواد قانون اساسی اعلان و مطابق اساسی را که مرحوم آیه الله خراسانی طاب ثراه امر فرمودند جریان یافت، و عموم مردم از خاص و عام در تمام اقطار ایران بر مال و جان و دین و شرف خود اطمینان حاصل نمودند. ولی چنین واضح و آشکار گردیده که بر پادشاه مشروطه خواه فشار آورده، به مهاجرت از ایران مجبورش نمودند. بر مقدرات ملت تسلط و آزادی مجلس شورا را سلب، و بر آراء و افکار و کلاهی مجلس، تهدید و توعید و سختی نموده، در این تسلط، بر امور بهطوری استبداد به خرج داده که نظیر آن دیده نشده، به این هم اکتفا نموده به جمهوری که از آن جز اخلال در احکام دین و تغییر مذهب جعفری به طرق بلشویکی و امثال آن چیز دیگری مقصود نداشتند، شروع به مقدمات اعلانش نموده، تا اینکه حکم استبدادی را به خود منحصر نماید و افتخار کند نه به تغییر رژیم، بلکه به یک تغییر و انقلاب دینی. و لکن (یا بیا الله الا ان یتّم نوره) بنابراین ما گروه عربستان با جمعنا، با حلفاء بختیاری خود و سایر همسایگان از تمام ایالات، اطاعت خود را نسبت به دولت مشروطه دموکراسی صحیحه خودمان اعلان میدهیم، و هر يك از بذل نمودن آخرین قطره خونش در راه حفظ دین و مذهب و مشروطیت بلادش مضایقه نموده و مستعد و مهیا و بر پشت اسبها ایستاده ایم، با صدای بلند فریاد میکنیم:

«ما حفظ مشروطیت و رجوع شاه را فوراً بهمقر و تخت خود میخواستیم. تطبیق احکام مواد قانون اساسی را موافق موضوع خواستاریم. آزادی مجلس شورای ملی که بتواند شوون دولت و ملت را به موجب خیالات خود از روی عدل و انصاف اجرا نماید میخواستیم. با تمام قوا اعلام کلمه محمد رسول الله و حفظ احکام دین شریف و شریعت مطهره را با مراعات سادات دین و حجج الاسلام و آیات الله فیالانام خواهیم. میخواستیم عموم ایرانیان در ایران بر دین و اعتقاد و اعراض و مال و نفس خود مطمئن باشند.» بنابراین مقدمه، حضورتان عرض میکنم، که موافق اسلامیت و تشیع در این مقصود داخل شده تا به خوبی مطلع باشند و چنانچه در اثنای حرب عمومی، سوء تفاهم برای شما فراهم شد، صاحبان اغراض و مفسدین، اذهانتان را مشوب ننمایند. چنانچه مرحوم سیدکاظم یزدی در آن ایام مکتوبی که راجع بود به حفظ حدود، بهمن نوشته بودند، امثال امر و تطبیق نمودم و به علاوه چیزهایی را که بهمن نسبت میدادند در وقت خود استماع، حالیه برای واقف شدن بر حالت روحی ما، کسانی که بر آنها اعتماد دارید گسیل فرمایید تا به حقیقت مشروعه مقاصد ما مطمئن گردید، که ابدأ مقصود دیگری جز آن نداریم بنابراین لازم شد که این امر را بر حضرت عالی عرضه داشته، تا توسط شما مجلس ملی را، که منجمله مقاصدمان حفظ آزادی مغضوبه آنها است اطلاع دهند، و رجوع شاه را بهمقر سلطنت و سلطه قانونیت بطلبند. و احکام قانون اساسی محلی را تطبیق و اعاده دهند. تا اینکه در آینده از واقعات و حادثات مسوؤل نباشیم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

خز عل

و ترجمه یکی از مراسلاتی که به انگلیسیها نوشته، درج میشود:

ترجمه مراسله خزل به قونسول انگلیس در اهواز.

«ملاحظه میکنید که تمام عشایر و مشایخ، امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و میدانند که حکومت حاضر فقط در فکر این است که املاک و دارایی آنها را مملک و آنها را به خاک بنشانند. مسأله فرامین را برای عملیات خود فقط يك نوع بهانه اتخاذ نموده اند. از من پرسیدند: «آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر؟» من جواب دادم:

«البته برای این مسأله حاضر و تا آخرین نفس جدوجهد خواهم نمود».

از این جهت تمام روسای عشایر آمده، قرآن مهر کرده و بقید طلاق قسم خوردند، که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند. جنبش حالیه هواداران من، هیچ شباهتی به سابق ندارد و فیالحقیقه برای دفع تجاوزات دولت ایران، همگی حاضر و مصمم شده اند. من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم، بلکه آنها را برای گول زدن خود يك نوع وسیله میدانم. زیرا در نتیجه این همه تأمینات که به سفارت انگلیس داده که قشون به این سامان نفرستند، دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است. صاحبمنصبانی که از طرف مشارالیه اعزام شده اند، همه نوع اقدامات مینمایند که به مصالح من برمیخورد. در صورتیکه از اول و هله يك نوع اطمینان داده شده بود، که وجود این صاحبمنصبان برای دولت فقط يك نوع مستحفظ است. هر يك از این صاحبمنصبان که به نقطه ای رفته اند، افکار و عقاید هواداران مرا نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله مینمایند که به کلی از دایره وظیفه آنها خارج است. يك روز از ارسال يك نفر حاکم برای آبادان سخن میراند. روز دیگر تعیین کارگزاری را برای آن محل اشاعه میدهد. يك روز می خواهد مأمور بلدیة برای محرمه بفرستد. ابدأ روزی نمیگذرد که به کار من مداخله نکند. روزنامجاتی که در تمام این مدت علیه من و دولت انگلیس قیام نموده بودند، هیچ يك از آنها مجازات نشدند و معلوم است اگر پشت گرمی نداشتند به این هتاکیها هرگز جرئت نمیکردند. من دیگر ممکن نیست عقیده به سردار سپه داشته باشم، ولو اینکه هزار قسم بخورد. فقط از تأمینات کتبی و قطعی دولت انگلیس متقاعد میشوم. شرط اول من این است که يك نفر سرباز ایرانی در اینجا نماند. زیرا مادامی که نظامیان ایرانی اینجا باشند، همیشه موجب اغتشاش و اختلال هستند.

ثانیاً تمام فرامین من باید تأیید و تصدیق بشود.

ثالثاً مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با مستر مکرمیک بسته بودم فقط به سبب این بود که از پیشنهاداتی که مقامات انگلیس به من نموده بودند شك داشتم، وگرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آورده بود منظور ندارد.

اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو میکند، من هم خود را در الغای آن قرارداد مجحفانه محق مینمیدم.

رابعاً باید به تمام دوستان و حلفای من تأمینات داده شده برای تمام آنها عفو عمومی صادر نمایند.

من البته همه نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت حمله کند، سختترین معامله را با او خواهم نمود، و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم. ولی ممکن است چنانچه میدانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله ها برسانند. برای اینکه مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند، و میان ما بغض و نفرتی ایجاد نمایند.

مکرر میگویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ میکنم و خدمات من به آن دولت، که به آن افتخار دارم، بر آنها مخفی و پوشیده نیست. در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم. خوزستان در عرض این سالیان دراز به هرگونه امنیت و آسایش، منتعم بوده و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند. دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید من هم به دولت انگلیس متوسل میشوم که کمافیالسابق و بر طبق مواعید و قرارداد، مرا حفظ نمایند. من متعدی نیستم ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشه حالیه را تعقیب نماید، ناچارم که از حقوق خود حتیالمقدور مدافعه نمایم. میترسم از اینکه مسأله هر قدر به عهده تعویق بیفتد به همان اندازه وخیم بشود».

در این موقع به کنار رود جراحی، یا کردستان رود رسیدیم.

تهدید دلسوزانه

پنج فرسخ به اهواز مانده اتومبیلی در میان گردوغبار پیدا شد. از اتومبیل من گذشته به امیرلشکر جنوب و امیر اقتدار رسید. بعد از چند دقیقه مشارالیه به نقطه ای که برای اصلاح اتومبیل ایستاده بودم، رسیدند و با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقت گفتند:

«این قونسول روس بود که محض دولتیخواهی و محبت میخواست حضرت اشرف را مطلع سازد که صلاح نیست در این موقع بیمحابا وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح اند و در و بام کوچک و معبر را گرفته اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد. زنهار، از ورود به اهواز خودداری نمایید و از کید دشمن ایمن مشوید. حال، ما از حضرت اشرف استدعا میکنیم، صرفنظر فرموده وارد نشوید و ترحمی بفرمایید، که همه تلف نشویم و آسیبی به موجود مبارک نرسد».

در ضمن صحبت، من مواظب احوال این دو مرد بودم که با وجود دیدن مخاطرات عظیمه و جنگهای بسیار، باز از ترس یا برای حفظ جان من، اینطور مضطرب و گریان شده اند. از طرفی هم به آنها حق میدادم که مرا به تأمل و تفکر دعوت مینمودند. زیرا که امر، بسیار خطیر بود. وارد شدن به قلب دشمن و خود و همراهان را تسلیم کردن، از تهوّر خالی نبود. اگر قونسول روس ما را برای مصالح سیاسی خود و دامن زدن به آتش هم بیم داده باشد، و چنانکه میگفت شهر اهواز مسلح هم نباشد، اما برای خزل حاضر کردن عده ای که ما را دستگیر نمایند کاری نداشت، زیرا که اردویی همراه ما نبود و سه چهار روز وقت لازم داشتیم که قشون برسد.

در اینجا من قدری به فکر فرو رفتم. نه از ترس جان خود، زیرا این متاعی است که هیچ وقت در مدت عمر قیمتی برایش قائل نبوده ام، اما برای همراهان، که محض متابعت من در مهلکه افتاده بودند. ولی این تأمل يك لحظه بیشتر طول نکشید. توقف یا مراجعت بدترین

شکست و نشانهٔ نهایت ترس بود. با خود گفتم کسی که به این کارهای خطرناک مبادرت میورزد نباید به این ملاحظات قدم واپس گذارد. این دو نفر هم به واسطه اضطرابی که نشان میدادند مرا فیالحقیقه متغیر کردند. پس سخن آنها را قطع کردم و بر آنها بانگ زدم و گفتم: «جان شریف است، اما در میدان جنگ نباید آن را تا این اندازه قیمت نهاد. با وجود تمام این خطرها، مسلح بودن هواداران خزع در اهواز، سوءقصد و تجهیزات شیخ، نبودن قشون و غیره چون عزم کرده‌ام باید به اهواز بروم و هیچ چیز حتی گلوله توپ هم مرا برنمیگرداند. میگویند بیاحتیاطی است و تهور است؟ باشد! اشخاص کم‌دل، شجاعت را تهور میخوانند و شهامت را بیاحتیاطی! من تنها وارد این شهر پردشمن میشوم و با تمام قوای خزع مقابله میکنم.»

و بیت فردوسی را بر آنها خواندم:

جهانجوی را، جان به‌چنگ اندر است وگرنه، سرش زیر سنگ اندر است

این دو نفر خود را پس کشیده و عقب ماندند. چون دیدم تأخیر اسباب توهم است، بر اتومبیل سوار و با یک نفر نظامی، به طرف اهواز رفتم.

ورود به اهواز

جمعه 13 قوس

ساعت پنج بعدازظهر به اهواز رسیدم. عدهٔ کثیری با اتومبیل و اسب تا نیم‌فرسخی به استقبال آمده بودند و هر قدر به شهر نزدیک میشدیم، جمعیت مستقبلین افزوده میشد. از جمله سردار اجل پسر خزع و هشت نفر از روسای عشایر. خزع بواسطهٔ کسالت یا ترس هنوز به اهواز نیامده بود. کوچه‌های شهر را آیین بسته و بیرقهای بسیار نصب کرده بودند. خیلی متأسفم که نتوانستم به موقع، از نحر شتری که در سر راه کشتند جلوگیری کنم. حال این حیوان بزرگ ترحم‌انگیز بود. عدهٔ زیادی زیر سلاح بودند و در معابر و روی بامها جای داشتند. ولی عجب است که یک نفر زن، حتی روبسته هم دیده نمیشد. عمارت خزع که بهترین ساختمان این شهر است برای ورود ما مهیا شده بود. هر چه به عمارت نزدیک میشدیم، اشخاص مسلح متراکم‌تر بودند. زیر درختها و کنار دیوارها ایستاده و بر تفنگها تکیه داشتند و گوسفندوار به یکدیگر تنه میزدند، و از میان چارقداهای سرخ مثل گل شقایق صورت سیاه خود را نشان میدادند. قصد خودنمایی ندارم ولی هر کس دیگر بود شاید خود را میباخت و تحمل این موقعیت را نمیکرد. به‌قصر شیخ وارد شدم و در اطاق خاصی که معین شده بود راحت کردم. مردم تا پاسی از شب به‌تماشای همراهان ما که از عقب میآمدند مشغول بودند. قریب دو از شب، دبیر اعظم با اتومبیلی دیگر رسید.

شب اول در اهواز

امشب موقعیت من خالی از غرابت نیست. تنها در قصر دشمن نشسته‌ام و میزبان من با چند هزار نفر مسلح که دارد، هراسان شده و به ساحل پای ننهاد، کشتی خود را در وسط کارون نگاه داشته است. مهمان یک نفر است و باید میزبان را با وجود قوای بسیاری که دارد امان بدهد. این ورود بیباکانه من به قلب دشمن و نترسیدن از یک شهر مسلح، بیش از هزار توپ و صد هزار قشون در مرعوب کردن خصم مؤثر شده است.

خزع را هر چه دل داده و تحریک کرده‌اند، حرکتی ننموده است. نسیم شب، خروش شکایت‌آمیز کارون را که از بالای سد فرو میریزد به اطراف پراکنده مینماید. این رود که چون از برداشتن مانع راه خود عاجز است و بیهوده زیر لب غرش خفیفی میکند، خیلی شبیه است به آن شیخ پیری که الان در کشتی خود نشسته و از پیدا شدن سدی در مقابل هوس جاه‌طلبی و امارت‌جویی خود میگرد و چاره‌ای جز سرفرازی ندارد. صدای آرام رود کارون نمیگذارد از یاد شیخ غافل بشوم. این شیخ که به واسطهٔ طول زمان اقتدار، تملق‌گویی طرفیانی و رنگ‌آمیزی مدعیان خاکها و آبهای عالم، سابقهٔ خود را فراموش کرده، و به هیچ تنزل و اطاعتی معتاد نیست و این تمول و تمکن را موروثی پنداشته و در این اواخر میل تشکیل امارت مستقله را در دماغ او ایجاد کرده‌اند، امشب چه فکر میکند؟ این شخص وقتیکه موقعیت یک هفته قبل خود را با امروز میسنجد، چه حالی پیدا میکند؟ هفته قبل، منتقدین و مقامات تهران را زرخیز خود میدانست، تمام قشون هند و نفوذ مستخرجین نفت را پشت‌سر خود میپنداشت، صفحه خوزستان را امارتی میدید از طرف شمال محدود به کوهستان بختیاری (و شاید نواحی اصفهان) و از طرف مشرق به‌خاک فارس. یعنی رود کارون را نهر کوچکی میدید که در میان خانهٔ شخصی او در حرکت است و محض استفادهٔ او از کوه‌رنگ سرازیر میشود و برای سلام به او میگرد و به‌قصد پایبوس او راه را کج کرده به‌محرمه میرود.

شوستر و دزفول و رامهرمز و اهواز و حویزه را حجرات (قصر اسپانیایی) خود میدانست. هر وقت میخواست، اقلیت مجلس را بر میانگیخت که قوهٔ مقننه را بر سر قوهٔ مجریه خراب کنند. مدیران جراید را امر میداد که عالم مطبوعات را به هیجان آورند و اکناف عالم را از مظلومیت شیخ پر کنند. سفارتخانه‌ها را اجازه میفرمود که تنها و اتمام حجتها به‌عولت بفرستند و بالاخره هواداران خود را ملخوار میفرستاد که ما را در ملک سلیمان تارومار کنند. این بود خیالات و آرزوهای شیخ که برای او از دایرة آرزو خارج و به‌مقام علم‌البیین و حقیقت رسیده بود. تلگراف نمود، مرا تهدید کرد. قشون فرستاد و قد برافراشت.

من در ظرف یک ماه چندصد فرسنگ را پیموده، کوه و دشت و دریا را درنوشتم و شخصاً به‌میدان آمدم و هیچ چیز مرا از ورود به قلب‌گاه خصم باز نداشت. اینک من در اهواز هستم و او در میان رود کارون. عمارت امارتش، فرو ریخت. کارون به‌یاد مظالم او دشنامش میدهد. هیچ قوه‌ای از داخل و خارج به‌فریاد او نرسید. هیچ جریان پلنتیکی مجال نفوذ نیافت. مثل شاهین به‌سینهٔ او چنگ فرو بردم. او را عفو کردم و فردا باید در خانه غصبی خودش از من رخصت یافته، خاضعانه بخشایش بطلبد و از مقام امارت به‌موقعیت یک نفر مرد زارع مطیع متمول تنزل کند. در مقابل چشمش مالیه، عواید دولت را جمع آورد، قشون، ولایت را نظم بدهد، گمرک در واردات و صادرات نظارت کند و عدلیه به‌عرايض مردم برسد. من حق دارم در این باب مبالغه کنم و بسط مقال بدهم زیرا که هر چند امر



خوزستان به زودی خاتمه یافت، اما کاری خرد نبود. این تنها شیخ محمّره نیست که مغلوب میشود بلکه تمام سرکشان ایران اند که در شخص خزل معدوم میگردند. تنها خاك خوزستان نیست که دوباره با رشته‌های قوی به ایران اتصال مییابد بلکه تمام بنادر جنوب است که بعد از سالیان دراز میفهمند ساحبی و مرکزی هست و قوه‌ای وجود دارد. این شکست تزریقات خارجی است در بنادر خلیج فارس، و این معرفی قدرت دولت است در سرکوبی متمرّدین و حفظ تجارت و مؤسسات خارجی و رعایت استقلال دولت در مقابل ملوک‌الطوایف.

تلگرافات تهران

دو تلگرافی که از وزیر خارجه رسیده بود، قرائت و به ترتیب ذیل جواب دادم. معلوم شد، موضوع خیانت خزل و قصد توقیف ما در اهواز، حتی در تهران هم شایع بوده است:

پنجشنبه 12 قوس

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

1- تلگراف محمّره به تاریخ چهارم دسامبر مطابق امروز پنجشنبه 12 قوس این طور اطلاع میدهد که پسر شیخ دیروز نزد حضرت اشرف رفت. فوراً اطلاع دهید قبل از آنکه قشون بیاید، به اهواز و محمّره نیایند. از قراین معلوم میشود، نیت بد باشد. وصول این تلگراف را فوراً اطلاع دهید.

2- تلگراف مسکو اطلاع میدهد که روزنامه‌های آنجا انتشاراتی میدهند، راجع به اینکه مراسلاتی از انگلیسیها رسیده که خزل در حمایت انگلیسیها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. والا برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد، و سه کشتی جنگی وارد خلیج، و میخوانند به محمّره قشون وارد کنند.

اجازه میفرمائید تلگراف کنم این انتشارات را تکذیب نمایند؟ چنانکه در تهران هم آقای وزیر مالیه راجع به خبر بیسیم مسکو تکذیب نمودند.»

مشار الملك

نمره 3900

شنبه 14 قوس

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«اولاً از محمّره - این قسم اطلاع میدهند، از قراری که مذکور است مقداری اسلحه دیروز از بهمنشیر عبور داده، خودش هم ظاهراً برای استقبال، طرف اهواز رفته و باید خیلی احتیاط کرد.

دویم تلگراف بصره - خزل علیان و بختیارها توطئه دیده‌اند در اهواز به حضرت اشرف حمله نمایند. خوبست در رفتن به اهواز عجله نفرمائید. تلگراف دیگر حاکی است شیخ خدعه میکند اهواز را برای ورود چراغانی، ولی شبانه قشون به سمت اهواز میفرستد. محض اطلاع به عرض رسانید.»

مشار الملك

جواب

جناب مستطاب اجل آقای مشار الملك وزیر خارجه دام اقباله

«تلگراف جناب مستطاب عالی راجع به انتشارات خلاف حقیقت در مسکو واصل. همان طور که پیشنهاد نموده‌اید تلگرافاً دستور دهید تکذیب نمایند.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

20 قوس - نمره 4238

متعاقب آن دو تلگراف از حکومت نظامی تهران رسید، که عین آنها درج میگردد:

فوری

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«با کمال احترام به عرض مبارک میرساند:

شارژ دافر سفارت روس امروز از فدوی وقت ملاقات خواسته و فدوی هم به او وقت داد. پس از ملاقات با تمام آنکه سعی مینمود به ملاقات خود يك صورت ویزیت شخصی داده باشد، باز هم با همان عادات دیرینه روسها بی‌طاقت شده و اظهار نمود که بعضی مطالب شنیده میشود که صحت و سقم آن هنوز برای ما روشن نیست. از جمله میگویند که انگلیسیها در مقابل يك شرایطی راضی شده‌اند قشون ایران وارد خوزستان شود، از قبیل تمدید مدت بانك و نفت جنوب و غیره.

فدوی به او جواب دادم:

اولاً خیلی متأسف هستم از اینکه شما به هر صحبت بازاریها اهمیت میدید. ثانیاً متأسفم شما تا به حال شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را آن طور که لازم است نشناخته‌اید. لذا لازم میدانم به شما توضیح دهم که شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته در همان موقعی که میل دارند که مابین دولت ایران و کلیه دول خارجه، يك نوع مناسبات دوستانه باشد، در همان موقع هم راضی نمیشوند که کوچکترین لکه در تاریخ ایران بماند. این است معرفی شخص معظمله، شما هم به این قسم اراجیف یا صحبت‌هاییکه از دهن هر شخص مفسد عوام بیرون میآید، اهمیت ندهید، و تکرار این صحبت هم در جای دیگر صلاح شما نیست.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

نمره 32

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«عین بیسیم مسکو را رمز، حضور مبارک تقدیم میدارد:

ایران - شایعاتی جریان دارد که وزیر امور خارجه ایران دو فقره یادداشت انگلیس را دعوت داده و در تعقیب آن یادداشت، نئی متضمن اعتراض شدید علیه مداخله در امور داخلی ایران به انگلیسیها تسلیم شده است. از قراری که نقل میکنند استیضاحی که در مجلس در نظر گرفته بودند، و صورت نگرفت، بعد از مذاکرات مهمه و جلسات خصوصی، بعضیها میخواستند برای تغییر کابینه از آنها استفاده کنند. مجلس تصمیم گرفت که مسأله قضایای جنوب و یادداشتهای انگلیس را تا موقع مراجعت سردار سپه موکول بدارند، و میگویند وزرا و فراکسیونهای مجلس و بعضی از وکلا تلگرافی برای رئیس‌الوزرا فرستاده و به اطاعت کامل خزعل اشعار داشته‌اند، که مطلقاً هیچگونه مصالحه نباید انجام گیرد. تلگرافی از رئیس‌الوزرا اشاعت یافت که خزعل بواسطه عارضه کسالت متعذر شده و پسر خود را نزد رئیس‌الوزرا روانه میدارد، و نقل میکنند که قشون دولت، چهارستون تشکیل داده و خوزستان را میگیرند. دسته‌ای از قشون دولت که در شوشتر محصور بود، طرفداران شیخ را مقهور ساخته و حکومت را تصرف نموده، اطلاع میدهند که برای حمل اموال و مهاجرت خانواده شیخ، دهها اتومبیل در اهواز تهیه شده و جراید اتحاد جماهیر شوروی، توجه مخصوصی به جزئیات آن معطوف داشته و به اقدامات، با نظریات همدردی مینگرند. روزنامه‌های روسیه راجع به یادداشتهای انگلیس به ایران ظنین و مینویسند.

«منجر به اولتیماتوم و پیاده شدن قوای انگلیس در بنادر جنوب میگردد و این رویه دیرینه انگلیس است که برای فشار به دولت ایران، بدان مبادرت میورزد.»

در روزنامه پروادا، حمله انگلیسیها را به‌مصر با تسلیم آن یادداشت به‌دولت ایران مقایسه کرده، میگویند مفهوم و معنی این یادداشتهای که مداخله بیبرده به‌امور داخلی دولت مستقلمی میباشد، این است که محافظه‌کاران انگلیس عناصر ارتجاعی ایران را تقویت نموده و میخواهند قوایی را تحریک کنند که اقدامات آنها بر علیه مملکت ایران، بلکه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی باشد.» و نیز محترماً عین خبر رویتز را به‌رمز معروض میدارد:

تکذیب دولت

«تهران - این چند روز اخیر زمزمه‌ای در شهر راجع به فقره یادداشت که دولت انگلیس برله سردار اقدس به‌دولت ایران تسلیم نموده است، جریان داشت. ولی دولت رسماً صحت این یادداشتهای را تکذیب کرده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

قریب به‌نصف شب تلگراف کفیل ریاست وزرا و اصل شد که گزارشات دو روزه اخیر را ذکر کرده، و اقداماتی را که دولت پس از مسترد داشتن نتهای انگلیس نموده، شرح میداد.

اصل تلگراف از این قرار است:

حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«چنانکه خاطر مبارک مستحضر است در نتیجه مشورت با بعضی از آقایان وکلا، قرار شد مراسله دومی سفارت پس داده شود، و پس از چند روز در جواب مراسله اولی مندرجات و مدلول مراسله دومی هم بدون اشاره به خود آن مراسله، رد شود. همین‌طور اقدام شده، راپرت به‌عرض میرسد. دیروز نهم قوس آقای وزیر خارجه در ضمن ملاقات با شارژ دافر انگلیس، بدون مشورت قبلی با وزرا، مراسله اولی و مراسله حاوی تلگراف وزیرمختار به‌حضرت اشرف را نیز پس دادند. پس از اطلاع، اظهار شد که پس‌دادن تمام مراسلات موقع بیان نظر دولت را فوت کرده، در آتیه ممکن است تولید خطر و بدنامی برای دولت بنماید. به‌علاوه چون مطالب منتشر شده ممکن است در مجلس تولید اشکالاتی بکند، بعد از مذاکره با وزرا قرار شد در این باب مشورتی با آقایان مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و تقی‌زاده و علایی بشود. وزرا به‌غیر از آقای وزیر خارجه دیشب به‌مجلس رفته و با آقایان مذکور مشورت کرده، تمام آنها پس‌دادن مراسلات اخیر را خوب ندانسته و برای اینکه جبرانی بشود، قرار شد آقای وزیر خارجه به‌سفارت انگلیس رفته، یادداشت ذیل را قرائت و نسخه آنرا به‌شارژ دافر بدهند. پس از آن وزرا همان دیشب آقای وزیر خارجه را ملاقات و مطالب را به‌ایشان ابلاغ کردیم. ایشان قبول کردند که امروز همین‌طور انجام دهند. متن یادداشت این است:

«در موقعی که در هفتم قوس وزیر خارجه ایران مراسله سفارت انگلیس را به‌آقای شارژ دافر رد کرد، نظر اولیای دولت علیه از این اقدام این بود که چون مضمون مراسله‌ها را کاملاً مخالف اصول قانون بین‌الملل و حق سیادت و استقلال ایران میدانستند، مراسله مزبور رد شود تا موجب اعتراضات حقه دولت ایران، و دنباله تنفّرات و هیجان افکار عامه این مملکت و ایجاد مشکلات جدید در طریق حسن افکار و تحکیم روابط دوستانه که خوشبختانه رو به‌ازدیاد است نگردد، و کاملاً کان‌لم‌یکن فرض شود. لیکن چون آقای شارژ دافر انگلیس در تاریخ نهم قوس شفهاً از جانب دولت متبوعه خود راجع به آن مراسله رد شده و فاقدالاثرا گردیدند، بیاناتی نمودند، و عللی ذکر نمودند، علیه‌ها وزیر خارجه از جانب دولت خود مأموریت دارد که رسماً اظهارات ذیل را به‌آقای شارژ دافر انگلیس بنماید.

اولیای دولت علیه ایران تصور نمیکردند که ممکن است دولت فحیمه انگلیس این چنین اقدامی بنماید، زیرا به‌هیچوجه برای هیچ دولت خارجی حقی قائل نیستند به‌اینکه نسبت به‌یک نفر از اتباع مسلم دولت علیه، نظیر آنچه در مراسله رد شده مندرج شده بنمایند. لهذا نظر به‌مراتب فوق و برای احتراز از هرگونه سوءتفاهمی، مراسله مزبوره به‌آن سفارت رد شده و امیدوار است این حسن نیت دولت علیه تقدیر گردد. در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید مینماید.»

نکاءالملک

نمره 3872

دستور دادم تلگراف ذیل را تهیه کنند که فردا صبح مخابره شود:

تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذكاء الملك وزير مالیه دام اقباله

«از مدلول رمز نمرة 3872 اطلاع حاصل کردم. با اینکه در رمز نمرة 4188 صریحاً دستور داده بودم که هر مراسله‌ای از هر سفارتخانه‌ای برسد، باید قبلاً بمن مراجعه نمایند تا تکلیف جواب آن را تعیین و بعد با نظر هیأت دولت، امر به ارسال شود، هیچ انتظار نداشتم نطقی را که برای آقای وزیر امور خارجه معین نموده‌اید بدون اطلاع و دستور من بروند در سفارت انگلیس بخوانند. چه بسا نظریاتی در این موقع هست که ممکن است هیأت دولت متوجه نبوده و بعدها تولید مشکلات کند، چنانکه بهجمله اخیر همین نطقی را که تهیه کرده‌اید من اعتراض دارم. اینجا که نوشته شده «در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید مینمایید.» این جمله را ابدأ تصدیق ندارم و بیمورد بوده، و برای اینکه دیگر نظایر این عبارات تجدید نشود همان‌طور که نوشته‌ام تمام مکاتیب وارده یا این قبیل جوابها را قبلاً بمن مراجعه نمایید، که با یک نظر جامعی مبادرت شده و بعدها مورث تأسف و پشیمانی نشود. اگر قدری دقت شود، خودتان هم تصدیق خواهید کرد که ذکر این جمله بدون مطالعه بوده.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

جمعه 13 قوس 1303 - نمرة 4212

روز اول توقف در اهواز

شنبه 14 قوس

صبح بر حسب عادت زود برخاستم. امر دادم بمبوشهر تلگراف کنند که کشتی پهلوی را به محض ورود به طرف بندر محمّره بفرستند، و مدتی بمطالعه تلگرافات واصله گذرانیدم. این تلگرافات پرده عجبی در برابرم جلوه داد که هر چند انتظار آن را داشتم ولی تا این پایه نمیدانستم.

اقلیت مجلس که تشکیل میشود از مدرس، میرزا حسن خان ز عیم، بهبهانی، ملک‌الشعرا، حائریزاده، کازرونی، حاج آقا اسمعیل عراقی، قوام‌الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره، مدتی بود که صرفه خود را در مخالفت با من میدیدند. بر خود حتم کرده بودند که در مقابل خدمات و عملیات درخشان من و دولت من و قشون من، چشمها را بهم گذارند و کارهای مرا وارونه جلوه دهند و ذهن مردم را مشوب سازند. تمام مخالفت‌های این دسته را که غالباً منجر بهکندی امور و خرابی نقشه‌های دولت و خسران مملکت شده است یادداشت کرده‌ام. واقعاً مضمون يك کتاب میشود.

من بهقوة بازوی خود و نیت مقدس خود و استقامت تزلزل ناپذیر خود بر رأس دولت قرار گرفتم. مواجه شدم با هزاران بنیان خراب و اصول فاسد که بایستی همه را با يك مشت سرنگون کنم و طرحی نو بیندازم.

اما میل داشتم همیشه با مجلس کار بکنم. این اساس را، هر چند ضعیف و لائنه فساد است، حفظ نموده و در اصلاح آن بکوشم. پس محض رعایت قانون اساسی، برخلاف آرزوی خود رفتار کردم و مؤسسات پوسیده مضره را نگاه داشتم و بهاصلاح سطحی قناعت نمودم و کارها را بمجرای هیأت مقننه انداختم و بهدست آنها گذاشتم. با تمام قوا و از صمیم قلب نگاهبان مجلس شدم و هر سختگیری و کندی و بیکاری را از جانب مجلس تحمل نمودم. این چند نفر مفسد را هم میدان دادم که هر چه میخواهند بکنند و بگویند.

اقلیت مجلس مغرور شد و خود را چیزی پنداشت. چند دفعه در صدد تحریک اهل شهر و بلوهای عمد برآمد که شرح آنها طولانی میشود. وقتی که من ناگهان بهطرف خوزستان عزیمت کردم و پایتخت را خالی دیدند سخت بهجنب و جوش افتادند و با تمام قوا برخلاف من کوشیدند. مهمه و جنجال این دسته، شیخ را از اقصای خوزستان فریب داد. گمان کرد واقعاً از این دهلهای منفیاب چیزی ساخته است. پس توسط ز عیم و دیگران پول فرستاد و بهدست مدرس بهمصرف رسانید. آن حصیر پاره مدرس، در حقیقت روی طلای خزل پهن شده بود. من همه جا مراقبت داشتم و متأسف بودم که اهل تهران، با اینکه پرورده انقلاب و سرچشمه سیاست ایران هستند و هزار مرتبه غرض‌رانی مدرس و دورویی و بیبباتی ملک‌الشعرا و سبکسری کازرونی و اخگر و حائریزاده و غیره را امتحان کرده‌اند، چرا راضی میشوند این چند نفر بهحمایت خزل برخاسته و سد راه استقلال و ترقی مملکت بشوند؟

اما من از اقلیت خیلی تعجب نداشتم زیرا که آنها مدتی بود با من مخالفت میکردند و آشفته پول شده بودند. حیرت و خشم من از اعمال چند نفر دیگر بود، که در حضور من موافق و خادم و در غیاب منافق و خائن بودند.

سرکشیک زاده، میهن، داور، به همراهی يك نفر یهودی موسوم به‌هایم که مسیر ترقی‌تاش معلوم است، حرکاتی کرده‌اند، که مستقیماً بر ضرر ایران و بر خلاف من بوده است.

این اشخاص برای جلب منفعت شخصی و رسیدن بهمقام و خودنمایی، در غیاب من وارد سیاستی خطرناک شده بودند که اگر من متحمل لطامات آن نمیشدم پیکر ایران را متلاشی میساخت. اینها در ظاهر رفیق وکلای صالح و اکثریت مجلس، و در باطن همراه اقلیت و آژان سفارتخانه و مزدور مؤسسه نفت و جلالت شیخ محمّره بودند، اگر راپرتهای مختلفی که از اعمال اینها و خصوصیات کارهایشان رسیده درج کنم، همه کس تعجب خواهد کرد که چگونه ممکن است بشر ایرانی، وکیل ملت، مدیر روزنامه، به‌این رذالتهای و خیانتها تن در دهد و برای جلب مثنی پول و متزلزل ساختن من، بهتجزیه وطن و استقرار نفوذ اجانب و از هم گسیختن نظام، رضا بدهد. اما برای اجتناب از اطناب، و کوچکی قدر این جنایتکاران، از ذکر تمام راپرتهای خودداری میکنم و تلگراف ذیل را که از حکومت‌نظامی رسیده است، در این شرح می‌گنجانم:

فوری

مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«محترماً به عرض آن ذات مقدس میرساند:

وضعیات شهر تهران، چنانچه در تلگرافات قبل به عرض رسانده، فوق‌العاده خوب و امیدبخش است. لیکن مطالبی را که فدوی در مدت تصدی حکومت نظامی کاملاً کشف کرده، این است که اهالی تهران به‌طور کلی آرام و علاقمند بهذات مقدس هستند، ولی مابین آنها عده

دیگری هستند که برای جلب منافع شخصی و احراز بعضی مقامات که حقا هیچوقت لایق رسیدن به آن نیستند، مشغول انتریک و دسیسه و بیرون آوردن بعضی صداهای مضحك هستند. گاهی هم يك قسمت از آن مردمان بیچاره را آلت دست خود قرار داده و به راههای کج و معوج میکشانند، بلکه بعضی اوقات آن اشخاص بیگانه را با مرگ دست بهگریبان کرده و خود با يك قلب سختی به آنها مینگرند، و بدون آنکه از کرده خود پشیمان شوند، و باز هم به عملیات زشت خود ادامه میدهند. لازم دانسته، که به عرض مبارک برسند که آن اشخاص نه فقط مدرس و ملك الشعرا میباشند، بلکه يك عده دیگری هستند که فدوی، مدرس و رفقای او را در مقابل آنها بهرجات بهتر میشمارم و آنها سرکشیک زاده و غیره هستند، که تمام مدت شب و روز مشغول هرگونه عملیات زشت میباشند، که عملیات وکلای مخالف در مقابل آنها هیچ است. این است که فدوی آرزو مندم روزی را، که بندگان حضرت اشرف اشاره فرموده تا این قبیل خائنین را با خاک یکسان، و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش بهطرف این خائنین بدهم. این است به عقیده فدوی مزد این اشخاص بوقلمون صفت، و اگر بعضی صداها در مجلس پیدا میشود، فقط از حلقوم این اشخاص و نتیجه عملیات آنهاست که به هیچ قسم منتج نتیجه نشده و نمیشود، و عقیده خود آنها از این عملیات این است که در این موقع مهم حواس بندگان حضرت اشرف را متوجه مرکز نمایند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

نمره 30

مقام منیع ریاست وزرای عظام و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«چنانکه در تلگراف سابق معروض افتاد، مجلس فعلی به واسطه تبانی یکی عده از وکلا که اسامی آنها معروض میگردد:

سرکشیک زاده، هایم، میهن و چند نفر از رفقای آنها، همان طوری که به عرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشأ مفسده و جنجال گردیده، از ناحیه این مجلس، کوچکترین استفاده ای مترتب نیست. چنانچه ملاحظه میفرمایید، بودجه های دولتی را تا به حال توقیف نگاهداشته، تصویب نمینمایند. ادارات را به حال گرو در آورده اند. در این صورت انتظار دیگری بجز خرابی کار از این مجلس نیست.»

حکومت نظامی تهران

جواب

حکومت نظامی تهران و توابع

«نمره 30 را ملاحظه کردم. این حقایق بر خود من پوشیده نیست و همه را آن طوری که باید و شاید میشناسم. شما مراقب جزئیات باشید تا چیزی مستور نماند.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

نمره 7103

بعد از آنکه رئیس کابینه من، که خود جزء منتخبین و نمایندگان آذربایجان است و برای همراهی با من مجلس را ترك گفته است، از تلگرافات و اخبار مجلس اطلاع حاصل کرد و درجه حق کشی و غرض ورزی نمایندگان و همکاران را ملاحظه نمود، و مجلس را مرکز يك سیاست خطرناکی برای سعادت ایران یافت، تلگرافی به مجلس مخابره نمود و از وکالت استعفا داد. میگفت: «من ترجیح میدهم که از افتخار نمایندگی ملت نجیب و غیور آذربایجان محروم باشم، و بالطبع شریک در يك سیاست ناحق و ایران خراب کنی، شناخته نشوم. زیرا اگر وکلای صالح از حقایق مطلع نیستند و خاموش اند و تحمل میکنند، من که از تمام نکات آگاهم، نباید در ننگ باقی باشم و خود را همکار این اشخاص معرفیکنم.»

این اشخاص مذذب و دورو که با اقلیت مجلس و چند نفر ناراضی یا ترسو دست به هم داده بودند، معلوم میشود شوری در مرکز قانونگذاری ایران برپا کرده اند، اذهان بعضی وکلای سادملوح را هم مشوب نموده اند، و به قدری فتنه و وسوسه کرده اند که عده بسیاری از نمایندگان به تردید افتاده اند.

خدمات چندین ساله مرا که در زیر گلوله و بهتان و تهدید سیاسی انجام داده ام فراموش کرده، و این حرکت بیباکانه مرا که شخصاً بهمین آتش و جنگ رفته، و نتهای شدید انگلیس را پس داده، و چنگ به گلوی امیر نیمه مستقل محمدره نهادام، جنگ زرگری و بنا بر موافقت انگلیس و خود خزل دانسته اند. به آنها وانموده شده است که مقصود، تطهیر خزل و امضای استقلال اوست!

پس در جلسات خصوصی، نطقهای آتشین کرده و نسبتها به من داده، و قصد سلب اختیار از من داشته اند. در مقابل تمام اینها، دولت من و وکلای آگاه پاکطینت، دفاع کرده بودند. اما تحریک دسته مخالف کار را بهجایی کشانید که نزدیک بود بزرگترین لطمات از طرف مجلس شورای ملی به استقلال و قدرت مملکت وارد شود. يك لطمه جدی جبران ناپذیر، و آن رد کردن بودجه وزارت جنگ بود. وکلای وطنخواه هیچ تأمل نکردند که تعویق افتادن، یا رد شدن بودجه وزارت جنگ، یعنی از هم پاشیدن نظام جوان، یعنی تجزیه ایالات مملکت، یعنی استقلال چندین خزل، یعنی از دست رفتن بنادر، و بالاخره از میان رفتن همه چیز مملکت!

گفتند بودجه وزارت جنگ زیاد است و باید تقلیل یابد و چندی در بوته اجمال بماند و بالاخره بعد از نا امید شدن من و متزلزل شدن قشون، فکری بشود!

عجب این است، که در بار فجر هم با این رأی که فنای تاج و تخت لرزان اوست، موافقت دارد، و همین قدر که از قدرت من کاسته شود، بهر چیز تن در میدهد. اما چه جای تعجب است، از روز اول تاج و تخت آنها در مقابل وطن فروشی عباس میرزا استقرار یافته است. این شاهزاده جاهطلب بود که به عده بقای سلطنت در خاندان خود عهدنامه ترکمانچای را به یادگار گذاشت.

خلاصه وکلای مجلس جلسه رسمی سرّی تشکیل داده و راجع بهمن و قدمهایی که برداشته‌ام، مذاکراتی نموده‌اند. صورت یکی از مجالس سرّی که به‌طور خلاصه بهمن تلگراف شده و اکنون از خواندنش فراغت حاصل کرده‌ام، درج می‌شود:

«بداً شیخ جلال اخبار رویتر را مطرح مذاکره قرار داده و اظهار داشت که اگر این خیر اصلاح، صحیح باشد، از نقطه نظر اهمیت، قابل هرگونه تعقیب خواهد بود. پس از آن آقای مدرس این طور بیان کردند کودتاهایی که در دنیا در هر چند مدت یک مرتبه برای اصلاحات شده است، هم‌اکنون مبنی بر استقلال فکر کودتا کنندگان بوده، از قبیل نادرشاه، شاه اسمعیل، ناپلئون و غیره، ولی کودتایی که در چهار سال قبل شده است با تحریک اجانب بوده است. اگر چه آقای رضاخان سردار سپه استفاده‌هایی نموده و قشونی تنظیم کرده، ولی از نقطه نظر سیاست همیشه مورد نگرانی بوده است. از سه سال قبل که میخواست رئیس‌الوزرا بشود به‌هر شکل بود من جلوگیری نمودم، ولی از همان روزیکه به‌این مقام رسید، منتظر بودم که اجانب از درختی که کاشته‌اند میوه‌اش را بچینند. من این روز را خوانده بودم. امروز از نقطه نظر خطر مملکتی، دیگر اکثریت و اقلیت در کار نیست. ولی در این مسافرت که کرده‌اند با من و سیزده نفر از رفقای من مشورتی نکرده بودند. با دیگران اگر مشورت نموده‌اند، من اطلاعی ندارم. اگر با نظر آنها یک قسمت مملکت را داده باشند، من هم حرفی ندارم. بالاخره اگر اقداماتی که سردار سپه میکند، با فکر خودش یا اجانب باشد، خلاف مصالح مملکت است.» از این قبیل اظهارات خیلی کرده‌اند و از این سفر خیلی اظهار نگرانی نمودند. بعد از آن، یکی از وکلا اظهار نمود که این اخبار روزنامه‌های ایران نبوده بلکه اخبار رویتر بوده است که در جراید نقل شده است.

آقا شیخ محمدعلی طهرانی اظهار نمودند که اگر به‌این شخص کمک بشود، پیشرفت خواهد نمود و الا موفق نخواهد شد. بعد آقای آقاسید یعقوب اظهار نمودند تا امروز من موافق سردار سپه بودم، از آقای مدرس هم به‌واسطه سردار سپه بریدم. فعلاً که آقای مدرس خطر را این‌طور بیان میفرمایند باید فکر چاره کرد و بنا کرد به‌گریه کردن و گفت:

«من یک آخوند شیشو بیشتر نیستم!»

صولت‌السلطنه پیشنهاد کرد که وزرا را دعوت بنمایند، برای سه به‌غروب مانده، بیایند و توضیح بدهند. آقاسید یعقوب اظهار کردند که محتاج نیست، اگر لازم است الساعه بیایند.

تدین اظهار داشت که از فراکسیونها، عده‌ای انتخاب شوند که در این مساله راه حل پیدا نمایند، و اساساً با اظهارات مدرس و خطرانی که رسیده موافقت دارم. بهشتی که اجانب به‌ما بدهند، نمیخواهیم. موافقت حاصل شد که وزرا را احضار نمایند. تنفس شد. بعد وزرا آمدند. آقای ضیاء‌الملک از وزرا توضیح خواسته و اظهار داشتند که من موافق با دولت بوده‌ام. امیدوارم طوری پیش نیاید که من هم مخالف باشم. خوب است وزرا توضیح بدهند که آیا صحیح است که رئیس‌الوزرا به‌بوشهر برای ملاقات شیخ خواهند رفت؟ خوب است به‌ایشان تلگراف شود که به‌بوشهر نروند و به‌تهران مراجعت نمایند. مجلس هم، چنین تذکری به‌ایشان بدهد. آقای وزیر مالیه این طور توضیح دادند که اخبار رویتر را نمی‌توانم تصدیق کنم، یا تکذیب کنم. رئیس‌الوزرا از اول در نظر داشتند که این کار به‌طور مسالمت ختم شود و حرکت ایشان به‌طور غیرمترقبه بود و شب قبل از حرکت ما را احضار فرمودند که من به‌اصفهان، که مرکز عملیات است و شاید بالاترها هم، بروم و تا این کار را خاتمه ندهم مراجعت نخواهم کرد. انگلیسیها هم، در این مدت اقداماتی نزد رئیس‌الوزرا و وزیر خارجه مینمودند که کار به‌اصلاح خاتمه یابد. بعد از حرکت رئیس‌الوزرا هم نماینده دولت انگلیس همین مذاکرات را تعقیب مینمودند، و در این زمینه توضیحات دادند. بعد از آن، شاهزاده سلیمان میرزا اظهار داشتند مجلس در هر دوره نسبت به‌حفظ استقلال مملکت امتحانات خود را داده است:

تورۀ اول مقاومت با محمدعلیمیرزا.

تورۀ دوم با قشون ارتجاع، و مقاومت در مقابل التیماتوم روس.

تورۀ سوم موضوع مهاجرت.

تورۀ چهارم قرارداد.

فعلاً هم موضوعی است که پیش آمده، البته در کلیات و موقع خطر، اختلاف نظر و اختلاف احزاب، نباید باشد ولی با مابقی اظهارات آقای مدرس مخالفم. ، زیرا که فرمودند که رئیس‌الوزرا در وقت حرکت با رفقای خودشان مشورت نفرموده‌اند. بلی، با آنها که مشورت نکرده‌اند، با دیگران هم مشورت نکرده‌اند، زیرا که محتاج به‌مشورت نبوده‌اند. در چه مشورت میکردند؟ مسأله تلگرافات شیخ خزعل را آقای رئیس‌الوزرا در مجلس خصوصی مطرح کردند و به‌استثنای بعضی از آقایان که حاضر نشدند، مابقی او را متمرّد تشخیص دادند و تقاضای سرکوبی او را از دولت کردند. شخص رئیس دولت هم برای اجرای امر مجلس، در این فصل زمستان که از هیچ رئیس دولتی دیده نشده است، به‌فرونت تشریف برده‌اند. ما عاشق اشخاص نیستیم، ما عاشق اعمال اشخاصیم، به‌خیر مملکت. برخلاف آقای مدرس، رئیس‌الوزرا را درختی که اجنبی او را کاشته باشد، نمیدانم. در مدت چهارده‌ماونیم که در کابینه ایشان عضویت داشته‌ام، ایشان را شخصی ثابت‌العقیده و دارای استقامت در مقابل خارجه دانسته و میدانم. ولی به‌فرض صحت اظهارات آقای مدرس، میدانید که اگر ایشان قراردادی هم برخلاف مملکت ببندند یا مذاکراتی نمایند، بدون تصویب مجلس بلااثر خواهد بود. اما باید در نظر داشت در وقتی که قشون مشغول اقدامات است، اشخاص سیاسی نباید مداخله به‌تاکتیک نظامی نمایند. وزرا به‌ما مطالبی نگفته‌اند، ولی ما آنچه را که اطلاع داریم، رئیس‌الوزرا، قوای آذربایجان و قوای بروجرد را خواسته، و فوج پهلوی را از تهران امر به‌حرکت داده‌اند. مقدمات محو خزعل را به‌طریق محاصره فراهم نموده‌اند. در این موقع، این صدایی که بلند میشود و به‌گوش من که کهنه‌کار مجلس هستم، نامطبوع است و نمیتوانم ساده تلقی نمایم. رئیس‌الوزرا جز فداکاری و خدمت، کاری نکرده و نخواهند کرد و این صحبت‌های امروز مثل مذاکرات مجلس یونان و احضار پدر اسکندر از ایران بود، که شصت سال فتح یونانها را عقب انداخت. در این موقع، آقای رئیس‌الوزرا یگانه کسی هستند که بیرق ایرانی را بر دوش گرفته‌اند. باید او را کاملاً تقویت کرد و گفت با مشت آهنین خود، این آخرین سد را هم بکوبید که اقتدار حکومت مرکزی برقرار و بیشتر از این، دست شیخها را نبوسیم. پس محتاج به‌هیچ اقدامی از طرف مجلس نیست. آقایان وزرا البته احساسات مجلس را ابلاغ خواهند فرمود.

وکلای نیز اظهار موافقت نمودند. حاجی عز‌الممالک با اظهارات شاهزاده موافقت نموده و اظهار داشت که اگر مخالفی هست حرف بزند. بعد، آقا شیخ جلال به‌نام فراکسیون قیام، نظریات سلیمان میرزا را تقویت و دخالت اجانب را در امور داخله تنقید نمود. ملک الشعرا اظهارات مدرس را تقویت و به‌یک قسمت از اظهارات سلیمان میرزا اعتراف نمود. سردار معظم اظهار داشت که رئیس‌الوزرا مطیع

مجلس بوده و احساسات مجلس را به معزّیالیه ابلاغ مینماییم. وقت تشریف بردن اظهار فرمودند که «یا باید شیخ را از بین بردارم و یا خودبرنگردم».

از آنجایی که اکثریت نمایندگان به حقیقت امر مطلع بودند، نقشه دربار و اقلیت و چند نفر آژان خارجی که به لباس نمایندگی و مدیریت بریده درآمده اند، پیش نرفت. بعضی از صلحا ثابت کردند که اگر رئیس دولت به نفسه خود را در آتش میاندازد، اگر جمعی از قشون ایران تلف میشود، اگر وزارت خارجه یادداشت شدید انگلیس را پس میفرستد، تمام اینها خواب و دروغ و خیال نیست. همه حقیقت دارد و اسناد آن در مقابل چشم است. کسی که میخواهد نفوذ انگلیس و استقلال شیخ را ببذیرد، چرا جنگ میکند؟ چرا لشکر به قلب خوزستان میکشد؟ چرا با انگلیس در میافتد؟ چه چیز او را مجبور به این زحمات میکرد؟ مگر دولتهای سابق این مملکت برای موافقت با خارجه یا اطاعت از امرای داخله چه میکردند؟

آیا غیر از این بود که چشم به هم بگذارند و ساکت بنشینند و مبلغی بابت حق السکوت بگیرند؟

پس کسی که جداً وارد کار میشود و در چند ساله خدمت خود قدمی برخلاف مصلحت ایران یا موافق آمال خارجیان برنداشته، در این سفر هم، بدیهی است که جز صلاح ملک و ملت قصدی ندارد. پس نباید قشون او را در این وقت متزلزل کرد».

این بود که بودجه با اکثریت 77 رأی در مقابل 14 رأی تصویب گردید و مخالفین در این مرحله هم مغلوب شدند. وقتی که به عاقبت وخیم این دسایس و جلوگیری از اعطای اعتبارات فکر میکنم، یادم میآید که از خست و لثامت فتحعلیشاه که در جنگ روس، پسرش را که در اول خوب کار میکرد، بیپول، و قشون را بیسلاح و بیمعاش گذاشت و بر خود هموار نکرد که دیناری از طلاهای انباشته خود خرج کند. در نتیجه آن شکستها به ایران رسید و آن خسارتهای وارد آمد. همه را میخواست به حرف تمام نماید. به خیالش قشون روس را با تهدید میتوان از میدان برد. در این مورد ذکر واقعه ذیل بیمزه نیست:

روزی که خبر گذشتن روس از سرحد رسید، شاه با لباس غضب و تاج مکلل به یاقوت سرخ بیرون آمد. درباریان تصور کردند بالای آسمانی بر دشمن نازل خواهد شد. شاه فرمود:

«میگویند روسها قدم به خاک ایران گذاشته اند. اگر قراولان خاصه را به مقابل آنها بفرستیم چه میکنند؟»

حضار که حالشان معلوم بود، تعظیم کردند و گفتند:

«قربانت شویم تا مسکو عقب خواهند نشست».

شاه دستی به ریش بلند کشیده و گفت:

«اگر خود ما به میدان برویم چه خواهند کرد؟»

همه ساکت شدند. اما به همین اکتفا نمود و گمان کرد دیگر روسها به خواب نمیروند و ایران را تخلیه خواهند کرد!

از گزارشات تهران و همچنین از روی تلگرافات ذیل، تحریکات و تحریصات خارجی و سادملوچی و کلای مجلس و خیانت بعضی از نمایندگان تا اندازه های روشن میشود:

حضور مبارك حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته

«یادداشتی را که دیروز به عرض رسانید، همان دیروز آقای وزیر خارجه برای شارژدافر انگلیس قرائت کرده، به او دادند. پذیرفت. انشاءالله به همت اقبال حضرت اشرف، خطر بزرگی از استقلال ایران گذشته است. بیسیم مسکو دیروز راجع به یادداشت های انگلیس و مدلول آن خبری منتشر کرده بود. آقایان وکلا باز به جنب و جوش افتادند. وزرا را به مجلس خصوصی خواستند. رفتیم و اطمینان لازم دادیم و چون دیدیم میخواهند به مطلب دنباله بدهند و حرفهایی که برای اصل موضوع مضر است بزنند، مطلب را کوتاه کرده بیرون آمدیم. بعضی از وکلا پشت سر ما خیلی اظهار حرارت کردند و نمیدانیم دیگر چه میخواهند بکنند».

نکاء الملک

جواب

جناب مستطاب اجل آقای نکاء الملک وزیر مالیه دام اقباله

«از مفاد تلگراف اخیری که به وسیله ارکان حرب کل قشون مخابره نموده بودید، مستحضر گردیدم. لازم است فوراً اقداماتی را که وکلا در نظر دارند، به من اطلاع دهید تا اگر فیالحقیقه عملیات آنها موجب اختلال نظم و آسایش عمومی و استقلال مملکت باشد، از طرف من فکری در جلوگیری بشود».

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

13 قوس نمرة 4217

حکومت نظامی تهران و توابع

«دو طغرا رمز نمرة 28 و 298 را راجع به جریان مذاکرات مجلس ملاحظه کرده و از مفهوم آن مطلع شدم. این نکته به نظر کاملاً طبیعی است که امید مخالفین فقط به موقعة خوزستان بود و در این موقعی که امورات این جا تصفیه شده آنها عصبانی گردیده، ممکن است، بر شدت عمل خود بیفزایند. همین طور که مراقب بوده اید باز هم مواظبت کامل به عمل بیاورید، و اگر دیدید دارند رشته را به جای باریک میکشند، اطلاع بدهید تا تکلیفی که مقتضی است، معین نمایم».

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

نمرة 6949

مقام منبع بندگان حضرت اشرف، رئیس الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«محترماً معروض میدارد:

جلسه دهم قوس مجلس، قبل از ظهر بعد از ختم جلسه علنی، بر حسب پیشنهاد مدرس جلسه خصوصی منعقد، و از طرف اقلیت پیشنهاد شد که آقای وزرا به مجلس بیایند و وضعیات حاضر را در جلسه خصوصی توضیح دهند که مجلس بیاطلاع نباشد. این پیشنهاد تصویب شد و از طرف رئیس، به آقای نکاء الملک اطلاع داده شد که عصر به معیت وزرا در مجلس حاضر شوند. عصر وزرا و وکلا حاضر

شده، چون وزیر مالیه تقاضا کرده بود بهفوریت بودجه وزارت جنگ تصویب شود، جلسه علنی تشکیل شده، آقای سهام السلطان بهجای رئیس، جلسه را مفتوح و پس از تصویب بودجه و مخالفت شدید مدرس، جلسه خصوصی گردید. مدرس تعرض نمود که چرا در این موقعی که یادداشت مصممی از طرف انگلیسیها بهدولت داده شده، دولت بهمجلس مراجعه نکرده یا اقلاً بهمکمیسیون خارجه اطلاع میداد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده‌اند؟ اگر يك عواقب وخیمی ایجاد شود، که قطع دارم خواهد شد، مسوولیت بهعهده کیست؟ دولت میتواند استعفا بدهد، ولی مجلس نمیتواند استعفا دهد، و باید تا آخرین قدم در مقابل بایستد. از طرف دولت، ذکاءالملک و سردار معظم دفاع کردند که دولت در بدو امر که داخل اقدام راجع بهخوزستان شد، پیش‌بینی کامل نموده با مطالعات دقیقه داخل در اقدام شد. با مقامات خارجه هم بهقدری که لازم بوده است، مذاکرات شده، ولی دراین اواخر يك سوءتفاهمی حاصل شده بود که بالاخره منجر بهیادداشت از طرف انگلیسیها گردید، ولی چون دولت قبلاً پیش‌بینیهای لازمه را نموده بود، بهفوریت، رفع سوءتفاهم را کرده و تقریباً با رضایت و اطمینان کامل انگلیسیها، یادداشت مسترد شده‌است. بهطور کلی هم، عمأقرب قضیه خوزستان بهبهترین شکل و ترتیب خاتمه خواهد یافت، و نتیجه را هم آقای رئیس‌الوزرا اطلاع خواهند داد. مجدداً از طرف زعیم و ملک‌الشعرا و حائریزاده اعتراض شد. سیدیعقوب جواب داده بود که در بدو امر خزل عمل بهمجلس تلگراف کرد. حضرت اشرف بهمجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزل متمدن شده، مجلس هم بهدولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کند. در بین عمل لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود. باید تأمل کرد و نتیجه را از دولت خواست. پس از این مذاکرات میرزا هاشم نسبت بهدولت توهینی کرده، سید یعقوب با او مشغول زدوخورد شد. يك مقداری میرزاهاشم او را کتک زده، سایرین ممانعت کردند. مدرس و بعضی دیگر معترضان از جلسه خصوصی خارج شدند، بنا شده فردا آقایان وزرا قبل از ظهر در هیأت رئیسه مجلس حاضر شده و مستقیماً با بندگان حضرت اشرف دامت عظمته بهوسیله تلگراف مذاکراتی بکنند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

خزل

خزل بالاخره از کشتی بیرون آمد و در منزلی که برای او تهیه دیده بودند وارد شد. مراسله‌ای نوشته بود که چون در خود لیاقت شرفیابی نمیبیند، يك نفر از همراهان محترم خود را نزد او بفرستم.

من هم فرج‌اللهخان بهرامی (دبیر اعظم) را، که از بدو زمامداری با من بوده و در سفر و حضر همیشه ملتزم خدمت و مرجع حفظ اسرار من بوده، و در این سفر پرخطر نیز عاشقانه و داوطلبانه با من حرکت کرده است، امر دادم که برود و مطالب شیخ را اصفا کند. این شخص از بس تعدی کرده است، حتی از اقوام و اطرافیان خود هم ایمن نیست. چه در ایام جنگ و چه در زمان امن و آسایش، اغلب در میان کشتی مانده هیچ‌وقت بدون چند نفر مسلح حرکت نمیکند.

در این موقع، حوالی منزل و حیاط خانه او پر از تفنگچی بود، و در اطاقی هم که از دبیر اعظم پذیرایی میکرده دو نفر مسلح ایستاده بودند.

شرح مذاکرات این دو نفر در بدو امر بیمزه نیست، و روحیات هر دو را در تلو آن، میتوان تشخیص داد. پس از اینکه مشارالیه ورود خود را بهعمارت خزل اعلام میدارد، و او نیز تا وسط عمارت در بین تفنگچها از او استقبال مینماید، وارد اطاق میشوند. بلافاصله بهترتیب ذیل بین آنها صحبت طرح میشود:

خزل - من خیلی متشکر و مسرورم که بندگان حضرت اشرف شما را برای اصغای عرایض من مأمور فرموده‌اند. اگر چه تا بهحال سعادت ملاقات شما را نداشته‌ام، ولی نظر بهاینکه سابقاً مراحم حضرت اشرف را بهمن ابلاغ میگردید و مرا دعوت بهنوگری و صمیمیت و صداقت با ایشان مینمودید، یقین دارم حالا هم از مساعدت با من و شفاعت من صرفنظر نخواهید کرد. فعلاً با آنکه شما را در اطاق خود نشسته میبینم و میدانم که اینجا هم اهواز است، خواهش دارم قطعاً بهمن اطلاع بدهید که آیا حقیقتاً حضرت اشرف وارد اهواز شده‌اند و شخصاً اینجا تشریف دارند؟ شما با چه جرئت و با کدام پیش‌بینی این‌طور بیباکانه وارد اهواز شده‌اید؟ شهری که تمام مجهز است، و اهالی آن بر ضد شما مسلح شده‌اند. من نمیگویم دوستان و سواران خود من، من میگویم اگر یکی از دشمنان من در ورود بهاین شهر شما را هدف گلوله خود قرار میداد چه میگردید و من چه میتوانستم بکنم؟!

فیهالحقیقه نمیتوانم باور بکنم که حضرت اشرف شخصاً بهاهواز آمده باشند. اگر صحت داشته باشد، چنین متهور جسوری در عالم نیست. دبیر اعظم - بر عکس شما که بهملاقات من اظهار مسرت مینمایید، اگر نه اطاعت مافوق خود را واجب و لازم میدانستم، من هرگز بهملاقات شما قدمی برنمیداشتم، حالا هم درضمن اطاعت امر، فوق‌العاده متأسفم که بمنزل کسی ورود مینمایم که مظهر خیانت بهوطن و آلت تخریب ایران و ایران‌پرستی است. صحیح است که یکی دو مرتبه از تهران کتاب و اسطه تبلیغ مراحم بودم و برای حفظ ریاست خانوادگی شما، رستگاری و بقای شما را در اطاعت و صداقت و خدمتگزاری تشخیص دادم و تذکر دادم اما گمان داشتم که با يك نفر ایرانی وطن‌خواه در جواب و سؤال، نه با يك نفر مزدور اجنبی. شما حق دارید که از ورود حضرت اشرف بهاهواز اظهار تعجب نمایید. اما خیلی دیر ملتفت شده‌اید، که شجاعت سرپرست امروزه ایران در عالم نظیر ندارد. اگر شما عنصر باهوشی بودید، خیلی زودتر از این، در سواحل بحر خزر (دریای مازندران) و وسط قلعه چهریق و قلب لرستان و مغان باید این تهور را تشخیص داده باشید.

اما اینکه اظهار نگرانی میکنید که اگر دوستان یا دشمنان شما در ورود بهاهواز ما را هدف گلوله قرار میدادند، چه میگردیم، لازم شد واضحتراً خاطر شما را سابقه بدهم که اطلاق لفظ عام «ما» در موضوع ورود بهاهواز معنی ندارد. این فقط حضرت اشرف و پیشخدمت شخصی ایشان بوده است که بدو وارد اهواز شده‌اند. سایر همراهان و ملتزمین، که عده آنها زیادتر از بیست نفر نیست، تمام بهواسطه بدی راه و خرابی اتومبیل عقب مانده و اتفاقاً خود من از اشخاصی هستم که اتومبیل خراب شده خود را در وسط بیابان گذارده، و با اتومبیل يك نفر از هواداران دو ساعت از شب گذشته وارد اهواز شده‌ام، و بالاخره آن کسی که بدو بهشهر مجهز و مسلح شما ورود نموده است فقط سرپرست کنونی مملکت است و بس.

اینکه میگویند، اگر از طرف دوستان یا دشمنان شما گلوله‌ای بهطرف ما انداخته میشد، خلاف ترقب شما واقع میگردید، از این بیان این‌طور احساس میکنم که شما از موجودیت و هویت خود اطلاع کامل ندارید، که این‌طور اظهار نگرانی مینمایید. تصور میکنم، که اگر شما از معتقدات ما اطلاع و وقوف کامل داشتید تصدیق میگردید که این نگرانی شما درباره ما اصلاً مفهوم خارجی ندارد. زیرا ما اساساً

بهموجدیت شما معتقداتی نداریم که ورود به اهواز و غیره موجبات توهمی را در ما ایجاد نماید. دلیل اقوای آن هم همین ورود حضرت اشرف است به اهواز با یک نفر پیشخدمت. حقیقتاً شما تصور میکنید، که اگر سرپرست مملکت مختصر معتقداتی به هویت شما داشت، آیا ممکن بود که یک و تنها وارد شود در یک شهری که به قول شما تمام مجهز و مسلح هستند؟ من هم میبینم که اهواز مجهز و مسلح است و میبینم که شما در وسط گوله و تفنگ جا گرفته‌اید. وسط همینها، که روبه‌رو و بالای سر من ایستاده و با چشم خیره دارند مرا تماشا میکنند. اما اقرار کنید که در این دستهای مرتعش، لیاقت آن دیده نمیشود که بتوانند یا از راه دوستی و یا از طریق دشمنی با شما، ما را هدف قرار دهند، والا اگر غیر از این بود ما هم مثل زمامداران سابق مملکت به تفرج باغهای تهران پرداخته و این طور بیباکانه وارد دریا و خشکی نمیشدیم. به اضافه، چنانچه مایل باشید ممکن است من الساعه یک حقیقتی را به شما ثابت نمایم و بر شما مدلل نمایم که هیچ‌یک از این سواره و پیاده که فعلاً اطراف شما ایستاده‌اند، دوست شما و مطیع فرمان شما نیستند. اینها از پول شما ارتزاق میکنند، اما در موقع خود از هر حکمی که به آنها درباره شما بشود روگردان نخواهند بود. آیا الساعه میل امتحان این عقیده را دارید؟

خزل - خیر، من خوب اوضاع را مطالعه کرده و سنجیده‌ام و تردیدی ندارم که حضرت اشرف، سلطان مملکت است. دیگر شکی برایم باقی نمانده که با چنین تهور و جسارت، به هر مقام و منزلتی میتوان رسید. پس دوستانه از شما تقاضای دارم و جداً انجام آن را خواستارم.

برای سلطان مملکت، همیشه باید معتقد به ولیعهدی بود که با اخلاقیات مملکت آشنایی و ارتباط تام داشته باشد. سردار اجل، پسر بزرگ من، دختری دارد فوق العاده خوشگل. شما واسطه شوید تا حضرت اشرف او را عقد کنند و قول بدهند که پسر آنها ولیعهد ایران باشد. اگر این وصلت صورت گرفت، ما هم البته جان و مال خود را در راه تثبیت این مقام بذل خواهیم کرد و وسائل آن را فراهم مینماییم.

دبیر اعظم - این طرز پیشنهادها برای سلاطین قاجار خوب است، و شایسته مردی است که تربیت آنها هم در دودمان آل قاجار شده باشد، نه برای عنصری که تمام اوقات خود را در صحنه جنگ گذرانیده است. به علاوه حامل این پیشنهاد هم باید کسی باشد که متخلق باشد باخلاق دربار پوسیده قجر.

شما باید به طور قطع و یقین بدانید که سلطان مملکت و ولیعهد مملکت، سرپرست ایران و همه چیز این سرزمین، همین شمشیری است که بالای فرق شما نگاه داشته شده!

بهتر آنست به این پیشنهادات سخیف بیمغز خودتان خاتمه بدهید و اگر مطلبی دارید که قابل نقل و عرض باشد، بیان کنید که تا من هم بتوانم مفتخرانه حامل آن بشوم.

اما چون میبینم که فعلاً در مقام مشورت با من هستید و صلاح خود را از من میجوید، محض اینکه به وجدان خودم در مشورت خیانت نکرده باشم، به شما نصیحت میکنم که قبل از ورود به هر مذاکره و دخول در هر مرحله، لازم است فوراً تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کنید و انقیاد و اطاعت خود را نسبت به ما اظهار و از کردار نامعقولانه خود ابراز ندامت نمایید، تا پس از آن من بتوانم اگر مطلبی داشته باشید، با پیشانی بلند به پیشگاه سرپرست مملکت معروض دارم.

خزل - مثلاً بگویید چه بنویسم؟ آنچه باید تلگراف کنم شما عملاً حقیقت آنرا واضح کرده‌اید.

دبیر اعظم - خیلی صریح و ساده. دو کلمه، تلگراف کنید: «نفهمیدم! - خزل.» همین قدر کافیت.

خزل - تصور نمیکنید که خیلی درشت با من حرف میزنید؟

دبیر اعظم - شنیده‌اید که در روی تپه ترکمانچای، نماینده ایران به‌مأمور روسیه چه گفت و او چه جواب داد؟

خزل - لا والله.

دبیر اعظم - نماینده ایران گفت «این ماده، که امضای آن را به من تحمیل میکنید به کلی بیانصافانه و زور صرف است.» مأمور روسیه جواب داد «اگر نمیخواستیم زور بگوییم در این نقطه چه کار داشتیم؟»

این راه دور و این مصارف گزاف و این خطرهای بزرگ را تحمل کرده‌ایم، که امروز یک حقیقت ثابتی را به شما بگوییم و در برابر چشم شما که در صحرای خوزستان پیچیده شده‌اید، و از هیچ جای عالم اطلاع ندارید حقایق امور را عریان تجلی بدهیم و به شما بفهمانیم که خیال، غیر از حقیقت واقع است.

حقیقتاً جناب شیخ! آیا برای شخصی مثل شما که دعوی سرحداری و ریاست قبیله میکنید و به تمام معنی خود را «شیخ» میخوانید، قبیح نیست که ملعبه و مسخره چند نفر معلوم الحال از قبیل شکرالله خان قوام الدوله و سیدحسن مدرس و غیره بشوید که افکار آنها آشکار، و تنگی منظر عقلی آنها

پدیدار است؟

آیا اندیشه نکردید که با تقدیم چند هزار تومان به شاه و ریختن مقداری لیره در دست مردمانی بی ثبات و بی مسلک نمیتوان اساس مملکتی را تغییر داد، و شمشیر توانایی را که در بالای آن نگاهداشته شده است فرود آورد و در هم شکست؟

هنوز خیال میکردید با رئیس الوزراهای سابق که در چهاردیوار تهران منجمده شده‌اند طرف هستید؟

من مسبقاً که شکرالله خان صدوی قوام الدوله، چندی در خوزستان حکومت داشت و میدانم که شما با او خصوصیت تام و تمام دارید، و همه مردم میگویند که مفساد شرم‌آگین سید مدرس و اقلیت مجلس و دربار ننگ‌آلود شاه، از طریق شکرالله خان صدوی و سیدحسین خان

زعیم، به شما تلقین میشود و پول شما هم از طریق آنها به مصرف خائنین مملکت ایثار میگردد. آیا همان طوری که مردم تهران، شکرالله خان را از بدو صباوت به معروفیت تام میشناسد، شما هم او را میشناسید یا خیر؟ اگر میشناسید چگونه یک عنصری محرم اسرار شما میشود که از وضعیت سوابق او اطلاع و سابقه ندارید؟ و اگر میشناسید، باز چگونه تکیه خود را به یک موجودی داده‌اید که سالهاست هیچ

عرق خلتی پیشانی او را تر نکرده است؟ در اینصورت، به عقیده من همان اسناد و نوشته‌هایی را که از طرف اغوا کنندگان و مفسده‌جویان به شما رسیده است، عیناً در دست گرفته و به حضور بروید و آن اسناد را شفیع اعمال خود قرار بدهید تا همه بدانند شما یک عنصر ساده لوح، اما بیگناهی بوده‌اید، و سوء اعمال و نیت دیگران است که از گریبان شما سر به‌در آورده است.

خزل - (در این موقع روی را در کف دستهای خود پنهان کرده و گفته بود) به قدر کفایت ریشه مرا کنده، و قلب مرا مجروح، و روی مرا سیاه کرده‌اند. شما دیگر نمک بر جراحت نپاشید. اما من باور نمی‌کردم که شما این قدر تندخو باشید. بنظرم با عفو و اغمازی که در وجود مقدس حضرت اشرف دارم، اگر بدو خدمت خودشان میرسیم، تا این پایه بیمهری، درباره من روا نمیداشتند. در هر حال



از شما بیش از يك خواهش ندارم و آن استدعای تعیین وقت شرفیابی است. دبیر اعظم - «در حالتی که برخاسته و بیرون می‌آمد» استدعا خواهم کرد. این بود عین مذاکرات آنها. اما تلگراف خزل بعد صورت آن از تهران به من مخابره شد، از این قرار است:

از اهواز

تهران

ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

«با یأس کاملی که حاصل شده بود، و امیدواری که فعلاً به‌مراحم بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمت‌ها حاصل گشته، مخصوصاً عفو و اغمازی که از پیشامدهای گذشته فرمودند، حقیقتاً لازمه بزرگواری و سرپرستی را فرمودند. و بنده قلباً از وقعاتی که به‌واسطه فساد مفسده‌جویان پیشامد کرده بود، اظهار ندامت و تأسف مینمایم، و بر عهده تمام خدمتگزاران واقعی و ایرانیهای وطن پرست است که قدر وجود حضرت معظم‌له را دانسته و سرپرستی ایشان را در تمام مملکت به‌جان و دل خریدار باشند. بنده که ابا عن جد، خدمتگزار به‌عنوان متبوعه بوده و تمام مفاخرت خود را در ایران‌پرستی و خدمت به‌عنوان میدانم، از مراحم معزیالیه فوق‌العاده شکرگزار، و خداوند جزا بدهد مفسدین را که وسایل فتنه و فساد را در مملکت فراهم و اسباب بدنامی اشخاص خدمتگزار میشوند. مخصوصاً به‌عرض نمایندگان محترم میرسانم که مرحمت و توجه حضرت اشرف اسباب افتخار بنده را فراهم کرده، و امیدوارم تا زنده‌ام در خدمتگزاری به‌شخص شخص ایشان غفلت نورزم و استظهار دارم که مملکت هم به‌وجود مقدس حضرت معظم‌الیه منتعم شوند.»

خزل

مواجهه با خزل

بالاخره به‌خزل وقت دادم، که فردا ساعت ده بیاید.

موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می‌زدم، وارد شد. فوراً به‌پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت نمودم. سن این شخص در حدود شصت و پنج، قیافه‌اش تاریک و چهره‌اش پژمرده و لب‌هایش بارگرفته و چشمانش مایل به‌زردی بود. آثار يك نفس پرورده عیاش و تنبلی را در لوح چهره خود منعکس داشت. اما در نطق و مذاکره و چاپلوسی خیلی طلیق و زبردست و ماهر بود. شعله‌الکل و ضعفی که از افراط در بعضی اعمال ظهور میکند، در چینهای صورتش خطوط ترحم‌انگیزی رسم کرده بود. اگر مال و مکتب قارونی و قدرت مستمر فرمانروایی، این ثمر را می‌بخشد، ای بر مال، و آه از تنعم و تعیش! نمایانم اشخاصی که نصف ساعات روز را به ورزش و اعمال سپاه‌یگری و حرکت صرف نمیکنند و خون را با سرعتی مافوق سرعت الکل در عروق و شرايين خود حرکت نمی‌بخشند، چرا زنده‌اند و برای چه زنده‌اند؟

نو ساعت ورزش و سواری و مشقهای مختلف بدنی برای این شیخ از جمع يك میلیون دیگر مفیدتر است. انسان قدر خود را اگر بداند، به‌تنش بیشتر اهمیت میدهد تا به‌هر چیزی دیگر که بعد از فانی تن، با افسردگی بدن، باری میشود بر دوش روح!

خلاصه از دیدن این روی و این چشمی که در میان عامه مصنوعی سبز، در خشکی شبیه به نور دیده‌ای افسرده از سرما، بیرون می‌فرستاد، کاملاً فهمیدم که چرا ما اسیر يك کشتی جنگی نشدیم؟ چرا در صحرای لنگیر به‌خاک نیفتادیم، و چرا در اهواز هدف گلوله واقع نگشتیم؟

سابقاً از عکس او هم این عقاید را استنباط کرده بودم. حال، خودش تأیید کرد و تصدیق نمود که عکس او عین خودش بوده است نه عکس خودش.

مذاکرات او، اگر چه مکرر بود و برهانش ضعیف، اما روی این اساس جریان داشت که من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرك شدند. اکنون پوزش میطلبم و عفو میخواهم. من بعد، نوکر صدیق دولت، و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلان آلت دست مفسدین بوده است. اکنون تأسف دارد که چرا تشخیص نیک از بد نداده و احمقانه به‌دام و سواس و دسایس افتاده، اعتراف کرد که اوضاع دربار ایران را غیر از این میدانست که اکنون به‌رأی‌العین میبیند.

نظر به‌تلگرافهایی که از تهران رسیده بود، و نمیخواستم جواب آنها را معطل گذارم، بیش از این مجالی برای اصغای او نداشتم و گفتم: «برو مطمئن باش که نه طمع به‌مال و نه قصدی به‌جان و آبروی تو دارم. به‌هیچوجه درصدد افنای تو نیستم. به‌یک شرط که من بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به‌طرف تهران باشد نه جای دیگر. زیرا که هر کس به‌خارج تکیه کند، ایرانی نیست و کسی که از نعمت ایران برخوردار است، نمیتواند در باطن دشمن ایران باشد و زنده بماند. پس اگر بعدها رویه سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات تو اعدام است. برو.»

بعد از خروج از ایوان، خود را ملزم دیده بود که از رئیس کابینه هم باز دیدی نماید. دبیر اعظم امتحاناً از او پرسیده بود: «لباس رئیس‌الوزرا چه برشی داشت و رنگ و دوخت آن چگونه بود؟ آیا قبای بلند در تن داشت یا لباس کوتاه؟»

شیخ از جواب عاجز مانده بود. معلوم شد، طوری خود را باخته که ملتفت این نکات نگشته است.

از این سؤال توجه به‌یک وقعه تاریخی کردم و آن چنین است:

چون محمدشاه هندی، پس از مغلوبیت، به‌چادر نادرشاه آمد، و بازگشت، مردم از او پرسیدند «رنگ لباس فاتح ایرانی چه بود؟» شاه هند از جواب عاجز ماند. اکنون دیدم تاریخ، سربسر تکرار است و جز يك سلسله وقایعی محدود، بیش نیست که جریان روزگار آن را در صور مختلفه تجدید مینماید.

روز بعد، شیخ تقاضا کرد اجازه بدهم مرتضی‌قلیخان بختیاری را، که او هم از اعضای کمیته قیام بود، نزد من بیاورد. به‌رئیس کابینه، که واسطه این تقاضا قرار داده بودند، گفتم مرتضی‌قلیخان را خودش بپذیرد، دیگر حاجب به‌ملاقات من نیست.

عجز و الحاح خزل و استدعای دبیر اعظم عاقبت مرا راضی به آمدن او کرد.

مرتضیقلیخان مردی است قوی هیکل و زرد چهره. تمام علائم بیفکری، عدم فعالیت و فقدان انرژی در ناصیه او خوانده میشود. بدون مقدمه تبری جست که داخل کمیته نبوده و خیانتی نکرده و در این پیشامدها کار مضری از او سر نزده است. استدعا کرد مورد سخط و مجازات واقع نشود.

من پس از مختصر توجهی به جبهه و چهره او، مفهوم قولش را تصدیق کردم و گفتم بر من ثابت است که ترا بیجهت داخل کرده اند. برو آسوده باش.

مشار الیه مدتی از مفاصد اخلاق و دزدی و بی سروپایی یوسفخان امیر مجاهد بیان کرد و گناه را به گردن او بار نمود.

بعد از رخصت انصراف، به خزل گفتم:

«من بعد اگر مطلبی دارید به حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید.»

شیخ گفت:

«چون کسالت شدت کرده و ضعف پیری نیز مزید بر علت شده استدعا دارم اجازه فرمایید در اهواز بمانم و یکی از پسرانم، در نقاطی که سرکشی خواهید کرد، در خدمت باشد.»

پذیرفتم. از آن به بعد شب و روز در کشتی بود و پسرش با همراهان موافقت میکرد.

وصول تلگراف خزل در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود. مثل عمارتی که ستونش را بکشند پریشان و منقلب شده بودند. نمایندگان آگاه وطن پرست با پیشانی بلند از دفاعهای خود و حمایت دولت و گذراندن بودجه وزارت جنگ مباحثات نموده، و تا اندازه ای معنی و نتیجه کار و صمیمیت نسبت به وطن را آموخته بودند.

### نمایندگان خارجه

اعضای دوایر و روسای قبایل و شیوخ و تجار و کسبه و علما و نمایندگان خارجه و غیره به دیدن آمدند.

قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. آمد و در ضمن تذکر داد که سرپرسی لرن وزیر مختار نیز با طیاره به اهواز رسیده اند، و به دیدن خواهند آمد.

بعد از رفتن او، قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت مسرت نمود. روسها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند. جراید و بیسیم آنها مرتباً اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب، یا شوق، از خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدم عملیات قشون ایران استقبال میکردند. خیال مینمودند که این شکست سیاست انگلیس، به نفع پلیتیکی آنها تمام خواهد شد و دولت ایران هر قدر با انگلیس مخالفت میکند قهرماً به آنها نزدیک میگردد. در حالتی که این عقیده بیاساس و سطحی است. در نظر من خارجی، خارجی است و همسایه، همسایه. تا مشفق اند و بیطرف و خیر خواه، دست دوستی ما به جانب آنها دراز است، و به محض اینکه در خانه ما سنگ بیندازند و آتش بریزند، تیر تنفر ما به سوی آنها گشاده خواهد بود.

چقدر اسباب تأسف است که در میان سیاسیون مجرب این دو دولت همسایه، هنوز کسی پیدا نشده است که ایران را از نقطه نظر خود ایران ببیند، نه از لحاظ دولت دیگر. مثلاً پیشرفت ایران را به نفع خود مملکت داریوش بشناسد و از این پیش آمدن دولت همسایه، از این حیث متغیر شود که در امور يك ملت نجیب مترقی دخالت مینماید، نه از آن جهت که پیش آمدن آن دولت، موجب عقب نشینی خودش خواهد بود!

چه ضرر میبرد فلان دولت، اگر ایران قوی و آباد باشد و ایرانی به آسودگی در روی افتخارات تاریخی خود زندگی کند؟

من وقتی که به قلب خود رجوع میکنم، هیچ حبّ و بغضی نسبت به این دو همسایه دیرین ایران احساس نمیکم. با چشم صمیمیت به طرفین مینگریم. طبیعتاً دولت من هم نسبت به آنها صمیمی خواهد بود. امید است با رویه ای که تاکنون تعقیب شده کم کم نمایندگان خارجه را معتاد سازم که مسائل ایران را از نظر خود ایران ببینند، و جز به چشمی که به مملل اروپا نگاه میکنند، بر يك ملت قدیم آسیایی ننگرند. تا حال گمانم میکنم این نقشه خیلی پیشرفت کرده است و من بعد هم به کمال خواهد پیوست.

### سرپرسی لرن

چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود، مراسم را انجام دادم. از جمله در منزل قونسول انگلیس، سرپرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهره ناراضی نشان بدهد، یا لاف از سرگذشت جریانهای خوزستان میسوطاً مذاکره نماید. اما مشار الیه بدون اینکه اظهار کرده، یا اشاره به گزارش این ایام بنماید، خانم خود را به من معرفی نمود، و از ورود من به این صفحه ابراز مسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید:

«در مورد خزل چه نظر و خیالی دارید؟»

سپس با بیان ساده و ملایمی گفتم:

«خزل عمل خبط کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگر چه قابل هرگونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرف نظر کرده او را ببخشید؟»

جواب دادم:

«همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید، و چنانکه امر داده بودم، عملاً به انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد، او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم. من راضی به ریختن خون احدی نیستم ولو صاحب خون، شخصی مثل خزل باشد. میخواستم ثابت کنم که رعیت ایران است و باید مطیع باشد. همین قدر که فهمید و دانست که این عقیده، اسباب سعادت اوست، دیگر نظری ندارم. برای من دلپذیرتر است که او را از پای دار خلاص کنم، تا امر به ابالا کشیدن بدهم.»

بعد از این گفت وگو بیرون آمدم.

## اقبال و اراده

امروز صبح در ایوان جلو اطاق قدم میزدیم. همراهان ایستاده بودند. صحبت از ختم غائله و فتح کامل و انجام کار بهمیان آمد. عموماً اصرار داشتند که این کامیابی را فرع بخت و اقبال من قرار بدهند. تنها رئیس کابینه منکر عقاید آنها بود و خودداری نکرد از اینکه عقاید خود را صریحاً بگوید. پس از آنکه در حقیقت شانس و اقبال مذاکراتی کرد، با دلایل پسندیده موضوع آنها را تقریباً منتفی جلوه داده و تنها اراده و جسارت مرا در انجام امور علت غائی فتح خوزستان شمرد. این عقیده را از خود من شنیده بود که بدون داشتن يك اراده قوی و تزلزل ناپذیر، انتظار کامیابی از شانس و اقبال نباید داشت.

مثلاً در روز ورود به اهواز که قونسول روس با آن اضطراب آمد و ما را به خطر تهدید کرد، و امیر لشکر و سایر همراهان بنای ضجه و بیقراری گذاردند، اگر به قوت جسارت و نیروی اراده به شهر وارد نمیشدم، و یکه و تنها در شهری که شش ماه است بر ضد من مسلح گشته داخل نمیگردیدم، آیا این توفیق و فیروزی دست میداد؟ آیا ورود به اهواز فرع اقبال من است یا جسارت من؟

مثلاً روزی که به دریا نشستم، و خبر غرق قریب الوقوع یا اسارت کشتی را از منابع موثقه و مقامات مطمئنه راپرت دادند، اگر ابراز جسارت نکرده و دل به دریا نمیزدیم و تسلیم مرگ نمیشدم و از عزم خود باز میگذشتم، آیا خوزستان به دست میآمد و نفوذ ایران مجدداً در سواحل کارون و خلیج فارس استقرار مییافت؟

واقعاً امروز که کارها به کام و افق روشن شده است، از جسارت خود راضی و خوشنودم و در این مملکت خموده و افسرده و مسموم چنین موفقیتی را خارق العاده میبندم.

در هر حال، هر چند قطعاً نمیتوان بخت و اقبال را که اساس آن بر اتفاق و پیشامد است انکار کرد، ولی در این مورد به خصوص تصور میکنم ایران باید خود را فقط مرهون اراده من بداند و بس. اعتقاد به اقبال و طالع از ضعف دربارها در این موارد رسوخ یافته است. این کلمات نقلی است که متملقین و خوشامدگویان در مجلس شاه و وزیر میپاشند و جز گمراه کردن زیرکان و سست عنصر کردن مستعدان نتیجه ای از آنها گرفته نمیشود. من معتقدم که اساس زندگانی بر عزم و اراده و جسارت و شهامت گذارده شده، منتهی از راه معقول و با پیش بینی دقیق.

در همین محاجه و گفت و گفتگوی بین رئیس کابینه و سایر همراهان، تصمیم گرفتم که متملقین اطرافی خود را به چشم حقارت نگاه کنم، و به سؤالات مختلفه اصول تملق و چاپلوسی را که فرع عدم علم و صنعت و لیاقت ذاتی و ضعف نفس است، برکنم. عزم کردم که در بار مملکت را از وجود متملقین، که خطرناکترین و گمراه کننده ترین عناصرند، پاک سازم.

وقتی که در اردوها و در صفوف نظام بودم و در زیر دست مستشارهای خارجی کار میکردم، موقعی که طوفان چاپلوسی در اطراف آنان جوشش و غرش داشت، من مقاومت کردم و به واسطه تهور و جسارت و صفای قلب خود نه تنها متملقین را متوحش ساخته بودم، بلکه خود مستشاران و رؤسای قزاقخانه را مرعوب استقامت فکر خود گردانیده بودم. اکثر مردم پیشرفت کار خود را در خوشامدگویی و مدانه میدانند. من عملاً و حقیقتاً منافع خویش را در جسارت و شهامت و صراحت اخلاق و استقامت فکر تشخیص داده ام. یقین دارم بعدها نیز نتیجه این استواری رأی و راستی بیان و اندیشه، نصیب و عاید من خواهد گشت.

## جنگ رامهرمز

دو شنبه 16 قوس

شب تلگرافی از سرتیپ محمدحسین میرزا فرمانده اردوی اعزامی اصفهان واصل گردید. معلوم شد در «تنگ کله»، نزدیک «سلطان آباد»، امیر مجاهد را پس از شش ساعت جنگ شکست داده به طرف رامهرمز رانده اند، و روز 15 قوس، اردو به رامهرمز وارد گردیده است.

«سلطان آباد» واقع است در روی خط بهبهان و نزدیک شعبه رود جراحی و از آنجا به رامهرمز راه دو جهت دارد. بدو، به امتداد مغرب پیش میرود و در شش فرسخی نزدیک ملتقای دوشعبه مهم جراحی، «قلعه شیخ»، به طرف شمال متمایل شده پس از چند پیچ و خم به رامهرمز میرسد. این قسمت شمالی راه نیز هشت فرسنگ مسافت دارد.

تلگراف سابق الذکر بدین مضمون است:

## اهواز

مقام امارت جلیله لشکر جنوب

«در تاریخ 14 قوس در اول «تنگ کله» يك فرسخ و نیمی «سلطان آباد» که تنگ مهمی است برای جنگ تدافعی، پیش قراولهای سوار در ساعت هفت و نیم صبح با دشمن مصادف و مشغول زدو خورد گردیدند. کلیه ارتفاعات و جنگل و دهات در تصرف سوار و پیاده دشمن بود. ستون اول قوای ما که مرکب بود از يك گردان از فوج سلحشور، يك گردان از فوج نادری، دو گروهان مسلسل، يك رسد کوهستانی و يك گروهان مهندس، شروع به تعرض نمودند. ستون دوم که بقیه قوا را تشکیل میداد در احتیاط مانده پس از شش ساعت که دائماً قوای ما تعرض میکرد، و سواره و پیاده دشمن هم استقامت میکرد دشمن مجبور به عقب نشینی گردید. کلیه مواقع و قراء اطراف و جنگل و قریه سلطان آباد که مرکز قوای دشمن بود به تصرف قوای ما درآمد. دشمن با حال بینظمی و با تلفات، هزیمت اختیار نمود.

توپخانه و مسلسل دشمن در مقابل توپخانه و مسلسل‌های ما فقط چند تیراندازی کرد و مجبور به خاموش شدن گردیدند. شب را در سلطان‌آباد توقف نموده، یوم 15 قوس وارد رامهرمز شدیم. دشمن در بین راه ابدأ توقف ننمود، و از رامهرمز عبور کرد و به‌قراي طرف پراکنده شد. صاحب‌منصبان و نظامیان رشید اردو از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه ننموده، با کمال تهور دشمن را منکوب و متواری نمودند. قوای دشمن بالغ بر هشتصد الی نهصد نفر بود. امیر مجاهد شخصاً سرکردگی آنها را دارا بود و خوانین بختیاری هم که اسامی آنها ذیل تلگراف نمره 87 عرض شده جزو قوای مشارالیه بودند».

رامهرمز مورخه 15 قوس

فرمانده قوای اعزامی اصفهان - سرنایب محمدحسین میرزا

نمر 89

اشرار پراکنده شده، در دهات اطراف رامهرمز بنای قتل و غارت و اجرای نیات و عادات خود گذاشته بودند. چند تلگراف از کلانتران و کدخدایان آن نواحی رسید که تظلم و دادخواهی کرده بودند. جواب دادم خود را به‌پناه اردو بکشند و اشرار را بیرون بکنند.

به‌فرمانده قوای رامهرمز هم امر نمودم در جانبداری اهالی و رعایت حال کلانتران کمال سعی را نموده، نگذارند به‌هیچ کس آسیبی برسد و بقایای متمرذین را کاملاً قلع و قمع نمایند.

خزعل و مرتضی‌قلیخان شدیداً متوحش شدند که مبدا آتش دیوانگی امیر مجاهد دامن آنها را بگیرد و من در صدد تنبیه آنها برآیم، و این اوضاع اخیر را از چشم آنها ببینم. رئیس کابینه را برای رفع سوءظن نزد من فرستادند و شفیع قرار دادند. به‌آنها اطمینان بخشیدم که تا مستقیماً برخلاف تسلیم و انقیادی که اظهار کرده‌اند رفتاری از آنها سر نزنند، در امان خواهند بود. به‌علاوه امیر مجاهد شخصی است دیوانه و بیمغز، البته اعمال او را نباید از هم‌راهان سابقش مواخذه نمود. راپرتی که بعد رسید مشروحاً قضیه مصادمه اردوی رامهرمز را شرح داد. معلوم کرد طرفین، مصاف توپ و توپخانه داده و تجهیزات آنها از بهترین اسلحه سیستم جدید بوده است.

قوای انتظامی، استقامت رشیدانه به‌خرج داد. با وجود مشقت این راه خطیر که حقاً باید همه را خسته و ناتوان ساخته باشد، در حالت و روحیه آنها تزلزل و فتوری راه نیافته، طوری در مقابل دشمن استقامت ورزیده و غیورانه مبادرت به‌حملات نمودند، که بختیاریها مجال درنگ در خود ندیده، هر دسته از يك طرف متواری و راه عبور قوای انتظامی را از هر طرف باز گذاردند.

امیر مجاهد یکی از خوانین بختیاری است، و همین شخص است که پارسال غفله در گردنه معروف به «شلیل» (خاک بختیاری)، به‌قوای نظامی اعزامی به‌خوزستان هجوم کرده، قریب به‌هشتاد نفر از آنها را با کمال بی‌غیرتی و عدم رشادت کشت.

این شخص در بین خوانین بختیاری از متمولین درجه اول و شخصی است فطرتاً دزد و لابلالی و مراتب جنون او نیز ضرب‌المثل بختیاریهاست. با وجود تمول زیاد، گدامش و پست‌فطرت است، و در عضویت کمیته قیام نیز تمام مهارت و زبردستی خود را به‌کار برده تا سوار و پیاده خود را از پول خزعل تجهیز و آماده نماید. می‌شنوم در گرفتن پول از خزعل گاهی طوری رویه افراط را پیموده است که باعث رنجش خاطر رفیق خود شده، اگر پس از ورود من به‌این صفحه ملجاء و مضطر نمی‌شدند، ممکن بود که گزارشات بین آنها به‌مراحل باریکتری امتداد یابد. این‌شخص دارای علاقه و املاک وسیع و نقدینه گزاف و تمول فراوان است. لیکن عادتاً و فطرتاً طوری است که هنوز توقف در سر يك گدوك و گردنه و سرقت يك‌بار جو و یونجه را ترجیح می‌دهد بر عایداتی که شرافتمندانه از مستغلات خود دریافت نماید.

معروف است که اگر در داخله بختیاری و در تمام این ایل بزرگ الاغ و یا گوسفندی مفقود شود، صاحب مال بدون مزاحمت به‌اشخاص، یکسره به‌منزل همین خان رفته، گمگشته خود را از او استفسار مینماید، او هم اتفاقاً از زیر چشمهای سفید و موهای سرخ خود هنوز جواب منفی به‌کسی نداده است.

فوق‌العاده مضحك است که چنین شخصی وسیله انعقاد کمیته قیام سعادت گشته، و از پرتو این اخلاق و این آزمایش می‌خواهند جامعه را به‌ترقی و تعالی و به‌سعادت ابدی سوق دهند.

با وجود این احوال، من درجه حماقت و بلاهت و کج سلیقگی خزعل را از این دزد معروف بالاتر میدانم، که حاضر شده است پول و نقدینه خود را با دست کسی به‌مصرف برساند که اساساً هنر او در جامعه ایران فقط و فقط بی‌بباتی و رهزنی است.

امیر مجاهد، در نتیجه همین يك جنگ، متواری شد. هم‌راهانش در کوهها و دهات فراری و در میان اهالی نوب شدند. خود او از دهی به‌دهی گریزان گشت. گفتند قصدش ورود به‌خاک بین‌النهرین است.

حرکت به‌شوشتر

چون در اهواز کاری باقی نبود، لازم دانستم که شهرهای مهم خوزستان را نیز ببینم و اهالی را حساً آگاه سازم که مرکزی جاذب و قشونی منتقم و عدلی شامل و سرپرستی مراقب دارند. فریب اشرار نخورند و به‌دسایس آنان طوفان خرابی را به‌مولد و منشاء خود جلب نکنند. همیشه به‌قوای دولت مستظهر باشند و بدانند که جزء لایتجزای ایران هستند.

بدواً مایل شدم که به‌شوشتر بروم، نه از این حیث، که فقط مهم‌ترین شهرهای خوزستان شمالی است و آثار قدیمه حیرت‌افزا و لذت‌بخش دارد، بلکه از آن روی که عده‌ای از نظامیان رشید و وفادار در این شهر مدتی محصور بوده‌اند، و با سختیهای محاصره مقاومت نموده و شرافت قشون ایران را حفظ کرده‌اند. می‌خواستم به‌این عده قلیل که از ساخلوی سابق خوزستان باقی مانده و از و عده و وعید خزعل فریب نخورده و در قلعه «سلاسل» خود را محفوظ داشته و با تمام قوای خزعل ایستادگی کرده بودند، سرکشی نموده، آنها را تبریک بگویم و پاداش دهم.

از اهواز به‌شوشتر دو راه است. یکی از آب و یکی از خشکی. از طریق اول که در کشتی بخار یا شراعی برخلاف مجرای رودخانه باید طی شود قریب 27 فرسنگ مسافت است، و راه دوم که از خشکی و در کنار رودخانه سیر میکند و از پیچ و خمهای بسیار رود کارون احتراز می‌جوید قریب 20 فرسنگ است و از هر حیث ترجیح دارد.

این راه تا «ویس» که قریب چهار فرسخ بالاتر از اهواز است، در امتداد لوله‌های نفت سیر میکند. رود کارون نیز، که هم در «ویس» و

هم در اهواز با حواشی این راه مصادف است، در فاصله میان دو نقطه مزبور چند بار حلقه‌های اژدها‌آسای خود را تا نزدیکی جاده میرساند.

این لوله‌های قطور را که از کوهستان مسجدسلیمان تا آبادان در کنار خلیج فارس کشیده شده است، یکی از شاهکارهای تمدن باید محسوب داشت. در واقع این لوله‌ها که به‌امتداد شط کارون سیر میکند و همیشه نفت در آن جاری است، یک رودخانه کوچک و مفیدی است که با کارون رقابت و مسابقه دارد. در «ویس» خط فرعی لوله منشعب میشود و در مسافت کمی به‌چشمه‌ای میرسد که گویا امروز متروک است. لوله اصلی از «ویس» تا بند «قیر» در کنار جاده و به امتداد کارون که در این فاصله پیچ و خمش خیلی کم است تقریباً به‌خط مستقیم سیر مینماید. در نزدیکی بند «قیر» متدرجاً متمایل به‌مشرق شده و به‌میدان «نفتون» واصل میگردد. نظامیان محصور

بعد از عبور از شهر یکسر به‌قلعه «سلاسل» رفتیم، که نظامیان در آنجا بودند. دکتر سلطان سیداحمدخان پیش آمد و قضیه محاصره خود و این سیصد نفر را با بیانی مؤثر شرح داد، و راپرت ذیل را که خلاصه وقایع است به‌رئیس کابینه سپرد. عین آن را که جنبه تاریخی دارد در اینجا درج میکنیم:

راپرت

«در تاریخ 23 سنبله سنة ماضیه در تحت ریاست سر هنگ باقرخان مویان عده‌ای قریب به‌سیصد نفر، حسب‌الامر حرکت نموده و در تاریخ 18 میزان وارد شوشتر، حاکم‌نشین و مرکز خوزستان شدیم. سر هنگ باقرخان و سایر صاحب‌منصبان و افراد کاملاً شروع به‌انجام وظایف مرجوعه نموده و همه نوع احترامات و شوونات نظامی و سیاست دولت را در آن نقطه حفظ نموده، پس از هشت ماه سر هنگ سابق قشونی رضاقلی خان، با درجه یابوری از قسمت غرب به‌ریاست امنیه خوزستان منصوب و وارد گردید. از همان بدو ورود بر عکس رویه سر هنگ باقرخان، با کلیه طرفداران شیخ خزل در دزفول به‌اسم «سیاست امروزه دولت»، بنای دوستی و رفت و آمد را گذارده، و پس از جزئی توقف به‌توسط قطب‌السادات دزفولی نماینده خزل در دزفول، به‌شیخ معرفی شد، و از آن به‌بعد باخزل هم بنای دوستی و رفت و آمد را گذاشت. خزل هم نظر به‌عملیات سر هنگ باقرخان که کلیتاً برخلاف آمال مشارالیه بود (مثلاً خلع سلاح آدمهای او و تبعیدشان از شوشتر)، شکایت از سر هنگ باقرخان، به‌رضاقلیخان نمود و از او تقاضای دفع‌ضدیت و همراهی سر هنگ باقرخان با خود را کرد. سر هنگ رضاقلیخان در بدو ورود کاملاً با سر هنگ باقرخان طرح دوستی انداخته و با هم مکاتبات دوستانه داشتند. پس از آنکه رضاقلیخان پیغام خزل و مقاصد دوستی خود را به‌سر هنگ باقرخان می‌گوید، مشارالیه جواباً اشعار میدارد که من در حدود وظایف اداری و شرافت مقام و شغل با خزل ضدیتی ندارم، و چون دیده و میبینم که مشارالیه برخلاف مقاصد دولت رفتار مینماید، تا بتوانم جلوگیری نموده و راپرت میدهم. از آن به‌بعد میان سر هنگهای مذکور تقاری دست داده، و سر هنگ رضاقلیخان از همان تاریخ بنای بدرفتاری با سر هنگ باقرخان گذارده، از جمله تمام قضایای خوزستان را که به‌ترتیب آیین خدمت نظامی به‌امیرلشکر غرب راپرت میداد و امیر لشکر غرب هم رجوع به‌رضاقلیخان میکرد، او کاملاً برخلاف راپرت میداد و ضمناً مراتب امر و عملیات سر هنگ باقرخان را به‌شیخ خزل اطلاع میداد. بالاخره در نتیجه تلگرافی که دولت در خصوص ضبط اراضی کارون، توسط اداره مالیه، به‌خزل مخابره نمود، رضاقلیخان مجدداً این پیشامد را در نزد خزل از وجود سر هنگ باقرخان ناشی دانست، و خزل را وادار نمود که به‌دولت بگوید که من با عملیات دولت به‌یچوجه مخالف نیستم، فقط با شخص سر هنگ باقرخان طرفیت و مخالفت دارم. در همین موقع ثقة‌الملک، حکومت خوزستان، به‌همراهی ارفع‌الممالک نایب‌الحکومه که هر دو از طرفداران وثوق‌الدوله و کاملاً مخالف و بر ضد کابینه حضرت‌اشرف سردارسپه بودند، به‌اهواز وارد شدند. ثقة‌الملک پس از اخذ دوهزار لیره و معاون او هزار لیره، کاملاً بر ضد سر هنگ باقرخان قیام نموده و در حقیقت اساس خیانت و تمرد خزل در مقابل اوامر دولت و مخالفت رضاقلیخان، نتیجه ورود و تحریک این دو نفر بود. در هر صورت سر هنگ باقرخان عزل، و سر هنگ رضاقلیخان به‌ریاست قوا منصوب، و روز بیستم برج سنبله به‌شوشتر وارد و پس از بازدید قشون چنین اظهارداشت:

«نظر به‌اینکه سر هنگ باقرخان نتوانست حفظ سیاست دولت را در این قسمت بنماید به‌مرکز احضار و من به‌ریاست شما منصوب گردیدم».

بعد بلاواسطه به‌طرف اهواز حرکت و هنوز مراجعت ننموده، در آنجا با خزل مشغول بعضی اقدامات شد. عملیات سر هنگ رضاقلیخان رفته رفته کاملاً مشهود گردید که علناً بر ضد سیاست دولت بوده و میباید بدین واسطه عموماً رأی دادیم که برخلاف احکام مشارالیه رفتار نموده و علناً علم مخالفت برافرازیم. این بود که قرار شد در تحت ریاست سلطان حسین آقاخان عظیمی شروع به‌تصرف کلیه شوشتر نموده، و طرفداران خزل را نیز که در آنجا ضد دولت تبلیغ مینمودند، دستگیر نماییم. طرفداران خزل از شوشتر فرار نموده و به‌اهواز رفته نزد رضاقلیخان شکایت نمودند. مشارالیه هم فوری سلطان حسین آقا را به‌اهواز احضار نموده که پس از چند روز مراجعت کرد. در مراجعت اظهار داشت که رضاقلیخان مدارکی به‌من ارائه داد که معلوم است عملیات مشارالیه، بدون اجازه و اطلاع دولت نیست و حکم نمود که شوشتر و مواقع متصرفه را تخلیه نماییم. بعد از چند روز دیگر، یعنی در روز 8 میزان، مجدداً سلطان حسین آقا را احضار ولی این دفعه مراجعتش نداد.

در تاریخ 9 میزان عموم صاحب‌منصبان را در تلگرافخانه احضار و سؤال نمود، که آیا این اقدامات و تصرف شوشتر بدون اجازه من به‌چه علت بوده، در صورتیکه مسؤول قضایای اخیر خوزستان من هستم. از طرف عموم صاحب‌منصبان توسط دکتر سلطان سیداحمدخان ابراز گردید که مقصود ما فقط حفظ شرافت نظام و حفظ درجه و مقام خود است. مشارالیه اظهار داشت که مسؤول حفظ شوونات و اسلحه و جان و مال شما و حتی حفظ مقام سلطنت و مملکت ایران، من هستم. در همین تاریخ طرفداران خزل از اهواز به‌شوشتر مراجعت نموده و عده‌ای تفنگچی، قریب سیصد الی چهارصد نفر، به‌شوشتر وارد، و جمعی از اهالی هم به‌کمک آنها مسلح شده شوشتر و نظامیان را محاصره نموده، یعنی نظامی را از خروج از دروازه شهر ممانعت مینمودند، و علناً اظهار میداشتند که یا بایستی اسلحه خود را تسلیم نموده و خزل را بشناسید، یا آنکه داخل جنگ شوید. اوایل وقوع این قضایا، غالب اهالی شوشتر طرفدار دولت و

نظامیان بودند، ولی پس از مدتی که دیدند دولت توجهی ننمود و گویا قوای خوزستان را فراموش کرده بود، مردم هم از طرف دولت مأیوس شدند و دسته دسته بعضی از ترس خزل و بعضی برای تملق و جمعی هم به طمع لیره های خزل بنای بدرفتاری را نسبت به نظامیان گذاشتند. چنانچه در فوق اشاره شد، جمعی از اهالی به کمک خزل عیان، مسلح شده و مخالف نظامیان بودند. اما با آنکه نظامیان در قلعه «سلاسل» سخت محصور و قادر به بیرون آمدن نبودند، غیر از جمله «زنده باد نجات دهنده ملت و پدر قشون و محیی مملکت ایران»، کلمه ای از نظامیان شنیده نشده است. خلاصه از آن تاریخ تا 10 قوس که درست سه ماه میشود این عده نظامی فداکار در این قلعه خود را حفظ کرده و شرافت نظامی را از دستبرد خائنان مصون داشته اند. تمام اطراف محاصره بود. هیچ وقت تلگراف یا مکتوبی نمیرسید. هر کاغذی که مهر سانسور رضاقلیخان را نداشت، اگر چه از خود خزل بود، باز و تفتیش میشد. اهالی شهر نیز که رفته رفته ما را فراموش شده و بیچاره میدیدند، دست به شرارت بر آورده بودند. وجه هم بهیچوجه در میان نظامیان پیدا نمیشد. قریب پنج ماه بود که دیناری نگذاشته بودند بهما برسد. معذک افراد نظامیان ثابت قدم مانده و فریب تطمیع و تهدید فرستادگان شیخ را نخوردند. گاهی قاصدی را با هزار زحمت یافته و به «بهبهان» یا میان «چهارلنگ» میفرستادیم که شاید خبر ما را بهمركز برسانند و از حال ما اطلاع بدهند. اما اگر آن اخبار هم بهمركز مهمه رسیده باشد، ما از جواب و تصمیم مربوط به آن اطلاعی نمیتوانستیم حاصل کنیم. واقعاً در این قلعه و به آن وضع محاصره سه ماهه، این افراد معدود در میان آتش و دشمن، ثبات قدمی به خرج دادند، که فقط از ایرانیان قدیم و رومیان، معهود و مسموع است. چون بعد از مدتی سلطان حسین آقا مراجعت نکرد، از حال او به ساسیلی استفسار کردیم، معلوم شد مشارالیه را هم در اهواز توقیف کرده و تحت الحفظ بهمحبس فیلیه (در محمره) برده اند و رضاقلیخان شب و روز در صدد است که راهی به قلعه «سلاسل» یافته و ما را تسلیم خزل نماید، یا افراد را بتدریج بفریبد و از ما جدا کند. فقط پشت گرمی ما به این حصار منبع بود که فیالحقیقه لایق تعمیر و توجه کامل است. و هر وقت فکر میکردیم که این قلعه را چه مردمان با همت و پهلوانی ساخته اند و ما از نسل آنها و حافظ نام آنها هستیم خون در بدن همگی به جوش میآید. هر روز در مواقع مختلفه برای افراد نطق میکردیم و آنها را به صبر و ثبات تشویق و ترغیب مینمودیم. طرفداران خزل روز به روز از جنگ «زیدون» اخبار موحش میدادند و ما را محزون میکردند. تا اینکه در روز 10 قوس عده ای از دزفول وارد شدند، و بعد از آنکه آنها را با اشرار و محاصرین در زد و خورد دیدیم هورا کشیده نام مبارک را بر زبان رانندیم، و از قلعه خارج شده از عقب سر بر آنها تاختیم و شهر را کاملاً تصرف کردیم. سرمنشاءهای فساد را بعضی مقتول و بعضی دستگیر نمودیم. جمعی هم متواری شدند. از جمله کاظم داود و اتباعش که از اشرار معروف بودند، هنوز دستگیر هستند و اهالی از این فتح نظامیان و مغلوبیت اشرار شادمانی و تشکر کردند و بر دولت و اقبال حضرت اشرف دامت عظمته دعاگو شدند.»

هر چند کیفیت این محاصره و مقاومت پهلوانانه را به اجمال شنیده بودم، لیکن اصغای آن از زبان شخصی که خود شاهد تمام وقایع بلکه عامل عمده این قضیه بود، هیجان و تأثیری فوق العاده در من ایجاد کرد. گویی خودم در تمام این مصائب با آن عده شریک بوده ام. پس کمتر را نوازش کردم و از این ابراز وطن پرستی و مردانگی تمجید گفتم و به طریق ذیل نظامیان را مخاطب ساختم:

سربازان فداکار،

من و ایرانیان، از شما خوشنود هستیم. شما مقدمه الجیش قوای ایران بودید در مرکز اشرار. شما نمونه قدرت ایران بودید در میان دسایس و تجهیزات دشمن. سه ماه تمام بیادوقه، بی مونسین و بی مخرج، با اشرار مقاومت کردید. قلعه «سلاسل»، بعد از زمان ساسانیان، چنین سکنه و مستحفظین باشرافتی در خود ندیده بود. هزاروپانصد سال بر او گذشت و در و دیوارش از انعکاس فریادهای وطن پرستانه به اهتزاز نیامد. پانزده قرن از عمر او سپری شد و یک عده سپاه جدی و جنگجوی وطن پرست را در آغوش نکشید. دیوارهای این حصار پرافتخار سالها بود که بیرق جنگی ایران را بر فراز خود نمیدید. شما در مقابل، علیرغم تمام قوای خصم، این بیرق را سه ماه تمام بر پای نگاهداشتید. در مدتی که از خیانت تباهاکاران، صفحه خوزستان برای سوختن شما و سوختن ایرانیت کانون فروزانی شده بود، شما در این قلعه، میخی در چشم دشمن بودید. شما فهمانید که هنوز جوانان ایران در عروق خود، خون همراهان شاپور و سپاهیان بهرام و قشون نادرشاه را ذخیره دارند. شما به خزل عیان خیانتکار، مبرهن کردید که ایرانی شرافت و استقلال و قدرت مملکت خود را به پول و نعمت سهل است، بر جان خود هم ترجیح میدهد. شما مرا بیش از پیش امیدوار کردید که زحمات چند ساله ام به هدر نرفته و چنانکه مفسدین میگویند، در زمین شوره تخم سنبل نگاشته ام.

شما قشون ایران را بهتر از هر لشکر عظیمی معرفی کردید. شما پشت دشمن را به لرزه درآوردید. اگر شجاعت، نخستین صفت سرباز است، ثبات و پایداری دومین صفت او محسوب میشود. اکنون مژده میدهم که برادران شما نیز در جبهه سلطان آباد و رامهرمز بر بقیه اشرار غلبه کردند و امیر مجاهد و همراهانش را به زمین فرو بردند. امروز خوزستان که زندان شما محسوب میشد، تفرجگاه قشون جوان است. مخصوصاً شما را به اهواز احضار میکنم که مرکز خصم خود را بی سپر نظامیان ببینید و به جبران سختیهای صدروزه از لذت فتح برخوردار شوید.

پس از آن به تماشای این قلعه منبع و محبوب که از عهد افتخار ایران حکایت میکند، و جان و شرافت نظامیان پهلوان ما را حفظ کرده است، پرداختم. عصر امر دادم ابلاغیه ذیل را برای آگاهی اهل شوشتر تهیه نمایند و چون چاپ نیست، چند نسخه خطی تدارک کنند.

ابلاغیه

عموم اهالی خوزستان، از وضیع و شریف و عشایر، و مخصوصاً ساکنین شوشتر، باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران به دورترین ایالات این مملکت برای تصفیه امور جاریه این حدود و رفع قضایای وارده بر آن نبوده و نیست، زیرا این موضوع اهمیت آن را نداشت که من به شخصه عزیمت این صفحه کرده، و کافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل معضلات را به سرنیزه نظامیان فداکار حواله نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب و طی این مسافت بعید، فقط برای آن است که شخصاً به دادخواهی هموطنان خود و آن رعایای بیچاره که هر روز در معرض تجاوزات بیموضوع واقع میگرددند، قیام نموده باشم. در این موقع که لطف پروردگار و توجهات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین زمام مقدرات این کشور را به دست من سپرده است، ناچارم که به نام مسؤلیت مملکتی و مسؤلیت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً به اطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین و ملهوفین را نوازش کرده، داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم.

همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا به‌جانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که به‌کلیه اهالی اجازه میدهم که هرگونه مطلب و شکایتی دارند به‌من مراجعه کرده، و ایفای حقوق از دست رفته خود را مطالبه نمایند. اگرچه در شوشتر جماعتی گرد آمده بودند که شرارت و فضولی را بر آسایش خلق ترجیح داده و به‌یک طریق بی‌رویه قدمهای شرارت‌آمیزی برداشتند، و حق آن بود که به‌نام حفظ مصالح جماعت تمام آنها را محو و نابود و نصیب چوبه دار نمایم، مع‌هذا چون این شرارتها را فرع عدم شعور مرتکبین آن دانسته و در این موقعی که همه، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرف‌نظر نخواهد کرد و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، و در این موقعی که همه فهمیدند اوضاع سابق واژگونه شده و امروز، روز اطاعت و انقیاد است، من هم با توجهی که دولت همیشه نسبت به‌رعایا و اهالی می‌ذول داشته، به‌اهالی شهر عفو عمومی میدهم و مایلم که بدون خوف و خشیت در آرامگاه خود زیست نمایند. ولی در ضمن بدانند که این حس‌رأفت و عطف و اغماض برای گذشته است و تصور نکنند که باز میتوانند از عواطف دولت استفاده نمایند. صریحاً می‌گویم که از این به‌بعد هرکس برخلاف مصالح مملکتی قدمی بردارد، با شدیدترین اقسام، مجازات خواهد شد و از احدی صرف‌نظر نخواهم نمود. چون روزگار شرارت و تجاوز و جسارت سپری شده، مردم باید آزادانه به‌کار زراعت و فلاحت خود پرداخته و در صدد ترقی تجارت و صنایع باشند، که هم خود به‌فیض دسترنج خود رسیده و هم مملکت آباد و از وجود آنها استفاده نماید.

اینک برای حفظ همین ترقی و تعالی و آسایش خیال مردم است که سوق مقداری قوای نظامی را به‌پشتیبانی اهالی امر میدهم، و همانطور که حفظ حدود اهالی به‌آنها توصیه شده و میشود، عموم اهالی نیز باید وجود آنها را مغتنم دانسته و بدانند که قشون برای حفظ رعیت و آبادانی مملکت و آسایش اهالی است. به‌پشتیبانی قشون تمام مردم میتوانند به‌فراغت خاطر به‌مصالح امور خود پردازند، و با کمال اطمینان و امنیت در اماکن خویش بی‌ارامند و نظر به‌اینکه قشون ایران برای ایران و برای رفاه حال ایرانی تأسیس یافته، بدیهی است و وسایل آسایش اهالی به‌دست قشون فراهم خواهد گردید، و مردم هم باید در پرتو این امنیت و عدالت، پیوسته نظر خود را به‌مرکز مملکت دوخته، اوامر دولت را مطیع و منقاد باشند. برای تکمیل آسایش اهالی به‌همه مردم آزادی و اختیار میدهم، که مطالب خود را مربوط به‌هر کس و هر نقطه باشد، مستقیماً به‌خود من مراجعه نمایند، تا با وسایل لازمه موجبات ترفیه حال آنها، آن طوری که مقتضی حقانیت است، تمهید گردد.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

از جمله تلگرافات متعددی که در این دو شب اقامت شوشتر واصل گردید مشروحه ذیل است که حکومت نظامی تهران مخابره نموده است.

معلوم میشود وکلای خائن از شنیدن خبر تسلیم خزل و تصفیه کار خوزستان به‌هیجان آمده و خودنمایی و دست‌وپایی میکنند. قصد دارند افکار مرا به‌جانب مرکز متوجه سازند که کاملاً امر خوزستان تصفیه نیاید. این است خلاصه مذاکرات جلسه سری در عصر 15 قوس:

«داور نطقی که پایه آن بر مخالفت بود ایراد کرد. از جمله گفت که بایستی کلیه عملیات خود را از صلح و جنگ در خوزستان به‌تصویب مجلس برسانند. اشخاص دیگر از قبیل میهن، سرکشیک‌زاده، و غیره مخالفت‌های شدیدی کردند. معلوم نیست خیال آنها چیست؟ ظاهراً جز مشوش کردن افکار حضرت اشرف منظوری ندارند. این اقدامات هم دنباله تحریک انگلیسیها است.»

حکومت نظامی تهران

نفت

رئیس کمپانی نفت ایران و انگلیس دعوت کرده بود که از معدن باز دیدی کنم. در سال 1901 (شهر صفر 1319)، امتیاز نفت تمام ولایات ایران به‌استثنای خراسان و استرآباد و مازندران و گیلان و آذربایجان، به‌مستر ویلیام ناکس داریسی داده شده است که تا شصت سال به‌استخراج مبادرت ورزد و از عواید، صدی شانزده به‌دولت ایران، سهم بدهد.

داریسی، بدو در قصر شیرین شروع به‌استخراج معدن کرد، ولی به‌واسطه دوری راه و مصارف لوله کشی، دست، باز داشت و در صدد فروش حق خود به‌سرمایه‌داران آلمانی برآمد. بحریه دولت انگلیس که کاملاً به‌اهمیت نفت ایران برای جهازات خود پیبرده بود، مانع از فروش شد و وسایل خرید سهام و تشکیل کمپانی را فراهم آورد، و دولت انگلیس خود نصف سهام را برداشت. سپس در خوزستان مشغول کار شدند. هنگامی که باز میرفتند نا امید شوند، یکی از چاهها فوران عجیبی کرد، و دریایی از نفت بیرون ریخت به‌قسمی که آلات و اشیاء غرق نفت و عملجات مشرف به‌هلاکت شدند. از آن وقت به‌بعد توسعه غریبی در کار داده‌اند. این امتیاز نیز از عجایب کارهای قاجاریه است. هیچ نکته جدی و عمیقی در امتیازنامه دیده نمیشود که دلالت بر تعمق و تفکر درباریان ایران داشته باشد، مگر یک نکته که خنده‌آور است. شاه و وزرای ایران بعد از گم کردن مرکوب به‌فکر پالانش افتاده و به‌کمپانی گفته‌اند، چون دولت علیه از نفت «قصر شیرین» و «دالکی» و «شوشتر» سالی دوهزار تومان استفاده می‌کرده، و پس از این امتیاز، از آن محروم خواهد ماند، باید مبلغ مزبور را کمپانی جبران نماید. مسیو داریسی هم حاتم‌بخشی کرده، و دوهزار تومان را علاوه بر حق‌الشرکه، بر عهده گرفته است به‌خزانه عامره تقدیم دارد.

نفت این سرزمین به‌قدری زیاد و خوب است که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن، کثرت نفت ثابت میگردد. اغلب چاهها را مهر کرده و علامت زده و بسته بودند، زیرا که پس از فراهم آوردن مقدمات استخراج، معلوم کرده‌اند که میزان نفت به‌قدری است که صدور آن امکان پذیر نیست، و مجبور خواهند بود بالاخره آتش بزنند. پس مسدود بودن را بهتر دیده‌اند. چاههای این محوطه را باید به‌سه نوع تقسیم نمود:

اول - چاههایی که حفر شده و موجبات خروج نفت از آنها فراهم گردیده ولی عجالتاً ذخیره نگاهداشته‌اند.

نوم - چاههایی که نفتش در حالت خروج و مورد انتفاع کمپانی است.

سوم - نقاطی که هنوز حفرش تمام نشده و بهکار آنها مشغول اند.

کمپانی تاکنون موفق بهحفر 43 حلقه چاه گردیده و یقین بهوجود نفت آن نموده است، اما کلیه عایدات امروزه، فقط از سه چاه است و نفت همین سه چاه هم بهقدری زیاد است که مجبور شدهاند از قسمتی استفاده ننمایند. رئیس کمپانی گفت:

«تا حال از يك چاه معروف به(ف هفت)، شش میلیون تن (تقریباً بیست میلیون خروار)، استفاده کرده‌ایم و هنوز هم نقصانی در آن دیده نمیشود».

در ثلث فرسخ دورتر، چاه دیگری هست موسوم به (ب هفده)، که روزی 5670 خروار از آن استخراج میشود. این قبیل چاه، بسیار است که در نقاط دور و مختلف واقع اند و مخصوصاً آنها را بسته‌اند، زیرا که نه لوله کافی و نه کارخانه تصفیه و کشتی نقاله برای حمل آن موجود دارند. هر جا را حفر میکنند، همین‌طور بهچاههای پرنفت مصادف میشوند.

اگر تمام چاهها را باز کرده و بهکار ببندازند، میزان محصول در سال بده میلیون تن (تقریباً 35 میلیون خروار)، خواهد رسید و این، با وسایل موجود، دور از عقل و اسباب اتلاف و بههم خوردن بازارهای نفت دنیا خواهد شد. بنابراین بههمین میزان قناعت کرده و بتدریج پیشرفت میدهند.

عزیمت بهدزفول

یکشنبه 22 قوس

صبح اتوموبیلها را بهوسیله قایق از کارون عبور دادند، و تقریباً سه ساعت بهظهر از ساحل یمین رودخانه بهطرف شمال عازم گردیدیم.

دزفول شهر دور افتاده‌ای است که تا خط آهن کشیده نشود و راه خرم‌آباد کاملاً مفتوح و مأمون نگردد امید ترقی برای آن نیست. در منزلی که مهیا شده بود، فرود آمدیم. شب، ابر تیره آسمان را فرو پوشید. چون میدانستم که بارانهای این حدود چقدر زیاد و تند است و اراضی بهواسطه نرمی چگونه در اثر باران بهباتلاق مبدل میشود، عزم کردم حتی‌الامکان قبل از شروع باران حرکت نمایم، زیرا که اگر میبایرد، دیگر اتومبیل‌رانی امکان نداشت و مجبور میشدیم چند روزی بهانتظار خشکی زمین در دزفول بمانیم و این پیشامد هم با عجله‌ای که من بهبازگشت بهتهران داشتم، وفق نمیداد. پس برخلاف نقشه خود که میخواستم يك روز دیگر در دزفول توقف کنم، شبانه بههمراهان امر کردم حاضر شوند، که صبح زود حرکت کنیم. سرهنگ عبدالعلیخان اعتمادمقدم رئیس قشون، چون در نظر داشت جشنی در اردو بدهد، خیلی اصرار کرد که يك روز توقف کنم، ولی بهجهات مذکور نپذیرفتم. بهر رئیس کابینه امر دادم بیانیه ذیل را تهیه نماید که بعد انتشار داده شود:

ابلاغیه ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا

«چنانکه بههمه تذکر داده شد، اهالی دزفول نیز باید بدانند که مقصود من از عزیمت از تهران بهدورترین ایالت این مملکت، برای تصفیه امور جاریه و رفع قضایای وارده نبوده، و این موضوع اهمیت آن را نداشت که من شخصاً عزیمت در این صفحه نمایم، و کافی بود که یکی از صاحبمنصبان را مأمور تصفیه قضایای این خطه نموده و حل‌معضلات را بهسرنیزه نظامیان فداکار حوالت نمایم، بلکه یگانه منظور من از تحمل زحمات و متاعب، فقط برای آن بود که شخصاً بهدادخواهی هموطنان خود، و آن رعایای بیچاره‌ای که هر روز در معرض تجاوزات بیموضوع واقع میگردند، قیام نموده باشم.

در این موقع که لطف خداوند، و توجهات ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین، زمام مقدرات این کشور را بهدست من سپرده است، ناچارم که بهنام مسوولیت مملکتی و مسوولیت وجدانی، هرگونه زحمت و مشقت را بر خود هموار کرده و شخصاً بهاطراف و اکناف مملکت توجه نموده، مظلومین را نوازش کرده و داد قلوب آنها را از دست ستمکاران بستانم. همین اراده و همین عقیده است که اکنون مرا بهجانب خوزستان رهبری کرده، و در تحت همین منظور و مطلوب است که بهکلیه اهالی اجازه میدهم هرگونه مطلب و شکایتی دارند، بهمن مراجعه کرده و ایفای حقوق از دست رفته خود را مطالبه نمایند.

اگرچه تجاوزاتی که اخیراً بر ضد امنیت و آسایش خلق شده بود، بایستی بهشدیدترین مجازات محول و موقوف میگشت، لیکن چون بحرانیهای مزبور غالباً فرع عدم شعور مرتکبین بوده، و در این موقع که عموم مردم، اوضاع کنونی را با ترتیبات سابق مقایسه کرده و فهمیدند که دولت از کمترین خطایی صرفنظر نخواهد کرد، و برای مجازات متجاوزین تا آخرین حدود مملکت تصمیم خواهد گرفت، و در این موقعی که همه، قویاً ادراک کردند وضعیات سابق و ازگونه شده و امروز روز اطاعت و انقیاد است، من هم با توجهی که دولت همیشه نسبت بهرعایا و اهالی مبدول داشته، از گذشته‌ها صرفنظر میکنم و میل دارم همه بدون خوف و وحشت در آرامگاه خود زیست نمایند.

در ضمن، شدیداً بههمه تذکر میدهم که این حس رأفت و عطوفت و عفو و اغماض برای تقصیرات گذشته است، و تصور نکنند که باز میتوانند از عواطف دولت استفاده نمایند.

صریحاً میگویم که از این بهبعد، از ابتدای خوزستان گرفته تا انتهای لرستان، هر کس، در تحت هر عنوان، قدمی بر ضد مصالح مملکتی بردارد، بلاتردید تعقیب و دستگیر و با شدیدترین اقسام مجازات خواهد شد، و از احدی صرفنظر نخواهم نمود. چون روزگار شرارت و فضولی و تجاوز و جسارت سپری شده، لهذا مردم باید آزادانه بهکار زراعت و فلاح و کسب و کار خود پرداخته و در صدد ترقی تجارت باشند، که هم خود مستفیض شده و هم مملکت از وجود آنها استفاده نماید و آباد گردد.

در این موقع، زاید نمیدانم عطف توجهی بهجانب ساکنین لرستان کرده، اعم از طوایفی که در حوالی دزفول سکنی دارند، و یا عشایر و قبایلی که در دور دست متوقف هستند، و در ضمن نصیحت و اندرز، بههمه آنها عموماً خطاب میکنم که قشون دولت، نه تنها آنها را رعایای این مملکت و جزو این مملکت دانسته و با هیچیک از آنها طرفیت ندارد، بلکه باید چشم و گوش خود را باز کرده، بدانند و بفهمند و دقت کنند که مقصود من و تمام زحمتی که در این راه میکشم، و تمام مقاومتی که در انتظام لرستان بهعمل میآورم صرفه آن عاید خود



آنهاست، و برای آن است که آنها بهر ممد شده لذت امنیت و عدالت را چشیده، و از این زندگی وحشیانه و این اسلوب زشت و نامطبوع خلاصی و رهایی یابند.

اگر لرها به این طرز و اسلوب بی موضوع خو گرفته و نفهمند که در چه مرحله زشتی امرار حیات میکنند، من با نهایت دلسوختگی مجبورم که آنها را از این سرگردانی همیشگی خلاص کنم و برادران خود را به طرف تمدن و انسانیت سوق دهم. همین قدر که مختصر آسایش و سکونی برای آنها حاصل شد، آن وقت همه خواهند فهمید که من همیشه با نظر پدرا نه به آنها نگاه کرده و همه آنها را از خود و بسته خود دانسته ام. دزدی و ولگردی و غارت و چپاول و بیابان پیمایی، کار انسان نیست. لرستانها عموماً، از اول تا آخر باید رویه انسانها را پیش بگیرند. باید بتدریج قراء و قصباتی از خود درست کرده با کمال فراغت خاطر و آسایش خیال با عیالات خود به کار زندگی و تعالی و ترقی پردازند. این رویه حالیه، همه آنها را نابود خواهد ساخت. به همین لحاظ و از روی کمال دلسوزی مجبور از افتتاح راه خرم آباد به خوزستان شدم، و تمام طوایف باید از موقعیت خود استفاده کرده در عوض سرگردانی در بیابانها، شروع به مرادده با خوزستان و بر وجود و اطراف نموده از راه تجارت و مرادده، قدر زندگانی را بفهمند.

چون این نظریه در وجود من تردید پذیر نخواهد بود و مجبور از حفاظت و امنیت هستم، این نکته را نیز به ناچار خاطر نشان عموم مینمایم، که همان طور که حس رأفت دولت متوجه اهالی است، همان طور هم از این به بعد اگر از کسی اقدام بی رویه ای ناشی شود، یا يك طایفه و عشیره ای در مقام تجاوز نسبت به هم برآیند، امر خواهم داد که آن طایفه را از صغیر و کبیر محو و نابود ساخته، و همه را به سزای اعمال خود برسانند. از این به بعد گناه احدی عفو و اغماض نخواهد شد، و این آخرین عفو است که به متجاوزین خوزستان و شرار لرستان داده میشود. همه باید بدانند قشون بهر طرفی اعزام میشود، برای آسایش اهالی است. اهالی باید به وجود قشون دلگرم باشند و با کمال اطمینان در اماکن خویش بیارامند.

برای تکمیل توجه دولت، به همه مردم و ساکنین این حدود، آزادی و اختیار میدهم که حقوق حقه خویش را تشخیص داده، قدر آن را بدانند و نگاهداری کنند، و اگر تجاوزی از طرف هر کس شد به من اطلاع دهند، تا وسائل آسایش آنها به طوری که مقتضی حقانیت و عدالت است تهیه گردد.

نظر به اینکه موقع اقامت در دزفول به واسطه گرفتاری و اشتغالات مهمه مجال انتشار این بیانیه نشد، این است که برای تذکر اهالی و عموم طوایف تلگرافاً از اهواز ابلاغ و اعلام میگردد.»

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا

23 قوس - نمره 7131

صبح زود به راه افتادیم. در محاذات خرابه های شوش، بارانی که پیش بینی کرده بودم، شروع به باریدن کرد و با کمال اشتیاقی که بار دیگر به دیدن آثار شوش داشتم، مرا از پیاده شدن در آن مکان تاریخی مانع آمد. در این نواحی با جزیی بارندگی رودخانه ها میجوشند و دشتها به دریای گل مبدل میگرددند، به قسمی که برای اتومبیل، دیگر حرکت سریع امکان ندارد.

ظهر در کلیه یکی از افراد، که علیالظاهر مباشر خزل بود، ولی از ظلم و شقاوت او ناله و زاری داشت، پیاده شدم. با کمال میل گوسفندی قربانی کرد. از پذیرایی صمیمانه ای که در خور حوصله و استطاعت خود نمود، بسیار محظوظ شدم. و اقعاً از بذل مقدور مضایقه نکرد.

در این حدود، هیچ اثری از تمدن دیده نمیشود. طرز زندگی اهالی به بهایم بیشتر شباهت دارد تا انسان. محض اینکه انعامی به او داده باشم، به رئیس کابینه امر کردم هفت تیری را که با خود دارد به او بدهد. بعد از صرف ناهار حرکت کردیم. حوالی غروب به اهواز رسیدیم.

اسناد مهم

شب 24 قوس، دوسیه مهمی، مشتمل بر چند سند مختلف، از طرف يك نفر از علاقه مندان به وطن برای من فرستاده شد. در حقیقت با سوابقی که داشتم این اسناد چیز تازه ای بر اطلاعات من نیفزود، ولی مورث حیرت و تلخکامی و تأسف فوق العاده شده، به قسمی که آن شب تا نزدیک صبح به خواب نرفتم. راپرتهایی که در همین زمینه ها سابقاً میرسید، مرا از نیات خارجیان و احوال عشایر داخلی کاملاً مستحضر میگرددانید. لیکن دیدن خطوط و امضاهایی که حقیقتاً و عمداً برای خرابی ایران و تزلزل افکندن به اساس قدرت مملکت، و تجزیه ایالات و برانگیختن عشایر آن، بر کاغذ رسم شده، مرا مبهور و بار دیگر ثابت کرد که «شنیدن مانند دیدن نیست.»

بهت من از این بود که يك ایل قدیمی و نجیبی، مثل بختیاری، که در مرکز ایران قرنهایست بساط تنعمش گسترده بود، و حقیقتاً از نظر تاریخ و از لحاظ موقعیت جغرافیایی، ایرانی حقیقی باید تصورش کرد، با خارجیان قرارداد داشته، از آنها پول و تفنگ میگرفته و برای درهم شکستن قوای ایران، مانند چرخ از چرخهای معدن نفت، متحرک بلاراده بوده است.

تأسف از این بود که يك دولت معظم و ثروتمند و متمدنی مثل انگلیس، با وجود محبت همیشگی ملت ایران، و با وجود سیاست متین و موافق و ملایم دولت من، مأمورینی به نقاط مهمه ایران فرستاده است که شب و روز کارشان طرح نقشه برانگیختن قبایل، وارد کردن قشون، تادیه و جه، تسلیم اسلحه به طوایف، منع جریانهای اداری ایران، ضعیف ساختن قوای دولتی و وارد کردن خسارت و تلفات به خزانه مملکت و به قشون مملکت است.

این مأمورین فیالحقیقه سپاه و قدرت دولت خود را، مهرة شطرنج، و سرزمین ایران را صفحه شطرنج محسوب داشته، و برای سرگرمی یا شهرت خود، کودکانه در صدد پیش آوردن بازیهای هستند که ابداً لزومی نداشته، و بدون مبادرت به آنها هم همیشه اوضاع به این حال باقی میماند، بلکه بهبودی و حسن جریان مییافته است.

عجب این است که در هر مورد، نفت و حفظ معادن نفت را دستاویز کرده به آن بهانه مایل اند قشونی و پولی به اختیار خود در آورند. در صورتیکه اگر يك سال مأمورین انگلیس از دسایس و تحریکات خودداری مینمودند، و می گذاشتند بدون کشمکش و اتلاف قوا، دولت ایران

درخوزستان و لرستان ادارات خود را دائر کنند، و بهجزئیات کارها مسلط شود، و اشرار و قبایل را خلع سلاح نماید، و قشونش در نقاط لازمه مستقر گردد، معدن نفت از آفات موهومی و خطرات مصنوعی محفوظ میماند. نمایندگان انگلیس برای اینکه پولی به اختیارشان گذاشته شود، که هر طور میل دارند بپاشند و صرف کنند، و قشونی به ایران وارد کرده که قدرت آنها بیمانع و استبدادشان بیعیاق باشد، علیالاصح به مراکز مهمه خود راپرتهایی داده، و اوضاع را قابل ورود قشون و مستلزم صرف وجه و بذل اسلحه جلو مگر ساخته اند، و برای اینکه به هوش و لیاقت آنها تحسین بگویند، گره دست را به دندان میاندازند. اگر تلخکامی مانع نبود، از خواندن این تلگراف رمز و این مراسلات مختلفه جای آن بود که مدتی بخندم.

این نمایندگان کار کرده و با علم و اطلاع مثل اینکه در مملکت دشمن ایلچی هستند، و سرنوشت حیاتی مملکتشان به پیشرفت فلان ستون قشون، یا تصرف فلان قلعه منوط است، بدو اساسی موهوم طرح ریخته اند، سپس روی آن بنیان، قصر خیالی ساخته و در جزئیاتش بحثها کرده اند.

در ابتدا این قضیه باطله را، مسلم گرفته اند که دولت ایران خیال دارد معادن نفت خود را خراب کند، یا اگر دولت در این نواحی قوی باشد، معدن نفت منافعی نخواهد داشت و دچار خساراتی خواهد شد، و شاید چیزهای دیگر، که خدا و مغزهای بیعمق و بیرحم خود آن مأمورین از آن آگاه است. بعد از طرح ریزی این اساس، آن وقت در صدد برآمده اند که چگونه جلوگیری از این آفت و خسارت نمایند. گاهی بختیاری را مهمترین عامل جلوگیری از قشون ایران شمرده، وقتی، خزعل را مناسبترین مسحفظ معادن نفت خوانده، و موقعی ورود قشون را به اهواز و مسجد سلیمان لازم دانسته اند.

تمام این زحمات و این راپرتهای برای چه؟

برای اینکه دولت انگلیس مضطرب و نسبت به ایران عصبانی شود، و عده ای را بگمارد که با دست عشایر و قبایل ایران شطخونی در این مملکت راه انداخته، و جمعی بیگناه را در طوفان انقلابات مستاصل و نابود سازند.

دولت انگلیس خرجی را متحمل شود، و مملکت ایران ضررهای جانی و مالی هنگفتی بنماید، و در نتیجه خودشان در محافل سیاسی لندن و بغداد و کلکته يك ناپلئون کوچکی خوانده شوند، و به از پیش بردن نقشه های جنگی و سیاسی خود مباحثات کنند!

واقعاً در این باب چه بنویسم که هیچ منطقی در کار نیست و اساساً موجبی نمی بینم که در رد آن بحثی بکنم. تمام از غرور و بیانصافی و شهرت طلبی است و بس.

بهتر این است که عین اسناد را که با امضای نمایندگان رسمی و خوانین بختیاری و شیخ خزعل در دست است، درج نمایم، و ترجمه تحت اللفظی آنها را هم اضافه کنم، تا ثابت شود که چه دسایس در کار بوده و من در این سفر با چه عوائقی مقابله کرده ام، و از آن طرف چند نفر خائن و دربار قجر، چگونه فداکاریهای مرا به عکس جلوه دادند و در تهران چه شایعه های بیبمغزی منتشر ساختند؟

اقتباس از کتاب سری

صفحه 190، سند 1916

کی هست کی؟

منتقدین در ایران

«خزعل خان (شیخ) کی. سی. آی. ئی و کی. جی. سی. آی. ئی \* شیخ محمره، «سردار ارفع» در سنه 1861 متولد گردیده، در سنه 1897 جانشین برادر خود شد.

در ایران از هر حیث مستقل مطلق است و پیوسته با دولت انگلیس به طور صمیمانه و صادقانه دوستی نموده و اکنون در کبر سن، بیش از پیش نسبت به دولت بریتانیا علاقه مند و مطیع و موافق است. مشارالیه مردی است لایق و باهوش. نفوذش تا دزفول میرسد، حتی لرها هم او را محترم میدانند. املاک زیادی در خاک ترک دارد. در سنه 1915 با ترکها مخالفت کرده است.»

\* علائم اختصاری نشانهای: «شوالیه امپراطوری هند» و «فرماندهی امپراطوری هند» که بترتیب در 15 اکتبر 1910 و 10 دسامبر 1917 از طرف دولت انگلستان به شیخ خزعل داده شد.

سند بصورت عکس

سند بصورت عکس

مورخه 16 اپریل 1923  
در تاریخ 17 اپریل 1923 واصل شد  
از طرف لرن تهران  
به پیل در اهواز

تلگراف محرمانه

«اخیراً فیما بین وزیر جنگ و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبداء آن قضیه «شلیل» است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قواست به بختیاری، زیرا که خوانین ایل مزبور در ادای مبلغ غرامت اظهار عدم استطاعت و بیمیلی میکنند. من، شاه و رئیس الوزرا و خوانین را از مخاطره جدی، که به علت تصادف قوای مسلحة بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد، آگاه ساختم و خاطر نشان کرده ام که دولت انگلیس نمیتواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد، با بیاعتنایی بنگردد. هر سه طرف مذکور به وخامت اوضاع و سختی موقع برخورد، و تصدیق دارند، لیکن وزیر جنگ هنوز اصرار و ابرام خود را ترك نگفته است.

امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده ام، قضیه را حل کند و مداخله قوایی را ایجاب ننماید. خوانین را متقاعد کرده ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها، به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی، بلا تأخیر استحکام خواهد گرفت.»

فونسولگری دولت بریتانیا در خوزستان  
اهواز مورخه 18 اپریل 1923

سواد جهت اطلاع نایب قونسول محمّره ارسال میشود.  
امضاء: ئی جی پیپیل - قونسول خوزستان مقیم اهواز

سند بصورت عکس

سری است

تلگراف رمز نمره 123/27 مورخه 8 می 1923

از طرف پیل در اهواز

به لرن در تهران تحت نمره 27 و ناکس در بوشهر تحت نمره 123

خیلی محرمانه

«خواهشمندم به تلگراف تهران نمره 72 مورخه 4 می 1923 مراجعه فرمایید.

کلیه اطلاعات واصله حاکی است، که قشون ایران از خط بهبهان وارد خوزستان گردیده است. از منابع موثقه راپرت رسیده که 450 نفر نظامی از قمشه به امتداد بهبهان حرکت کرده و مقصد نهایی آنها رامهرمز است. علیالظاهر، مقصود وزیر جنگ این است که با اعزام این قشون به رامهرمز، اراضی و بلوکی را از قبیل چهارمحال، جانکی و رامهرمز که سابقاً تحت اداره دولت ایران بوده و در این اواخر بختیار بها آن دست انداخته اند، منتزع نماید، و سپس پیش آمدن به جانب میادین نفت و اهواز سهل خواهد بود. در این موارد لازم و اصلی به نظر میرسد، که بدو نسبت بهمراسله ضمانت نامه که در تلگراف نمره 108 مورخه 18 اپریل 1922 به آن اشاره فرمودید تصمیم قطعی اتخاذ شود.

شیخ اعزام هر یک از قوای ذیل را به منزله تجاوز به منطقه و اراضی خود خواهد نگریست:

1- قشون.

2- پلیس.

3- حاکم.

4- مأمور عدلیه.

5- تحصیلدار مالیاتهای غیر مستقیم.

دولت ایران چندی است که قصد خود را راجع به اعزام (2)، (3) و (5) ابراز داشته است. موضوع بحث این است که آیا ما هم باید مثل شیخ تعبیر و تأویل کنیم، و اگر بکنیم با دولت ایران چه معامله باید نمود؟ طبعاً شیخ محمّره از حضور قشون ایران در حدود منطقه خود بیم دارد، زیرا اگر ما ضمانت ننماییم که از طرف آنها مداخله نخواهد شد، این قوا برای شیخ، یک تهدید دائمی خواهد بود.

ممکن است راجع به اراضی و قلمرو شیخ با دولت ایران وارد عقد قراردادهای الزام آوری شد، و یا بدون تعریضاتی ترتیب صحیحی

برقرار نمود».

به عنوان بوشهر تحت نمره 123  
سواد به تهران تحت نمره 27  
فونسولگری دولت فخمیه انگلیس در خوزستان اهواز  
مورخه 18 می 1923 - نمره S 46-8/22  
با کمال احترام سواد تلگراف فوق جهت اشخاص ذیل ارسال میگردد:  
1- منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد.  
2- نایب فونسول بریتانیا در:  
- محمره.  
- بصره.  
3- صاحب منصب سرویس اطلاعاتی.

سند بصورت عکس

تلگراف رمز نمره 126/29 مورخه 4 می 1923

خیلی محرمانه

از طرف کاپیتان پیل - اهواز  
به سرپرسی لرن در تهران 29 و ناکس در بوشهر 126

«خواهشمندم به تلگراف نمره 25 خودتان رجوع کنید.

به عقیده من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود، و اطمینانات وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده‌اید، با اساس و قابل تصدیق است. نقشه‌های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بهانه رضایت بخشی در مداخله ما برای کمک به خوانین بختیاری به دست نمیدهد. همچنین من گمان نمیکنم خوانین مزبور مستحق و شایسته بیش از این محبت باشند. امروز من قوای بختیاری را از اثر سه پیشامد ذیل در هم شکسته و ضعیف میبینم:

- 1- وضعیت حاضر آنها به مناسبت گروهائی که در تهران دارند.
- 2- مواقع مستحکم که قوای دولت در چهار محال اشغال نموده است.
- 3- اختلاف و تبعاعد نظر عشایر چهارلنگ و کهکلیویه.

در صورتی هم که خوانین غرامت مطلوبه را بپردازند بهیچوجه قابل قبول نیست که قشون از چهار محال عودت نماید، زیرا که قشون همه قسم حقی برای توقف در این نواحی دارد. پس، خوانین بایستی از دو کار، یکی را اختیار کنند، یا به دولت ایران تسلیم شوند، یا فاشافاش طغیان نمایند. در صورت اول، قشون ایران عاقبت وارد معادن نفت خواهد شد و گمان نمیکنم بدتر از این موقعیتی برای کمپانی باشد. در صورت اجرای شق ثانی، به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید. عاقبت الامر خود آنها حاضر میشوند که خسارت عمده به معادن نفت وارد آوردند تا ما را مجبور به مداخله علنی و جدی نمایند.

چون فقط از طرف طوایف بختیاری ممکن است خساراتی به اراضی نفت خیز وارد آید، من پیشنهاد میکنم که در ابتدای ظهور مقدمات اغتشاش، یک دسته از قشون ما وارد میادین نفت شود. این دسته قشون، دارایی کمپانی را حفظ مینماید و حضور آنها را میتوان هم برای مساعدت بختیاریها و هم برای امداد قشون ایران، به حساب آورد.

این عده را میتوان به منزله یک قوه میانجی قرار داد که از طرف دولت فخمیه بریتانیا شیخ محمّر را در مقابل دولت ایران صیانت نماید. اگر بهانه برای اعزام قشون به دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند آن وقت ما بایستی شورش در میانه هواداران خزل تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله‌های نفت پیش بینی بشود. سپس با پیاده کردن قشونی در اهواز، نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر او سبقت بجوئیم».

به تهران تحت نمره 29

سواد به بوشهر تحت نمره 126  
فونسولگری خوزستان در اهواز  
مورخه 14 می 1923 - نمره 51-8/22

سواد تلگراف فوق با کمال احترام تقدیم اشخاص ذیل میشود:

- 1- منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد
- 2- نایب فونسول دولت فخمیه در:  
- محمره.

-بصره.

-3 صاحب‌منصب سرویس اطلاعاتی.

امضاء: ئیجیبیل

قونسول دولت فخمیه بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

سند بصورت عکس

یادداشت قونسول اهواز در خصوص موجباتی که باعث میشود مشارالیه اعزام قوایی را تقاضا کند.

«کلیات 1- کاملاً موافق عقل و احتیاط است که حضور يك قشون انگلیسی را در خوزستان یا در بختیاری نه تنها موجب آرامش و سکون ندانیم، بلکه اسباب تهییج بشناسیم. مگر اینکه قشون مزبور به قدری قوی باشد که کاملاً بتواند پیشرفت سیاسی را تأمین نماید که محض تقویت آن اعزام گردیده است.

2- قوه‌ای که در طرح (الف) پیش‌بینی شده، به عقیده من برای حصول کامیابی کافی نیست و در نتیجه، حفظ دارایی و اعضای کمپانی نفت ایران و انگلیس چه در سر معادن و چه روی خط لوله‌ها بهتر میسر میشود، هرگاه، اسلحه و مهمات و وجوه به‌رؤسا و قبایل متفق و دوست خودمان برسانیم. در صورتیکه این دو طریق به‌کلی بی‌نتیجه و بلااثر شود، هیچ چاره به‌نظر نمی‌رسد، جز اینکه اهالی و جمعیت غیرنظامی را خارج کرده، و به جای آنها در صورت لزوم قشونی را که در طرح نمره (الف) پیش‌بینی شده بگنجانیم.

3- معادن نفت - گمان نمی‌رود که حفظ اراضی نفت‌خیز در مقابل تهاجم قوای متخاصم بختیاری به‌خوبی میسر شود، مگر اینکه لااقل يك دیویزیون از همه قسم قوایی به‌انضمام دستجاتی که برای خطوط ارتباطیه لازم است، اعزام گردد و چون تهیه چنین قوه‌ای در عراق انتظار نمی‌رود، پس طریقه‌ای را که در قسمت (2) فوق مذکور شد، بایستی به‌مقام عمل گذاشت، از این قرار طرح نمره (ب) هم بایستی کنار گذارده شود، زیرا هر خسارتی که باید به‌معادن نفت وارد شود، قبل از آنکه تمرکز قوای مصرحه در طرح (ب) انجام بگیرد، بالطبعه واقع خواهد گردید.

4- يك پیشامد دیگر نیز ممکن است واقع شود که با اوضاع مذکوره در قسمت (3) فوق مابین و مختلف باشد، و آن چنین است که ممکن است بختیاریهای هفت لنگ، یا در تحت فشار قشون ایران که از طرف اصفهان بر آنها فشار خواهد آورد، یا در تحت تأثیر عشایر چهارلنگ، که قشون ایران از بهبهان و طرف جنوب شرقی به‌آنها مساعدت و کمک خواهد کرد، سوق داده شوند و خود را به‌معادن نفت رسانده و آن مؤسسه را تهدید به‌خرابی و خسارت نمایند، تا شاید دولت انگلیس مداخله نموده و عملاً به‌مساعدت آنها برخیزد.

در این وقت اعزام يك عده کوچکی که ابدأ مهیا و آماده جنگ نباشند، تهدیدات مزبوره را مرتفع و برطرف خواهد ساخت، مشروط بر اینکه خود بختیاریها تقاضای اعزام عده مذکور را بنمایند. اما از طرف قونسول اهواز ارسال این عده تقاضا نمیشود مگر آنکه قبلاً وزیر مختار انگلیس در تهران آن را تصویب نموده باشد، زیرا که ایشان فقط میتوانند بگویند که آیا ممکن است به‌واسطه فشار بر دولت مرکزی تهران، رفع غائله را نمود یا نه؟

5- لوله و نقاط کشیدن نفت - تنها خطری که توجه به‌آن لازم است، هر جومرج است. این هر جومرج از یکی از سه علت ذیل ممکن الحدوث خواهد بود:

(الف) وفات شیخ محمّره.

(ب) يك قیام و شورش بر ضد شیخ محمّره.

(ج) مناقشه و منازعه قشون دولت ایران و قوای شیخ محمّره.

اینک راجع به‌علل مذکوره، یکان یکان سخن میرانم:

(الف) هیچ تهدید نزدیکی به‌لوله‌ها و به‌نقاطی که نفت را با تلمبه میکشند نزدیکتر از این تهدید نخواهد بود. در این موقع باید به‌طوری که در قسمت (2) فوق اشاره گشت شروع به اقدام شود، و اگر لازم باشد قضیه تخلیه افراد نیز عملی گردد.

باید به‌خاطر آورد که مداخله قشون انگلیسی به‌کمک شیخ، يك جنبه تعصبی هم به‌قضیه خواهد افزود و موجب تکثیر عده و افزایش حس مقاومت مخالفین خواهد گردید.

(ب) متمنی است به‌ضمیمه نمره ثانی مراجعه فرمایید.

(ج) از مخاطرات لوله‌های نفت و نقاطی که نفت کشیده می‌گردد، لازم نیست پیشگیری قبل‌الوقوع بشود. علل بسیار مهم سیاسی برخلاف دخالت قشون انگلیس پیش خواهد آمد و مسأله حفظ دارایی کمپانی در واقع، فرع قضیه بزرگتری خواهد شد و آن این است که تا چه درجه دولت بریتانیا حاضر است از عهده تعهدات خود برآمده و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به‌شیخ، مشارالیه را حفاظت و تقویت کند.

6- آبادان - اما راجع به‌صیانت دستگاههای تصفیه کمپانی آبادان، اگر مقتضیات نظامی فقط ایجاب نماید، به‌هر عامل و وسیله پلنتیکی میشود دست زد.»

ئجیبیل پیل

قونسول دولت فخمیه بریتانیا در خوزستان - اهواز

مورخه 11 جون 1923

سند بصورت عکس

قونسولگری بریتانیا مقیم اهواز

نمره 116 - 4/22

به تاریخ 20 جون 1923

خیلی محرمانه

به کمیسر سیاسی محترم دولت فخریه مقیم بوشهر  
دفاع از معادن نفت جنوب

1- «افتخاراً توجهات حضرتت را بهمدلول مراسله نمره 918 . s . o مورخه 30 ماه می 1923 و ملفوفات کمیسر بغداد به عنوان وزیر مختار انگلیس مقیم تهران، مشعر بر حفاظت معادن نفت جنوب ایران معطوف میدارد.

2- در موقع ملاقات گروپ کاپیتان بریکس در اهواز، بر حسب تقاضای مشارالیه، راپرتی تهیه نمودم راجع به وضعیاتی که باعث گردد قونسولگری اهواز تقاضایی راجع به اعزام قشون به خوزستان نماید.

اینک محض استحضار خاطر مبارک سواد راپرت مزبور را ایفا میدارم.

3- راست است که در تلگرام نمره 29 مورخه 15 می 1923 که به وزیر مختار دولت انگلیس مقیم تهران مخابره کرده ام شمه‌ای از طرق اعمال و فوائد اعزام قشون را در بعضی مواقع و حوادث شرح داده‌ام، اما آن وقت، من محدودیت قوای هوایی را که ارکان حرب عراق میتواند گسیل نماید، در نظر نگرفته بودم. ممکن است اکنون میزان قوایی را که فوراً برای حفظ معادن و لوله‌های نفت لازم خواهد بود کمتر از اندازه برآورد کرده باشم، اما در این مورد توجه جناب عالی را به تلگراف نمره 8/11 مورخه 28 اکتبر 1920 سر آرنولد ویلسن از بوشهر، و تلگراف خودتان، نمره 438 مورخه 13 می 1923 خطاب به وزیر مختار تهران جلب مینمایم.

در تلگراف اول سر آرنولد ویلسن میگوید:

«به نظر من یک بریگاد پیاده نظام و یک رژیمان سوار و یک باطری توپ کوهستانی برای اعزام به خوزستان در مواقع اغتشاش کفایت خواهد کرد.»

در تلگراف دوم، شما چنین اظهار عقیده کرده‌اید که یک باتالیون در اهواز و یک باتالیون در میدان «نفتون» کافی است، در صورتی که بختیارپها و مشایخ عشایر نیز به ما کمک نمایند. اما من معتقدم که در مواقع سخت ما با قوای معتنابهی از مشایخ عشایر مخالف سروکار خواهیم داشت، به این لحاظ من طرفدار این عقیده هستم که بایستی ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و جوه به رؤسای قبایل موافق خود بدهیم تا به اعمال هوایی که ارکان حرب عراق میتواند به اختیار ما بگذارد و از محدودیت آن نیز مطلعیم، محتاج نشویم.

4- اگر ادله من صحیح باشد، در نتیجه لازم بلکه حیاتی به نظر می‌آید که معادل 5000 الی 10000 تفنگ و مقدار متناسبی مهمات در بصره ذخیره نماییم، تا در موقع ظهور حوادث مهمه به اختیار شیخ محمّر گذارده شود. به نظر من اکنون 5000 تفنگ حاضر است.»

با کمال افتخار ملازم بسیار مطیع شما

تجیبی پیل

قونسول دولت بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

سواد مراسله فوق با عرض ارادت:

1- به حضرت اجل کمیسر عالی عراق (بغداد)

2- به وزیر مختار و ایلیچی فخریه انگلیس در تهران تقدیم میگردد.

سند بصورت عکس

پیام تلگرافی وزیر مختار انگلیس به شیخ خزعل

خیلی محرمانه

تلگراف رمز نمره 1301 مورخه 23 جولای 1922

از طرف ترور از بوشهر به عنوان والیس - اهواز

«در تعقیب تلگراف نمره 1290 حسب الامر تلگرافی وزیر مختار، مورخه 22 جولای 1922 خیلی فوری پیغام محرمانه ذیل را به شیخ محمّر ابلاغ نمایم:

«میل دائمی این جانب به شرافت و سلامتی آن حضرت از پیغام ذیل مستفاد میگردد. چندی پیش با نهایت تعجب و تألم گسیل شدن قشون ایران را از اصفهان از طریق بختیاری به عزم خوزستان استماع کردم. از قرار راپرت، عده آنها پانصد نفر و دارای چند توپ میباشند. رئیس‌الوزرا تاکنون اطمینان میدهد که فقط 200 نفر نظامی اعزام شده. بدواً بهوزیر جنگ و رئیس‌الوزرا اعتراضات جدی نموده اظهار داشتیم، ارسال قشون به خوزستان غیر لازم بلکه خطرناک است. خاصه که امنیت کامل در خوزستان حکمفرماست و قشون به جهت اطفای اغتشاش و هرچومرچ آذربایجان و گیلان و لرستان و سرکوبی دستجات سارقین که سر راههای تجارتی را گرفته‌اند واجب‌تر میباشند، در نتیجه دولت ایران اظهار موافقت نمود که از پیشرفت قشون ممانعت بعمل آورد. رئیس‌الوزرا دیروز شخصاً مرا ملاقات و خواست که در..... خود تجدیدنظری بکنم، ولی من استنکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت، چنانچه مستحضر بودیم که اعزام قشون موجب اعتراض شما میشود، اقدام نمینمودیم. فعلاً هم رجعت آن اشکال دارد، زیرا که حیثیات دولت کاسته میشود و در مجلس مشکلاتی تولید خواهد گشت. من پاسخ دادم هرگاه نخست با من مشورت میکردید، نظریات مرا درک مینمودید. تقریباً دو ماه قبل نظریات خود را وضوحاً به سردار سپه گفته بودم. در این مورد هم اضافه کردم که من با این نقشه کاملاً مخالف و از آن متنفرم، و میترسم دخول قوای جدید در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار بوده فقط مورث و موجد اغتشاشات و مشکلات شود، و مایلیم که این نقشه متروک بماند. حضرت اشرف گفتند که خودشان و وزیر جنگ حاضرند رسماً به جناب عالی (سردار اقدس) اطمینان بدهند که این دستجات فقط محض خدمت و نگاهبانی حکومت شوشتر اعزام شده‌اند، و ابدأ مداخله در کارهای شما و منطقه شما نخواهند نمود. گویا در همین زمینه مشارالیه به جناب عالی تلگرافی خواهند کرد، و جناب عالی نیز بلاشبهه به نحوی که مطابق مصالح خودتان باشد جواب خواهید داد. در این باب من و صمصام‌السلطنه و سردار جنگ کاملاً مذاکره کرده و در این نکته اتفاق کرده‌ایم که شما و ایشان باید به دولت ایران فشار وارد آورید، تا بدانند که اعزام قشون خطرناک و از لحاظ اوضاع محل غیر لازم و بیهوده است، و تمام وسایل ممکنه را بایستی به کار برد که دولت ایران این تصمیم را ترک بگوید، و شما و خوانین سابق‌الذکر دنباله اقداماتی را که من کرده‌ام و کاملاً به منافع شماست گرفته، مجری آن بشوید. خوانین میتوانند به قوه قهریه، قشون را مانع شوند، اما اگر ما و شما و آنها بالاتفاق کار بکنیم این اقدام لزومی نخواهد داشت.

امید است مزاج جناب عالی خوب باشد مرا از طرف خودتان بیاطلاع نگذارید». خواهشمندم پیغام محرمانه فوق را به‌شیخ محمّره بدهید. اگر خودتان بدون استعانت منشی نمیتوانید به خوبی از عهده ترجمه برآید ممکن است این نسخه را به خط انگلیسی ماثین کرده و به حاجی مشیر بدهید که برای شیخ ترجمه نماید».

وزیر مختار دولت فخریه انگلیس - تهران

«احتراماً اطلاع میدهد و کلایبی که در ایالت خوزستان انتخاب شده‌اند از قرار ذیل است:

1- شوشتر و اهواز - میرزا سیدحسین‌خان.

2- دزفول - حاجی عز‌الممالک.

3- محمّره - انتخابات به اتمام نرسیده.

4- بنی‌طرف - انتخابات به اتمام نرسیده.

میرزا سیدحسین‌خان اخیراً رئیس مالیه خوزستان بوده و در اسرار شیخ همه قسم دخالت داشته، و فعلاً هم عامل مخصوص شیخ در تهران است. نظریات او سالم و او را نسبت به خودمان قابل اعتماد میدانیم.

حاج عز‌الممالک، عضو مالیه فارس بوده است، از سوابق او اطلاعاتی در دست نیست.

محتمل است که مشارالدوله، حکومت اخیر خوزستان، از طرف محمّره وکیل شود، و سردار اجل پسر دومی سردار اقدس از طرف بنی‌طرف منتخب گردد».

امضاء ك ئیحیی پیل

22 اکتبر 1923

ند ص 199

سند بصورت عکس

سند بصورت عکس

سند بصورت عکس

اقتباس از کتاب آمیت عراق ص 39

«خزعل‌خان، شیخ محمّره، کی. سی. آی. ئی و کی. جی. سی. آی. ئی. رئیس قبیله محیسن و حکمران قسمت جنوبی خوزستان مرتبه‌ای را که حائز است اسماً از شاه و فی‌الحقیقه موروثی میباشند.

مشارالیه جانشین برادر خود، مزعل که در سنه 1897 کشته شد، گردید. قبل از اشغال مسند ریاست، ما را سرراً مطمئن ساخت از

تصمیمات خودش در پیشرفت و ترویج مقاصد بریتانیا. وقتی که به ریاست نائل شد، به وعده‌های خود کاملاً وفا کرده، و از زمان درازدستی خود همیشه، نسبت به فرمانبرداری و به‌طور شایستگی خدمت کرده و هیچگاه جزئی اشکالی برای ما فراهم ننموده است. در سنه 1909 به لقب K.C.I.E مفتخرگشته، و در آن وقت به دولت ایران ابلاغ شد که ما مناسبات خصوصی با مشارالیه داریم، و در موقعی که نسبت به او دست‌درازی شود، اکتفاء او بر ما خواهد بود، و او را حمایت خواهیم کرد.

در سنه 1915 به توسط حضرت اجل فرمانفرمای هندوستان در محرمه، به مرتبه K.G.C.I.E سرفراز شد. شیخ خزعل بهترین شرایط دوستی و اتحاد را با شیخ مبارک کویت داشت و از قبل از 1890 شیخین، به سیدطالب نصرای مساعدت و کمک تقدیر کردند Q-V. مشایخ گردنکش که در طول دجله واقع اند که مشهور آنها غضبان ابنیه از بنیلام و فالج ابن‌یهود از آل‌بومحمد عادت کرده بودند به پناه بردن به‌طور موقت در خاک ایشان. شیخ خزعل نفوذ طایفگی زیادی در جایی که ملک ترک بود و فعلاً متصرفی بریتانیا میباشد، دارد.

به واسطه کثرت طوایف که در طول شطالعرب واقع‌اند و در همه مهمات به مشارالیه متوجه هستند و املاک وسیعی که در ولایت بصره داراست، از زمان بروز جنگ نسبت به حال خودش همه گونه مساعدت‌های ممکنه کرده، معزّی الیه عمارت عالی بر حسب دستور خودمان در نزدیکی بصره جهت مریضخانه بنا نموده‌است که به ما واگذار کرده.

در بهار 1915 طوایفی که در خاک او هستند به تحریک ترکها و به ذریعه واعظین جهاد، فتنه و شورشی برپا ساخته به ترکها حمایت مینمودند که به قشون ساخلوی اهواز ما حمله آورند و خط لوله‌های نفت را قطع کنند، ولی از ثبوت قدم و اعتقاد تغییر ناپذیر که به ما دارد، با کامیابی ما در شعبیه متفق گردیده از بسیاری از انقلابات جلوگیری نمود و در تسریع اعاده انتظام و اعتبار نظارت ما در خوزستان کمک کرده، به‌طوری که به زودی ترکها به وسیله دیویزیون قسمت 12 ما از رود کرخه رانده شدند.

تا کنون در حفظ انتظام، اتفاق ایشان با ما باقی است. اما بنیطرف گاهگاهی خود را جوابده و مطلق‌العنان نسبت به اقتدار او معرفی کرده و انتظام شمال خوزستان محتمل‌التهدید است. از آنجایی که شیخ رئیس بزرگی است، در نزد همه طوایف جنوب عراق محترم میباشد. او در سنه 1864 متولد گردیده، شخصی است طویل‌القامه، صاحب مرتبه، ولیکن احتمال دارد مزاج خوشی نداشته باشد. در تمام امورات مملکتی با وزیر مستقل خویش حاجی محمد علی بهبهانی رئیس‌التجارت مشورت مینماید. پسر بزرگش جاسب در سنه 1891 متولد شده، مشارالیه ناپسند است، و در نزد طوایف وجهه جانشینی او خوش‌نما به نظر نمی‌رسد. اولاد جوانترش در مدرسه امریکایی بصره تحصیل کرده است. بزرگتر آنها عبدالحمید در سنه 1901 متولد شده، پسری است باهوش و خوش‌مزاج. شیخ خزعل در فیلیه زندگانی میکند، و در محلی که در دومیلی محرمه است قصر ممتازی بنا نموده است.»

#### انتظام امور

بعد از رفع خستگی، لازم دانستم هر چه زودتر ترتیبی در امور این صفحه داده، و مأمور جدی و عاقلی بگمارم که اهالی را بعد از آنهمه صدمات و اجحافات شیخ خزعل، چندی به نعمت آسایش متنعم دارد. پس سر تیب فضل‌الله خان رئیس اولین اردوی اعزامی را که در شکست دادن هواداران خزعل و گرفتن مواقع مهمه آنان ابراز کمال رشادت و فداکاری کرده بود، خواستم و در تعقیب امری که قبل از رفتن به شوشتر داده بودم، حکومت‌نظامی خوزستان را به‌طور قطع به‌وی موقوف نمودم. این تیری بود به چشم خزعل. شنیدم پسر خزعل که نامزد حکمرانی اهواز بود از اصغای این خیر مریض شده بود. به فرماندهان قشونی نیز امر کردم که در مورد این ایالت دستور سر تیب فضل‌الله خان را بپذیرند و اطاعت کنند. به حاکم نیز احکام لازم دادم، که به چه نقاطی لازم است نماینده نظامی اعزام دارد، و در چه محل‌هایی ساخلو بگمارد، و چگونه رفتار و اطوار خود را کاملاً مطابق میل من قرار دهد، و این ایالت را بر وفق آرزوی من نیکیخت سازد، و قوایی که در تحت فرماندهی اوست تدریجاً در اهواز متمرکز کند، و حکام نظامی به‌بنادر و شهرهای خوزستان اعزام دارد. به سر هنگ عبدالعلیخان نیز تلگراف کردم که با قوای ابواب‌جمعی خود در دزفول برای خلع سلاح عمومی آن حدود بماند.

به سر تیب محمدحسین میرزا نیز امر دادم که قوای خود را حدود که کیلویه و بختیاری نگاه دارد، تا دستور ثانوی برسد و در این ضمن امنیت و انتظام را کاملاً برقرار سازد.

به سر تیب ابوالحسن خان نیز امر دادم که تا وصول من به خاک کرمانشاهان، قوای خود را در مقابل والی پشتکوه کماکان نگاه داشته و متوقف باشد.

سپس قدغن کردم که ابلاغیه ذیل را صادر و به تهران مخابره نمودند:

#### ابلاغیه

- 1- «امروز که روز دوشنبه 23 است از بازدید قوای اعزامی عموماً، و معاینه شهرها و معادن نفت و دیدن طوایف و عشایر فراغت حاصل کرده، مجدداً به اهواز مراجعت و بحمدالله تعالی کار خوزستان را خاتمه یافته مبینم.
- 2- تحکیم انتظامات آتیه خوزستان را به طریق ذیل امر دادم: تا زمانی که انتظامات عمومی اساساً استوار گردد، قوای اعزامی مأموریت خود را در این صفحه ادامه دهد.
- سر تیب فضل‌الله خان به حکومت کل خوزستان منصوب و حکومت‌های نظامی از طرف مشارالیه به شهرها تعیین و حکومت عشایری نیز از جانب او معین و منصوب خواهند شد.
- 3- راه خرم‌آباد به خوزستان مطابق مشهوداتی که شخصاً به عمل آورده‌ام، افتتاح قطعی یافته و قوافل از طریق شروع به عبور و مرور نموده‌اند.
- 4- چون در این صفحه دیگر کاری ندارم و انتظامات کامله مقرر گشته به شکرانه آسایش و رفاهیت تامه که برای عموم اهالی تحصیل شده است، پس فردا روز چهارشنبه 25 قوس، از طریق عتبات عالیات عرش درجات، عزیمت تهران خواهم نمود. فقط یک هفته در آنجا به زیارت مشاهد متبرکه و اقناع آمال دیرینه خود پرداخته و بعد عزیمت مرکز مینمایم.



بدیهی است مسافرت از راه بین‌النهرین به‌کلی غیر رسمی خواهد بود».

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

تلگرافات تیریک

در مدت مسافرت به‌دزفول، و شب مراجعت به‌اهواز، تلگرافات بسیار از نقاط مختلفه ایران، خاصه نمایندگان مجلس رسید، که جواب دادن به‌آنها خود مدتی وقت مرا مشغول داشت. وکلای مذذب مجلس نیز تلگرافات بالابلند و با حرارت کرده و بعد از آن که خزل را بر زمین افتاده دیدند، از لگد کوفتن بر سر او هیچ مضایقه ننموده بودند. واقعاً این دورویی و خیانت که سیاسیون خودروی تهران آنرا پلنیک می‌گویند، از جمله زشت‌ترین کارهای انسان است و بهیچوجه شایسته يك نفر ایرانی نیست. ایرانی، که در دنیا معروف است دروغ‌گویی را معصیت کبیر و ذنب لایغفر می‌شمرده و حتی از خیال دروغ هم اجتناب میکرد، البته از این‌قسم اشخاصی که فکر آ و قولاً و فعلاً دروغ می‌گویند و فریب می‌دهند بیزار و متنفر است.

در نظر من این مردمان پلنیک یا سیاسیون دروغی پست‌ترین افراد انسانیند، زیرا که به‌اسم سیاست و تعقیب نظریات عمیق پلنیک مثل شریرترین و دزدترین مردم دروغ می‌گویند و دزدی میکنند. دزدی در اعتماد و حسن نظر مردم خیلی خطرناکتر از سرقت مال خلق است. کسی که دوست و رفیق خود را بدون هیچ‌گناهی به‌چاه‌سار بلا افکنده و خنده زنان پشت به‌او کرده و پیش می‌رود و چون از او بپرسند می‌گوید پلنیک پدر و مادر ندارد، یا سیاست برادری و رفاقت نمی‌فهمد، از حیوان هم پست‌تر است. این بدبختها حتی به‌خودشان هم بدی میکنند، زیرا که بعد از مدتی نه دوست و نه دشمن، به‌قول آنها اعتماد نمیکند و هیچ نقشه‌ای را تا آخر نمیتوانند پیشرفت بدهند. این پناه بردن به‌پلنیک و دروغ و خیانت را سیاست نام‌گذاران از ضعف نفس است، کسی که جرئت ندارد در مقابل دشمن یا در برابر خطر بایستد، و بگوید این است عقیده من، این است تکلیف تو، همیشه به‌این قسم دورویی و خیانت مبادرت می‌ورزد و زود است که خداوند راستی و پروردگار درستی، او را به‌کلیف خیاناتش میرساند.

از جمله تلگرافات تهران خلاصه مذاکرات مجلس بود. در حالی که من با مشت پولادین خود گردن اشرار را نرم کرده و خوزستان را قرین امن و آسایش نموده‌ام، باز وکلای مجلس امید دارند که کار را به‌مجرای مجلس انداخته، و کمسیونها بکنند و موضوع را مثل نفت شمال يك دوسالی به‌این طرف و آن طرف بکشند و طول بدهند و استفاده‌هایی بکنند، و عاقبت يك رأی سست و علیلی بدهند که نه تکلیف دولت معلوم باشد و نه وظیفه اشرار. نمایندگان صالح ساکت مانده، مدافعه کرده‌اند. مذاکرات آنها مختصراً از این تلگراف مفهوم میشود:

مقام منبع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«محرماً معروف میدارد در تاریخ 21 برج قوس جاری، مجلس دو ساعت به‌غروب مانده به‌طور سرّی تشکیل، از قرار اطلاع حاصله تلگرافی از خزل رسیده مبنی بر اینکه مفسدین مرا محرك شده بودند که مبادرت به‌این اقدام خلاف کرده و حالیه که حضرت اشرف تشریف آوردند و مرا عفو فرمودند، من از گناهان گذشته خود معذرت می‌خواهم. پس از قرانت تلگراف مزبور مدتی وکلا سکوت نموده سپس شیخ‌محمد علی پشت تریبون رفته اظهار داشت:

از آنجایی که عادت مشرق‌زمین بر عفو و اغماض و جلوگیری از خونریزی است، ما هم این معذرت را می‌پذیریم. کازرونی در این موقع اظهار داشت که همچو اختیاری از طرف مجلس به‌رئیس دولت داده نشده بود. بعضی از وکلا، به‌خصوص اقلیت گفتند صحیح است.

طهرانی اظهار داشت روزی که تلگراف رئیس دولت در صورت تسلیم قطعی آمد و شما هم موافقت کردید، همان اختیار بوده است. جواب تلگراف را هم که آقای رئیس مجلس بنویسد و یا جلب نظر دولت در این باب بشود، سکوت مانده است».

حکومت‌نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

مورخه 22 برج 1303 - نمره 44

در این چندروزه اوضاع اهواز تغییرات کلی یافته بود. رؤسای قبایل که به‌واسطه تسلط شیخ از این شهر جداً بی‌زاری داشتند، همگی جمع شده و نزد من آمده بودند. از آنها دلجویی نمودم و به سرپرستی خود امیدواری دادم. شکایات مختلف نیز از شیخ‌خزل میرسید و اعمال گذشته یادآوری میشد لیکن نظر به‌قولی که داده بودم، سزاوار نمیدیدم فوراً این شخص را به‌محاکمه جلب کرده، پاداش کلیه خیانات و اجحافات او را به‌کنارش بگذارم. همه را به‌سرپرستی حاکم جدید مستظهر ساختم و دل‌داری دادم. ناصر لشکر کازرونی را که با جمعیت خود همراه اردوی ما شده و همه جا ابراز خدمت و وطن‌پرستی کرده بود، تمجید و به‌توجه دولت امیدوار گردانیدم.

خیلی مسرور شدم که در مراجعت دزفول دیگر صدای نامطبوع موزیک خزل را نمی‌شنوم. در روزهای اول توقف در اهواز، هر صبح و عصر يك دسته موزیک با لباس مخصوص میدیدم که آمده در مقابل عمارت خزل مترنم میشدند. در موقع حرکت به‌شوشتر امر دادم این موزیک را پراکنده کنند، زیرا که برای من ناگوار بود يك نفر رعیت ایران دسته موزیک با لباس مخصوص داشته باشد. این جلال خاص دولت است و شیخ خزل در موقعی که سلطنت موهوم خوزستان را از آن خود میدانست به‌تهیه این دسته موزیک مبادرت کرده بود.

از اهواز به‌محرّمه

سه شنبه 24 قوس

صبح به کشتی سوار شدیم. این کشتی کوچک بخاری است دارای اتاقهای پاکیزه و اثاثیه نو، خزعل و پسرانش نیز در کشتی دیگر همراه بودند.

چهارشنبه 25 قوس

شب در کشتی توقف کردیم. فردا هنگام عصر به نواحی محمّره رسیدیم. کشتیها و قایقهای بسیار پر از جمعیت که اغلب بیرقهای الوان در دست داشتند به ما رسیدند صدای «هورا» هوا را به تموج انداخته بود. خزعل و بستگانش هم برای آنکه از دیگران عقب نمانند تصنعاً ابراز مسرت کرده و با دیگران شرکت میجستند.

قبلیه

اهالی محمّره در ساحل رودخانه اجتماع کرده و از هر طرف بانگ شادی بلند بود. قبلیه قدری بالاتر از شهر واقع شده و از بناهای شیخ جابر و محل خوشگذرانی و جنایات خزعل است، چندی قبل نظامیان و مأمورینی را که از شوشتر و اهواز گرفته و تحت الحفظ به محمّره آورد، در این عمارت محبوس کرده بود.

در میان اظهار شادمانی و غوغای تیریک و تهنیت قدم به ساحل گذاردیم. جمعیت فراوان در سر راه ایستاده و ازدحام میکردند. بعدها معلوم شد که در تمام این خط چند نفر تروریست به ریاست جلیل‌الملک شیبانی برادر وحید‌الملک وزیر سابق معارف، با لباس مبدل از دنبال ما میآمده‌اند. این جانیان را اقلیت مجلس به پول دربار مجهز و عازم ساخته بود که در موقع فرصت، مقصود آنها را به عمل آورند. این مردمان خائن که هیچ وقت نمیخواهند مملکت را امن و متمرکز ببینند و مرکز را قوی و آباد ببابند، دائماً به این فکر هستند که با هر قوه تازه که برای مملکت حیاتبخش باشد مقاومت و مخالفت نمایند. زیرا که میدانند رئیس‌الوزرای نیرومند و دولت بیاحتیاج و بیتزلزل به حرف آنها گوش نداده و به توصیه و نقشه آنها رفتار نخواهد کرد، میخوانند دولت ضعیف و افتاده باشد، تا هر موقع، معالجه مزاج خود را از این اطبای خبیث طلب کنند، و آنها هم فقط به سد رمق او مبادرت ورزند، و از تقویت کاملش مضایقه کنند، تا همیشه مریض در مطب آنها مقیم باشد، و از نسخه و تجویزشان سرپیچی نکند. البته نمیتوانستند ببینند که من ریشه ملوک‌الطوایفی را که بازچه یا معدن طلای آنهاست از میان برداشته، و هر قوه را در مقابل قوه مرکزی خاضع ساخته‌ام. چون مشاهده کردند که از تهدیدات اجانب، لشکرکشی خزعل و بختیاری و انسداد راه لرستان در عزم من تزلزلی رخ نداد، این چند نفر بیمایه و جانی را فرستادند، تا مرا در خوزستان به قتل رسانند و نتیجه کار را معکوس سازند. دورویی و خیانتکاری این مردم را از این مثل میتوان دریافت. هنگام قشون‌کشی به صولت‌الدوله تلگراف کردم، قوای خود را حاضر کرده به کمک اردوی بهبهان بفرستد. شنیدم فوراً اطاعت کرد و عده‌ای گرد آورد. اما در نقاط معینه و معابر صعب‌العبور گذاشت که پس از شکست خوردن اردو، سر راه بر آنها گرفته، بقیه السیف را معدوم سازند. این هم یک عشیره قدیم و نجیب که محبت من نسبت به رئیس آن معروف و اسباب رنجش رقبای او گردیده بود!

خلاصه هر وقت به صفای قلب و خلوص نیت خود مینگریم، که با چه روح مطمئن و عشق بی‌آلایشی به این صفحه آمده‌ام و دیگران تا چه پایه در صدد ایدای من و تخریب کارهای من هستند متأثر میشوم. در حالتی که من از احساسات مردم در بحبوحه شادمانی مسرور بودم و لذت میبرد، چند نفر هم در میان تماشاگران جای داشتند که برای انجام مأموریت خود انتظار فرصت میکشیدند، فی‌الحقیقه شخص چقدر غافل و دست ناپاکان تا کجا گسترده است؟

خزعل هر چه در قوه داشت پذیرایی نمود، و در آیین بندی شهر و منازل شخصی خود و آتشبازی کامل و تهیه اطاق و مستخدم جداگانه چیزی فروگذار نکرده بود.

عمارت او شکل عجیبی است. با اسلوب ابنیه تهران شباهتی ندارد هر چه در آیین‌کاری و شیشه‌گذاری مصارف زیاد شده است، و یا اینکه در های اطاق به روی صفحه بینظیر شط باز میشود، معهداً به واسطه قدمت بنا چندان جالب‌نظر نشد. دیوارهای بلند و فضای تنگ حیاطها و اطاقها، این عمارت را به «لابی رینت» (سردابه و دهلیز)های قدیم بیشتر شبیه کرده است تا به قصر یک متمول درجه اولی که نسبت به ایران در دروازه اروپا جای دارد.

اتاقهای این عمارت به حیاطهای متعدد باز میشود. از قرار مسموع، در این عمارت خزعل شصت زن دارد، و برای هر یک از آنها دستگاهی فراهم کرده است، با وجود این همه عیال و جلال و عمارات مختلف، خزعل شبها را عموماً از ترس در کشتی و میان شط پسر میبرد. میترسد که بستگان یا اولاد خودش، در خشکی موفق شده صدمه به او برسانند و در سرنوشت برادر مقتول خود شریکش سازند. امشب نیز رویه معمولی را از دست نداد و هنگام خواب به کشتی رفت.

واقعاً اگر من میخواستم، به هجوم متظلمین اعتنایی کرده و یکی از هزاران جرائم و جنایات او را مورد توجه و محاکمه قرار دهم، از ساعت اول باید این مرد به کیفر میرسید. اما مصلحت نبود و من خیالات دیگر در سر داشتم و مسالمت و اغماض را بهتر میدانستم. معلوم شد، کار این شخص روزها کشیدن تریاک، و شبها تعیش و معاشرت با مطربهایی است که از مصر و شامات و بین‌النهرین با مبالغ گزاف میطلبند. به قسمی که این حالت، طبیعت ثانویه او شده و هیچ شبی را و روزی را بدون این مکیفیات آسوده نیست. چون مضار این نوع زندگانی برای من روشن است هر وقت فکر میکنم، خنده بر من مستولی میشود که دست تحریک خارجی چقدر نیرومند بوده، که چنین عنصر خموده عیاش را بلند کرده به میدان آورده است!

خنجر مرصع

امروز صبح چهار نفر از رؤسای طوایف ساوجبلاغ مکری آذربایجان، نزد من آمدند.

این خوانین راه دور آذربایجان تا بوشهر را طی کرده و از آنجا با کشتی خود را به محمّره رسانیده بودند. در موقعی که خزعل و پسرانش در مقابل من ایستاده بودند، این چهار نفر وارد شده و خنجر مرصعی را که به عنوان قدرشناسی از زحمات من در انتظام صفحه

پر آشوب آذربایجان تهیه کرده بودند بهمن دادند. درجه مسرت من از این قدردانی، درست به اندازه تحیر و تلخکامی خزل بود، که این قبیل احساسات را از عشایر ایران باور نداشت.

دخول این اشخاص با لباس مخصوص خود که تا حال اهالی محمّره نظیرش را ندیده بودند، و تقدیم خنجر جواهر نشانی که علامت کمال قدردانی این عشایر جنگجو و شجاع است، در دماغ خزل اثر عمیقی کرد. تحیر و اضطراب او در چهره اش خوانده میشد. فهمید که کارهای من منحصر به خوزستان نیست. در آذربایجان و سایر ایالات نیز خزلهایی بوده‌اند که مدتی با ساز و سرنای اجانب رقصیده و امروز بر زمین سرد نشسته‌اند.

چون دید من به جانب او مینگرم، سر پیش انداخت و فوراً تجلّی کرد و تبریک گویان جلو آمد، و به قدری اظهار مسرت و شادمانی نمود که مجلس به طور طبیعی خاتمه یافت.

من نیز از خوانین دلجویی و نوازش کردم. واقعاً این تحفه که برای من آورده بودند، خیلی مناسب و مؤثر بود. عشایر آن صفحه خنجر را حربه عزیز و منتخب خود ساخته‌اند. در بکار بردن آن مهارت و در حمل و نگاهداری آن اصرار و احترام به خرج میدهند. غالب جنگهای سابق آنها با این حربه بوده است، و امروز هم که سلاح آتشین دارند از این حربه قدیم و عزیز صرف نظر نکرده‌اند. خنجر یعنی کلید عشایر کردستان و آذربایجان. من عملاً این کلید را سال گذشته به دست آورده بودم و امروز این خنجر را به علامت آن میپذیرم و به یادگار نگاه میدارم.

خزل فوراً به پذیرایی و اردین پرداخت و وسایل راحتی آنها را فراهم ساخت.

علما و کسبه و تجار و اصناف بدین آمدند و پذیرایی شدند. شاگردان مدارس با خطب مبسوط در زیر بیرقهای ایران آمدند و گذشتند. سرودهایی که میخواندند، در بیان اوضاع گذشته ایران و فجایع قاجار و اعمال این چند ساله من خاصه اوضاع این صفحه بود که در دهان این اطفال معصوم و نسل مظلوم آهنگ مؤثری به خود میگرفت.

برای استظهار و دلگرمی عموم اهالی ابلاغیه‌ای بمضمون لویح منتشره در شوشتر و دزفول صادر و امر به الصاق به دیوار شهر نمودم.

پس از غائله خوزستان

بصره

حکمران نظامی را خواستم، و آخرین دستور قطعی راجع به اوضاع این صفحه و حوادث آینده آن را داده و امر نمودم که تدارک حرکت به بصره را ببیند.

کشتی خزل با زینت و آرایش کامل به حرکت آمد. شیخ نیز تا بصره مشایعت کرد، شطالعرب تقریباً منظره روز پیش را تجدید نمود. جز اینکه این بار تیر باران باران بر صفحه آب دیده نمیشد و شط با طمانینه و وقاری که از توانگران و بازرگانان عراق قدیم معهود است، امواج بزرگ و سریع خود را به سوی خوابگاه ابدی پیش میراند. کشتیها و قایقهای فراوان به بدرقه و استقبال ما آمده، یا مسیر تجارتي خود را طی میکردند. هر چه به بصره نزدیک میشدیم در کنار شط جداول و نهرهای فرعی زیادتر دیده میشد. بلمها با سرعت و چابکی در روی آب پرواز میکردند.

منظره بصره با سفاین بیشماری که در میان شط لنگر انداخته و به بارگیری یا باراندازی اشتغال داشتند، بسیار با شکوه بود. جنگلی از نکل در کنار شط گسترده و گروهی عظیم از حملان و دلالان و عمال و تجار در کنار ایستاده و با چشمی حریص و با چهره دژم به این ذخایر و نفایس که بر سینه شط قرار دارند نگرینسته، و با اضطراب تمام انتظار داشتند که بالاخره طعمه خود را دریابند. کشتی تا نقطه مناسبی پیش رفت و لنگر انداخت. هر چند قونسولخانه از طرف تجار و اتباع ایران با تکلیفی تمام تزیین شده و مهیای ورود ما گشته بود، ولی من عزم داشتم در این نقاط پیاده نشده و حتیالمقدور به خاک خارج قدم نگذارم به این لحاظ از رفتن به شهر خودداری نمودم وزیر پست و تلگراف را با چند نفر از همراهان به شهر فرستادم که در قونسولخانه از تجار و اتباع اظهار رضایت و قدردانی کنند.

میرزا احسین خان موقر الملک، که از اعیان محمّره است، یک کشتی جنگی کوچکی به من تقدیم نمود. من نیز آن را به قشون جنوب سپردم و از موقر الملک قدردانی کردم.

وزیر پست و تلگراف و اشخاص دیگر که به شهر رفته بودند مراجعت نمودند، و از کوچه‌های شهر چندان تمجید نمیکردند. در قونسولخانه ایران از آنها پذیرایی شایان به عمل آورده و لایحه‌ای قرائت کرده بودند که عین آن درج میشود:

لایحه

آقای سردار سپه،

«از تشریف فرمایی حضرت اشرف یک روح جدیدی در قالب افسرده ایالت خوزستان دمیده شده، امروز روح کیخسرو و داریوش بزرگ از شما شادمان است که بذل توجهی به پایتخت تاریخی آنها شوش فرموده‌اید. همان پایتخت با افتخاری که آثار نفیسه آن، موزه‌خانه‌های پاریس را زینت و آرایش داده و تمدن و عظمت این مملکت باستانی را به زبان بیزبانی بیان میکند. ورود حضرت اشرف به این ایالت به منزله فرج بعد از شدت بود.

ای قهرمان ایران

نوره زمامداری حضرت اشرف صفحات مشعشعی بر تاریخ نهضت ایران افزوده و سفر مبارک حضرتت به خوزستان، مبداء تاریخ تجدد و ترقی این ایالت خواهد بود. هیچ وقت خاطره‌های فرحبخش آن از لوح خاطرها سترده نخواهد شد. عموم اهالی خوزستان از

تشریف فرمایی حضرت اشرف امروز مفتخر و شادکام هستند، و ما ایرانیان بصره با مسرت و سعادت برادران خوزستانی خود شریک و با قلبی سرشار از شغف و افتخار عرض تبریک و تهنیت و ابراز علاقه‌مندی به ترقی و تعالی ایران نموده و مزید موفقیت و نصرت حضرت اشرف را از صمیم قلب از خداوند خواهانیم.

فرزند رشید ایران،

همه ایرانیان عراق عرب، و علی‌الخصوص قسمتی که در بصره هستند، عملیات برجسته و خدمات نمایان حضرت اشرف را به نظام و قشون مظفر ایران که روح حیات و استقلال مملکت است تقدیر و تمجید مینماییم. چون به شهادت تاریخ، ایران همیشه یک دولت نظامی بوده و در سایه برق شمشیر فرزندان دلیر خود به اوج ترقی و سعادت رسیده، مجسمه مبارکت را از طلا تهیه نموده که هنگام تشریف به حضور مبارک، آن را به دست اخلاص و احترام تقدیم نماییم، ولی چون به واسطه ضیق وقت و فقدان وسایل، تهیه مجسمه ممکن نشد، نظر به مفاد «مالایدرک کله لایترک کله»، عکس مبارک را در قاب طلا گرفته آن را به عنوان یادگار سفر مبارک خوزستان با کمال فروتنی و تعظیم تقدیم میکنیم.

چون مراتب معارف‌پروری و دانش‌پژوهی حضرت اشرف مشهود و مبرهن و مساعدتهای مادی و معنوی که در ترقی و تربیت روحی نوابوگان وطن مبذول فرموده‌اید ملحوظ خاص و عام است، ما ایرانیان مقیمین بصره نیز به نوبت خود انتظار داریم مشمول عواطف عرفان‌خواهی آن ذات مقدس واقع و مکرمتی درباره معارف ما نیز مبذول، و مقرر فرمایند به کمک دولت یک باب مدرسه ایرانی در بصره مفتوح شود. متأسفانه به واسطه فقدان مدرسه ملی که بتواند زبان فارسی را ترویج و مفاخرات اسلاف را تذکار، و عرق ملیت را تولید نماید گروه گروه از ما دارند در میان اعراب مستهک می‌شوند.

به انتظار بذل توجه در این مسأله و به پاس احترام موفقیت‌های مشعشع آن زنده‌کننده ایران از صمیم قلب متفقاً میسراییم:  
زنده باد سردار سپه.

پاینده باد ایران.

پاینده باد نظام ایران.

از طرف عموم ایرانیان مقیمین بصره

بصره - 25 برج قوس سیچقان نیل سنه 1303

حرکت به کربلا

یکشنبه 29 قوس

اول طلوع از کشتی پیاده و به قطار سوار شدیم. معمولاً قطار در سفرسخی میماند و به ساحل آب نمی‌رسد، ولی محض سهولت مسافرت ما استثنائاً قطار مخصوص را به کنار شط فرستاده بودند.

کربلا

دوشنبه 30 قوس

ساعت هشت صبح قطار ما به ایستگاه کربلا رسید. جمعی کثیر از آقایان علما و تجار و اصناف ایرانی مقیم کربلا در نزدیک ایستگاه چادر زده بودند. حکمران و رؤسای دوایر محلی و اعیان و اشراف و شاگردان مدارس نیز انتظار ما را داشتند. شاگردان مدارس در جلو، صف کشیده بودند به محض پیاده‌شدن ما خطابه قرائت کردند.  
قونسول کربلا مستقبلین را یکان‌یکان معرفی نمود. بدو به چادر علما رفته و صرف چای شد سپس به چادر تجار و اصناف رفتم، لایحه ذیل را خواندند:

پس از عرض مراتب احترام و تعظیم، با یک جهان شادمانی و سرور در پیشگاه حشمت و جلالت اکتناه بندگان عظیم‌الشان، حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته، برای تأدیه و تقدیم تشکرات نهایی و تبریکات صمیمانه حاضر، و مراسم خلوص و فدویت را معروض حضور مبارک میداریم. بزرگترین آرزو و آمل فنویان هیأت تجار و کسبه و اصناف ایرانی که در این آستان قدس، مجاور و همواره به دعای از دیاد شوکت و عظمت دولت علیه متبوعه خود اشتغال دارند، همانا زیارت جمال محبوب و طلعت محمود آن یگانه نجات دهنده کعبه آمل ما ایران بود، که بحمدالله تعالی با نهایت ظفر و فیروزی موکب شرافت بخش، چون شمس تابناک از افق سعادت و اقبال طالع و این محیط را به فروغ میمنت و جلال، منور و درخشان فرمود. امروزه عموم ایرانیان سرافتخار بلند نموده به وجود مبارک مسعود یک رادمرد بزرگواری، چون ذات اشرف دامت عظمته که وجودش مایه نجات وطن و تحکیم استقلال و ترقیات مملکت ما ایران گردیده فخر و مباهات بر عموم عالمیان مینمایند.

و اینک به مناسبت این فتح و فیروزی عظیم که قوای نیرومند نظامیان ایرانی در مقابل اشرار و متمرّدین احراز کرده‌اند، مراسم تبریک را عرضه داشته، و همچنین موکب سعادت نمود را به این دیار قدسیت آثار خیرمقدم گفته، و دوام تأییدات و توفیقات روزافزون را از حضرت یزدان مسألت و خواستاریم.

زنده‌باد یگانه نجات‌دهنده وطن و حیاتبخش ایران حضرت سردار سپه.

پاینده باد حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای نظامی.

فنویان، هیأت تجار و کسبه و اصناف ایرانی کربلای معلی.

بعد از ادای این مراسم به اتومبیل نشسته، و وارد شهر شده، در مقابل در قبله پیاده گشتیم. دکانهای این قسمت را آذین بسته، و زمین را مفروش ساخته بودند. بعد از ورود به حرم درهای صحن را بستند و زوار را بهمن و همراهان مختصر ساختند. این خلوت، هر چند محض احترام بود، اما برای من این فایده فوق‌العاده را داشت که با حضور قلب و فراغت بال زیارت کامل کردم و آرزوی دیرینه خود

را در تقبیل ضریح مطهر بر آوردم.

در این وقت شخصی از جانب آقایان علما آمد و تقاضا کرد که قبل از خروج از صحن مطهره، به مقبره مرحوم میرزای شیرازی که در زاویه صحن واقع و علما در آنجا اجتماع دارند رفته، و فاتحه بخوانم. با کمال میل پذیرفتم. آقایان بیاناتی راجع به تشکر و قدردانی از اقدامات من عموماً، و ختم غائله خوزستان خصوصاً، نمودند. آقای سیدحسین مجتهد قزوینی از طرف سایرین به طریق ذیل پیشنهاد کردند:

در این فتح نمایان (خوزستان) خاطر عاطر عالی حضرت اشرف دامت شوکته را حسب التکلیفی که جماعتی از علمای اعلام این عتبة مقدسه به این ضعیف کرده‌اند، مسبوق میدارد. در این اوقات که اجانب از هر جهت مشغول کشمکشهای داخلی و خارجی هستند و تا اندازه‌ای دولت علیه صانهاالله عن کلّ بلیّه به واسطه اقدامات جدیه اسلامیّه آن وجود مقدس، آب و خاک ایران مینونشان را تا این درجه و مرتبه رونق بخشوده چنین پیشنهاد مینمایند:

اولاً - بعد از تقرّر و تمرکز قوای دولتی در صفحه خوزستان، مبادرت به بستن سدّ اهواز نمایند و قبل از هر اصلاحی از این منبع ثروت، دولت را استفاده بخشند.

ثانیاً- برای قوت و سطوت دولت، تا آنکه بتواند حقوق داخله و خارجه خود را از تعرضات بیگانگان محافظت نماید، مبادرت به خریدن دو دستگاه بزرگ از کشتیهای دریایی، در جنوب برای خلیج فارس، و در شمال برای بحر خزر کنند.

ثیثاً- وجه اتباع، اگر چه با بودجه کنونی دولت علیه موافقت ندارد، ولی ممکن است که این وجه را به طریق اعانه از اهالی داخله بهطور معقول و بدون تحمیل اجباری مهیا نمود. بدین طریق که هیأت دولت علیه با نمایندگان محترم، متفقاً هیأتی مرکب از علما و صاحبمنصبان نظامی و تجار و جمعی از نمایندگان، به مصارف دولت از مرکز به ایالات ایران مسافرت نموده، از هر ایالتی از ایالات دوازدهگانه، مبلغ یک میلیون لیره طلا اعانه بخواهند. اگر چه در مدت یک سال یا دو سال یا سه سال جمع‌آوری شود، و نوعی قرار دهند که در عرض آن مدت مزبوره که به نظر قراردندگان است این مبلغ مندرجاً دریافت شود و مندرجاً به اقساط به خارجه برای خریدن دو دستگاه کشتی دریایی پرداخته آید. آنچه به نظر این دعاگویان میرسد این است که برای این مهمه جلیله، حضرت آیه‌الله‌خالصی، که خدمات جلیله‌اش در محو انانیت، خود معروف عالمیان است، بهترین نمایندگان است. باقی منوط به رأی منیر حضرت اشرف است.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته

در جواب اظهار داشتیم:

نهایت تشکر را دارم از اینکه آقایان علمای محترم به این قبیل مسائل عطف توجهی فرموده، و از راههای جدید اقتصادی و تجاری و جنگی برای مساعدت به دولت حاضر گشته‌اند. البته تأثیر این توجه آقایان به حکم نفوذ و رسوخی که در قلوب ملت دارند، بسیار مهم و مفید است. اما راجع به عملی کردن آن، همیشه در نظر داشته و دارم و پس از فراهم آمدن مقدمات، وزارت جنگ و مالیه و فواید عامه البته به موقع اجرا خواهند گذارد.

بعد از چند دقیقه توقف به بازار بین‌الحرمین آمدم. این راسته بازاری طولانی است که حرم امام حسین «ع» را به حرم حضرت عباس «ع» متصل میکند. این مسافت دور را با قالی مغروش کرده و تمام دکانهای جنبین را آیین‌بندی و تزیین نموده بودند. در مدت عبور، غریب هلهله و شادی و صدای کف زدن اهالی و باران دسته‌های گل قطع نمیشد. در پنجاه نقطه گوسفند قربانی کردند. در وسط بازار یک نفر عطار ایرانی پسر و دختر خود را خوابانده و فریاد میزد:

چون احیا کننده ملت ایران هستید هرکس باید از بذل موجود مضایقه نکند، چون من جز این دو فرزند، چیز قابلی ندارم، باید آنها را تصدق کنم.

این شخص در جوش حرارتی که داشت، کاردی برآورده و بر گلوئی یکی از اطفال نهاد و من عجله کردم و او را مانع شده، طفل را از جای بلند کردم و بوسیدم و نوازش نمودم و عطار مزبور را پرسشی گرم کردم.

ضریح حضرت عباس را با خلوص و توجهی فوق‌العاده طواف کردم. فداکاری و شجاعت این بزرگوار، با وضوحی تمام در برابرم تجسم یافت و مرا زایدالوصف متأثر کرد.

بعد از ختم زیارت از در قبله خارج شدیم و در اتومبیلهایی که مهیا کرده بودند سوار گشته به بلدیّه رفتیم. حکمران و رؤسای دوایر و اعیان و اشراف در آنجا وسایل پذیرایی فراهم کرده و برای اظهار تبریک اجتماع نموده بودند.

در ضمن صرف چای و شیرینی، از رئیس بلدیّه تقاضا کردم متحدالمالی طبع نموده و از جانب من به اهالی کربلا از پذیرایی مفرط و شایانی که کرده‌اند اظهار امتنان نماید. این تقاضا را فوراً انجام دادند، ولی قدردانی که در قلب من ثبت است هزاربار مفصلتر و عمیقتر از عبارات آن اعلان است. زیرا که این قسم پذیرایی نسبت به هیچ ایرانی، حتی پادشاهان سلف، به عمل نیامده بود. بر من مسلم شد که ایرانیان مقیم بین‌النهرین، که بیشتر از اوضاع اخیر خوزستان و جریانهای سیاسی آنجا مستحضرند، بهتر از ساکنین خاک ایران قدر زحمات و قیمت این مسافرت مرا دانسته‌اند.

از بلدیّه، به قونسولخانه ایران رفتم. این محل را که خانه نسبتاً مجللی است، تزیین و آماده پذیرایی من و همراهان کرده بودند. عموم ملتزمین که عده‌شان به هشتاد نفر میرسید در همین عمارت منزل گرفتند، و در نهایت آسایش بودند. امیر اقتدار و امیر لشکر جنوب، در عمارت ملحق به قونسولخانه که متعلق به یکی از محترمین استرآبادی است، منزل گزیدند. ناهار را در اطاقی که مخصوص استراحت من ساخته بودند، صرف کردم. عصر به سالون بزرگ آمدم. شاگردان مدرسه حسینیّه در خیابان جلو عمارت صف کشیده، سرود و

خطابه ذیل را خواندند:

ای پدر عظمت‌مدار ما،

امروز ذات شوکت و جلالت سمات حضرت اشرف که به منزلت قبله آمال پانزده میلیونی ایرانی است، نه تنها مایه فخر و مباهات ما، بلکه باید به مقام ولینعمت حقیقی کلیه طبقات جامعه ایرانی شناخته شود، زیرا وجود حضرت اشرف به مثابه آفتاب جهانتابی است که پس از یک قرن از افق سعادت، جلوه نورانی خود را به عالمیان ظاهر و موطن کیخسرو و اردشیر بابکان را شعشعه پاش گردانید.

ای پدر عظمت‌مدار ما،

امروز جهانگیری دارا و عدل نوشیروان و کویک شاه عباس ماضی و رشادت و جلالت شهریار افشار، که فقط در صحایف تاریخ عرض اندام مینمود، تجدید، و بر جهانیان مدلل شد که تربیت پاک ایران که در آن واحد دارای این همه اولاد رشید است، علاوه بر آنان میتواند در این قرن بیستم برای تجدید نام شریف خود، وجود معظم حضرت اشرف سردار سپه رئیس الوزرا و وزیر جنگ و فرمانده کل قوای کشور هخامنشیان را به میدان شهود جلوگر سازد.

عجالتاً ما شاگردان مدرسه مبارکه حسینی ایرانیان که خود را از فزویان صمیمی حضرت اشرف می‌شماریم، در پیشگاه محضر باجلال سامی برای تبریک هموطنان خود به داشتن يك چنین سردار عظمت دثار حاضر شده‌ایم، و از صمیم قلب موفقیت‌های درخشان حضرت اشرف را تبریک گفته و در تحت قیة این بزرگوار ادعیه معصومانه را نثار وجود فایض الجود سامی می‌سازیم و توجهات عالیه را به این مناسبت درباره مدرسه حسینی جلب مینماییم.

پاینده باد کشور ایران.

زنده‌باد رئیس الوزرا و فرمانده کل قوای کشور ایران.

از آنها اظهار امتنان کردم.

جمعی از اعیان و اشراف و اتباع عراق آمدند. اول شب، با وجود باران شدیدی که میبارید پیاده به زیارت حرمین رفتیم. در تمام کوچه‌ها و بازار بین‌الحرمین، چراغان و تزیینات برجای بود. شام نیز در قونسولخانه صرف شد.

فردا صبح زود، چهارده اتومبیل کوچک و بزرگ تهیه شده بود. سوار شده به جانب نجف اشرف رهسپار گردیدیم.

در خارج شهر مستقیلین چادر زده بودند، و چون اهل نجف و شاگردان مدارس در آنجا انتظار داشتند، پیاده شده، به تبریک و سرود و خطابه آنها گوش دادم و اظهار امتنان نمودم.

بازار را آیین بسته، چندین گوسفند قربانی کرده بودند. مستقیماً به حرم مطهر رفتیم.

بعد از زیارت به منزلی که در خانه یکی از خدام ترتیب داده شده بود، وارد شدم. ایرانیان مقیم نجف، نهایت شادمانی ابراز داشتند. بعد از صرف ناهار به زیارت مسجد کوفه رفتیم، این مسجد از آثار قدیم و مخصوص اسلام است. در همان نظر اول که شخص بر صحن پرریگ و دیوارهای کوتاه آن می‌افکند، به یاد سادگی بدوی اسلام می‌افتد، و مخصوصاً به خاطرش می‌آید که در این مقام مبارک، چه مرد بزرگوارى به‌نماز می‌ایستاده، و در صفه‌های این مسجد چه وجود مقدسی به‌حل و عقد امور می‌پرداخته است، و در همین محراب ساده، چه دست جنایتکاری اسلام را از وجودی که عدیل کتاب و گننده در خیبر بود، محروم گذارد.

در تمام مدت، حاکم کوفه همراه بود و پذیرایی و رهنمایی میکرد. سایر نقاط طوافگاه و مناظر دیدنی کوفه را، خاصه ساحل رودخانه و جسر و غیره را مختصر تماشایی نموده و به‌نجف مراجعت کردیم. مقارن غروب مجدداً به صحن مطهر رفتیم. آقایان علمای اعلام آقای سیدابوالحسن اصفهانی، آقای عراقی، آقای فیروزآبادی، آقای نائینی و سایر اجلة مجتهدین و علما را در صحن ملاقات نمودم. بالاتفاق به حرم مطهر رفتیم. در آنجا مدتی راجع به مهام مملکتی مذاکره به عمل آمد. بسیار مشغول شدم که عقاید علمای اعلام را با نظریات خود موافق و مطابق یافتم. سپس مشغول زیارت شدم. در موقعی که با حضور قلب کامل به خواندن زیارتنامه مشغول بودم، ناگاه احساس کردم شخصی در پای ضریح به‌پای من افتاد. متوجه شده، شناختم که سردار رشید کردستانی است. قرآنی در دست گرفته و استغاثه مینماید. این شخص بعد از آنهمه یغماگری و تاخت و تاز و طرفیت با قشون و منکوب شدن و فرار به بین‌النهرین، چون خزل و والی پشتکوه را در این حالت دید، به نجف آمده و علمای اعلام را شفیع قرار داده، و در این مقام مقدس طلب عفو مینمود. هر چند قصه جنایات و غارتگریهای این شخص نیز داستانی مفصل دارد، و کمترین مجازات او اعدام است، البته درین مقام شریف بایستی بخشیده میشد. پس در حضور آقایان علما به او تذکر دادم که او را میبخشم و اگر من بعد مصدر شرارتی بشود، قطعاً خود را بر دار خواهد دید. بعد به تماشای آتاتیه و جواهر و اشیای گرانبهایی که از ایران و هند به خزانه حضرت تقدیم شده، پرداختم. قالیها و شمشیرها و قندیلهایی که در این نقطه گرد آمده است، به قول قدما، هر يك خراج مملکتی است.

تا پاسی از شب گذشته صدای ساز و سرنا در اغلب کوچه‌ها شنیده میشد. این پیشامد در نجف از وقایع برجسته و نادر به‌شمار میرفت. زیرا که وقار و ادب اهل شهر، فرسودگی مردم از گرما و بیآبی، مجاورت با قبرستانی که وسعتش از شهر هم بیشتر است و وجود علمای اعلام که کاملاً مراقب رفتار مردم هستند، و عده کثیر طلاب که جز به تحصیل، به فکر دیگر نمی‌افتند، نجف اشرف را متین‌ترین و بیصداترین شهرها ساخته است. غالباً ساعات روز در کوچه‌ها جز فریاد مردی که آب فرات می‌فروشد، و صدای خفیف پای مردمی که عبا بر سر کشیده در کمال آهستگی عبور میکنند، شنیده نمیشود.

محض ابراز احساسات، خود شهر نجف از سکوت همیشگی بیرون آمده، و غوغایی در آن برپا بود. ایرانیان به انواع و طرق مختلفه اظهار شادمانی میکردند.

هر چند لوايح مفصل نیز در تبریک ورود به‌من رسید، ولی محض اختصار و برای نمودن نمونه، مختصرترین آنها را درج میکنم:

هلاشخص وطن خواه،

«در این موقع که موکب یگانه محبوب ما ایرانیان، حضرت اشرف آقای سردار سپه که در حقیقت يك جهان جان است و از قهرمانیش بساط عدل در تمام کشور ایران گسترده شده است، قدم به این آستان ملك پاسبان علوی، که در معنی برتر است از عرش برین، گذارده‌اند، تمام ایرانیان این سامان از وضع و شریف، خاصه تجار محترم، مقدم حضرتت را محترم و مغتنم می‌شمارند و در ختام به لسان حال و مقال فریاد می‌زنند:

زنده باد محیی مملکت ایران.

پاینده باد حضرت اشرف آقای سردار سپه.»

ایرانیان مقیم نجف

در مدرسه علوی جشن باشکوهی گرفته و مرا دعوت کردند. فرط خستگی مجال نداد. دبیر اعظم را مأمور کردم که از طرف من به مدرسه رفته و اظهار امتنان نماید. او نیز نطق مبسوطی کرد. موضوع کلامش تصویر من بود که اخیراً منتشر ساخته بودند.

در این صورت، به یاد خدماتی که من به مملکت کرده‌ام، مادر وطن را رسم نموده‌اند که بر من تکیه دارد و از شمشیر من استعانت میجوید.

از قرار مسموع، حکومت بین‌النهرین امر داده بود، که این صورت را هر جا بیابند جمع‌آوری کنند و داشتن آنرا اکیداً منع نموده بود. اما ایرانیان نجف نسخه‌ای از آن را به دست آورده و در مدرسه آویخته و به این ترتیب ابراز وطن‌پرستی نموده بودند. دبیر اعظم همین تصویر ممنوع و مفهوم آن را موضوع سخن قرار داده، و مدتی برای این جمعیت پنج‌هزار نفری نطق کرده بود. برای من نقل کردند که حضار از تذکر مفاخر وطن خود، و بیانات دبیر اعظم چنان متأثر شدند که اغلب گریستن آغاز نهاده بودند. در ضمن نطق تکلیف هر ایرانی را خواه در داخل و خواه در خارج خاطر نشان کرده و ثابت کرده بود، که وطن، اولاد خود را هر جا باشند به یک نظر نگریسته و دوست دارد، و اولاد او هم هر جا هستند باید روز برای وطن کار بکنند و شب رو به سوی وطن بخوابند.

شب را بهسر آوردیم. فردا صبح عازم کربلا شدیم.

### مراجعت از نجف

سرمای راه به درجات شدیدتر از روز گذشته بود به‌حدی که تمام همراهان از حس و حرکت افتاده بودند. پسر خزل که تمام عمر را در گرمای خوزستان گذرانیده و شاید تا این وقت سرمای ندیده بود، یکمرتبه دچار سخت‌ترین سرماها شد. دیدم بالای لباسهای زیاد پشمین خود دو پوستین هم پیچیده بود. چهره‌اش سیاه شد و از شدت سرما نزدیک به زبان بستن بود. در نزدیکی کربلا، تگرگ شدیدی بارید. پسر خزل اولین باری بود که تگرگ میدید. شنیدم به‌آدم خود گفته بود مقداری جمع کند و از همراهان میبوسید آیا برفی که میگویند همین است.

اهالی کربلا مجدداً در ابراز شادمانی و مسرت بر یکدیگر سبقت می‌جستند. من خدا را شکر می‌کردم که به‌واسطه خدمات مخلصانه که به وطن خود و این مردمان نموده‌ام، در خور این تهنیتها و مسرتها شده‌ام.

خیلی میل داشتم باز هم در کربلا که به‌واسطه نهرها و جدولهای منشعبه از فرات که اعظم آنها نهر حسینیه است، و نخلستانهای بسیار که در عین غمناکی زیبا و فشنگ است توقف نمایم. اما از طرفی لازم میدانستم که زودتر به تهران مراجعت کنم، تا در جریان امور وقفه رخ ندهد. پس بار دیگر به‌زیارت رفتم و بعد از ناهار به‌طرف قطاری که مخصوص حرکت ما معین بود، حرکت نمودم.

### پنجشنبه 3 جدی

صبح حرکت کردیم. بعد از ظهر به ایستگاه بغداد وارد گشتیم. بغداد اینک پایتخت عراق است و در سنوات اخیر اهل عراق امیر فیصل را به سلطنت پذیرفتند. اکنون مشارالیه در موصل است. چون من کاملاً غیر رسمی حرکت میکنم مایلم زودتر عبور نمایم که برای ملاقات وزرا و اعیان بغداد تأخیری در مسافرت رخ ندهد.

شاگردان مدرسه ایرانیان و عده کثیری از کسبه و اصناف حاضر بودند. بعد از پیاده شدن، شاگردان خطبه ذیل را قرائت کردند:

حضرت اشرفا،

یگانه فرزند شرافتمند ایران،

ای خادم پاکدامن اسلام،

ای حافظ آب و خاک ساسان،

ای زنده کننده نام نیک نیاکان،

ای مایه افتخار و امیدواری ایرانیان،

توبالوگان مدرسه شرافت ایرانیان، با عموم برادران ایرانی هم آواز، ورود مسعود و مقدم مبارکت را گرامی دانسته، از صمیم قلب تبریکات خالصانه خود را تقدیم و خداوند را شکر گزارند که به‌زیارت آن سردار نامی موفق شده‌اند. این روز فیروز برای ایرانیان بین‌النهرین بزرگترین عید مقدسی است که سالهای سال به یادگار چنین روزی مسرور خواهند بود.

حضرت اشرفا،

ما ایرانیان به مقتضای قومیت و دیانت، در جوار عرش آثار ائمه اطهار علیهم‌الصلوة والسلام، دعاگوی فتح و فیروزیت بوده و خواهیم بود. حضرت اشرفا، ای یگانه دلیر ایرانی پاک‌نژاد و ای فرزند رشید ایران! بشارتهای مظفریت و پیشرفت و نصرتت همواره فرحبخش قلوب دعاگویان فداییت بوده و موجب سربلندی و افتخار عموم هموطنان عزیز است و نه تنها ما، بل مسلمین دنیا را روسفید نموده است. از درگاه حضرت یزدان مسألت نموده، خواهانیم که روزبه‌روز بر طول عمر و دوام شوکت و اقبال افزوده، همیشه به تأیید و نصرتش مؤید و منصورت داشته اعدایت را پیوسته ذلیل و منکوب گرداند، و نیز امیدواریم، در این موقع که از پرتو مساعی عالیه در تحت حمایت شخص حضرت اشرف، سرتاسر ایران را عدل و نعمت امن فراگرفته فارغ‌البال به‌اصلاح معایب و نواقص مملکت و ترقی معارف کوشیده، بذل توجهی به این فداییان فرموده مخصوصاً نسبت به مدارس و مؤسسات ایرانی در خارجه، بالاخص در بین‌النهرین، توجهات کامله خود را معطوف فرمایند، که برخلاف سابق، با داشتن وسائل، کارکنان آن بتوانند تمام حواس خود را صرف ترقی مدارس نموده، نتایج مطلوبه در ترویج زبان فارسی به‌دست آید.

سامره

از ایستگاه خط کربلا مستقیماً به ابتدای راه‌آهن سامره رفتم، که نزدیک شهر کاظمین است. از اینجا خط آهن آلمانها تا ولایت موصل امتداد دارد. خطی وسیع و محکم است. شب در ماشین ماندیم. صبح زود در ایستگاه سامره پیاده شدیم. این نقطه ایست که در یک فرسخی

مغرب شهر بنا شده و قرارگاه متعدد برای فرود آمدن زوار دارد، و از اینجا تا کنار شط باید به وسایل مختلفه از قبیل اتومبیل و الاغ و ارابه و غیره حرکت کرد.

بعد از زیارت حرم مطهر عسگریین (ع) و سردابی که محل غیبت حضرت قائم است در سال 264 هجری قمری، و تماشای اطراف شهر و کنار شط و تزیینات و آیین‌بندی که کرده بودند، چای در منزل یکی از آقایان علما صرف شد، و قبل از ظهر مجدداً به راه‌آهن مراجعت نمودیم.

## کاظمین

جمعه 5 جدی

عصر وارد کاظمین شدیم. بعد از زیارت و یک‌ربع توقف در منزل یکی از ایرانیان مقیم کاظمین، که مصارفی کرده و تکلفی نموده بود، و ملاقات با محترمینی که در آنجا جمع بودند، با اتومبیل به بغداد حرکت نمودم. اهالی کاظمین نیز در ابراز شادمانی و تزیینات خیلی اهتمام کرده بودند.

غروب، وارد ژنرال قونسولگری ایران در بغداد شدیم. چون مایل بودم هر چه زودتر به خاک ایران برسم، امر دادم قطاری را که مخصوص حرکت ماست حاضر کنند، که بعد از صرف شام بدون معطلی حرکت نمایم. از غروب تا سه از شب که غذایی صرف شد و حرکت کردیم، وقت به‌پذیری بعضی از محترمین و تماشای جسر و شط گذشت. بیشتر مذاکرات، تبریک ورود و تهنیت فتح بود. همه می‌گفتند ایرانیان بغداد در مدت قیام خزل سرشکسته بودند، و به واسطه اقدامات سابقه دولت و سلطنت ایران روی تکذیب شایعات خزل را در عراق نداشتند. حمد خدای را که بر عالمیان ثابت گشت که هیچ‌یک از رعایای ایران نمیتواند قسمتی از آن خاک مقدس را مال خود دانسته، و بر جان و مال مردم فرمانروایی کند، و با دول بیگانه مستقلاً عهد و پیمان ببندد.

سپس شرح مفصل از تبلیغات خزل در عراق و نزد علمای اعلام و موفق نشدن او بیان میکردند. اطراف ژنرال قونسولگری ایران را آیین بسته بودند. این خیابان که محل قونسولخانه است، ظاهراً بهترین معابر بغداد میباشد. همراهان از سایر خیابانها شکایت و مذمت میکردند.

ایرانیان مقیم بغداد به دیدن آمدند، پذیرفتم. آقا سید عبدالحسین (حجت) با یکی از پسران والی پشتکوه در بغداد منتظر ما بود. در این شب نزد من آمده و شفاعت کرده، تأمین برای والی خواست. توسط او مراسله‌ای به والی فرستادم و اطاعت او را پذیرفتم.

سردار رشید کردستانی که در نجف اشرف عفو شده بود، اجازه خواست که به ایران بازگردد. او را رخصت دادم، ولی به آن شرط که از غارتگری و شرارت دست برداشته مطیع و منقاد باشد، و مجدداً به او خاطر نشان کردم که اگر تجدید شرارت کند کمترین مجازاتش اعدام خواهد بود.

چون کاملاً غیررسمی حرکت میکردم، هیچ یک از سیاستمداران بین‌النهرین را ملاقات ننمودم. یکی از آقایان وزرای عراق را هم که تقاضا کرده بود از من دیدن کند، نپذیرفتم. خود امیرفیصل نیز در این موقع به‌موصول رفته بود که راجع به الحاق آن ولایت به بین‌النهرین تبلیغاتی نموده و اهالی را با خود همدستان نماید.

شب را تمام به حرکت گذرانیدم. از مناظر میان بغداد و سرحد، جز شهرهای یعقوبه (یعقوبیه) و شهربان و قزل رباط و خانقین، که ترن در کنار آنها مختصر توقیفی میکند، سایر نقاطش صحرایی است مسطح و بی‌تغییر، چیزی نوشته نمیشود.

شنبه 6 جدی

صبح به خانقین رسیده بودیم. فوراً امر دادم اتومبیلها را از ترن باز کرده راه ببندازند، اما شدت سرما به حدی بود که اتومبیلها مشتعل نمیگشتند شوفاژها مدتی مشغول این کار بی‌حاصل شدند. من چون عجله داشتم که زودتر قدم به خاک ایران گذارم، گفتم بروند اتومبیل کرایه‌ای تهیه کنند. اما هیچ ماشینی قادر به حرکت نبود. ناچار درشکه کرایه‌ای یافته و با یک نفر پیشخدمت راه را پیش گرفته همراهان را به جای گذاردم.

در سرحد به قشله رسیدیم. این برجهایی است که عثمانیها در فاصله‌های مختلف به‌طول سرحد ساخته بودند. از حدود پشتکوه تا ثغور کردستان هشت برج برپای است. اهالی این نقاط آنها را قله رومی نیز میگویند.

در این وقت مأمورین گمرک عراق در قشله بودند. چون درشکه ما نزدیک شد، پیش آمده و تذکره خواستند. اما تذکره همراه نداشتیم. آنها هم چون نمیشناختند به سختی و ابرام افزوده ما را از رفتن مانع گشتند. من هم شناسایی ندادم و به‌موجب تقاضای آنها به گمرکخانه رفته، نشستم و پیشخدمت را با درشکه بازگردانیدم که به خانقین رفته تذکره را از رئیس کابینه گرفته بیاورد.

مدتی طول کشید تا درشکه بازگشت و تذکره به دست مأمورین رسید. بعد از خواندن، چون مرا شناختند، فوق‌العاده اظهار معذرت کردند و گفتند تکلیف و وظیفه ما این بود و گناهی نداریم. من هم ابراز رضایت کرده و تصدیق نمودم که مطابق وظیفه خودشان رفتار نموده‌اند و بر آنها بحثی نیست، بلکه مستوجب تحسین هستند.

همراهان در این وقت رسیدند و از قشله حرکت کردیم. بعد از یک‌ربع ساعت طی طریق، به‌مقدمه قشون سرحدی رسیدیم که برای استقبال به آخر خاک ایران آمده بودند، و از شنیدن خبرتوقف من در گمرکخانه به‌هیجان آمده و در صدد تجاوز از سرحد افتاده بودند. خوشبختانه، زودتر مانع رفع گردید و الا از تجاوز آنها ممکن بود اسباب زحمت فراهم شود.

## خاک ایران

جبال برف‌آلود ایران مدتی بود که نمایش داشت، و افق بی‌تغییر عراق را چون دیواری جلیل و مزین به آسمان مربوط میساخت، اما درشکه در رسانیدن ما به خاک وطن، مثل این بود که تعللی دارد یا شدت شوق، حرکت او را در چشم من کند و تعلق‌آمیز جلومگر



می‌ساخت. مدتی هم که در گمرکخانه تلف شد بیشتر آتش اشتیاق مرا شعلهور گردانید. عاقبت به خاک ایران رسیدیم. چنان شور و سروری در من ایجاد گردید که بیاختیار از درشکه فرود آمده بر خاک افتادم و بر زمین بوسه دادم. در هیچ واقعه این قدر رقت نکرده بودم. خاک این سرزمین مقدس، گویی توتیایی بود که چشم انتظار کشیده ما را، روشنی بخشید. تمام همراهان در این اظهار شادمانی با من شریک بودند. به آنها گفتم که شخص هر قدر در خاک خارج میماند و وطنش را بیشتر دوست دارد، و پس از مدتی توقف در ملک بیگانه، چنان حالی در خود میبیند که ساعتی سکوت در زیر آسمان وطن خود را بر سلطنت دنیا ترجیح میدهد. از حب وطن راسخ‌تر، هیچ ریشه‌ی محبتی در قلب انسان فرو نرفته است. فرزند و اقوام و تمام چیزهای عزیز را در راه وطن فداکردن، از ساده‌ترین و طبیعتی‌ترین کارهای بشری است. اشخاصی که اقامت در خارجه را بر وطن خود ترجیح میدهند، و به لطایف‌الحیل و وسایل مختلفه خود را به دامن اراضی بیگانه میاندازند، نمیدانم به چه وسیله ریشه این محبت را از دل خود میکنند؟ در نظر من ترجیح اقامت در خارجه بر سکونت در وطن، یک نوع خیانت و وطن‌فروشی است، که چون در عرف خلایق، سیاست و تنبیهی ندارد معاف مانده است، و الا در خور هر سیاست و ملامتی است. در شهرهای خارجه شاید نعمت و راحتی، بیش از ایران است، اما به مرد و وطنخواه، اگر بهشت خارجی را وعده بدهند نباید دل از مهرخاک خود بردارد.

بعبه از این نسیم سرد و برنده که از کوهسار ایران به دشت عراق میگذرد! بعبه از این اتلال و تپه و ماهورهای پراکنده که مرتع عشایر ایران را در سینه و دامان خود نشو و نما میدهند! بعبه از این رود حلوان «الوند»، که دره‌های «قصر شیرین» و «قلعه سبزی» را میبوسد! فی‌الحقیقه هر چیز کوچک و بیهیمیتی که در موقع عادی ابدأ نظر را جلب نمیکند، این هنگام چنان در برابرم چهره‌نمایی مینمود که مثل عزیزترین یادگارها همواره در نظرم مجسم خواهد ماند. در عراق نهایت پذیرایی از جانب ایرانیان و دولت بین‌النهرین به عمل آمد، و زیارت اماکن متبرکه مرا خورسند و کامیاب ساخت. اما در تمام مدت توقف، مثل این بود که در قفس محبوسم. گمرکخانه سرحد، درست نمونه محبس بزرگ صحرای بین‌النهرین بود. اکنون خاک فرحبخش پرافتخار ایران به روی من میخندد. خانه خودم و همراهانم بر رویم گشاده است. با خودگفتم:

خدا عمر بدهد که این وطن جذاب و عزیز را به قدری آباد کنم، که حتی خائنان راحت‌طلب سست عنصر عیاش هم آن را ترک نگویند و خارجه را بر آن ترجیح ندهند.

امیر لشکر غرب و حاکم کرمانشاهان به استقبال آمده بودند. احوالپرسی کردم و به طرف قصر شیرین راندم. راه در چین و شکنج دامنه کوه «آق‌داغ»، که تپه‌های بلندی است در میان ایران و بین‌النهرین، به «قصر شیرین» می‌رود. از «قلعه سبزی» که ده کوچکی است، تا قصبه «قصر شیرین» دو فرسخ‌نیم راه است. هوا به درجه‌ای سرد بود که مزیدی بر آن متصور نیست. برف در خیلی نقاط زمین دیده میشد و مجدداً شروع به باریدن کرد. در صورتیکه این نواحی گرمسیر است، چنین برودتی را از عجایب باید شمرد. سیاه‌چادرهای بسیار از ایل سنجایی که این نواحی جزء مراتع آنهاست، دیده شد. زندگی ساده و اشتغالشان به تربیت گوسفند و سایر حیوانات، مدتی نظر ما را جلب کرد.

شب را در «قصر شیرین» بیتوته کردیم و صبح قبل از طلوع، امر دادم اتومبیلها را گرم کرده به راه بیندازند. از «سرپل زهاب» و «سرخه دژ» و «سه پل» گذشتیم و به «کردند» رسیدیم. از صنایع مهمه «کردند» آهنگری است، که به آن ظرافت و اتقان در سایر نقاط ایران کمتر یافت میشود. علاوه بر آلات و ادوات کوچک که مایحتاج منازل است، اسلحه نیز ساخته میشود. نمونه تفنگهای طرز قدیم و سیستم جدید را سابقاً دیده‌ام. به امیر لشکر امر دادم از استادان کردنی تشویق نماید که در تکمیل کار خود بکوشند. شب را در کردند ماندیم.

## کرمانشاه

### دوشنبه 8 جدی

صبح قصبه قشنگ «کردند» را ترک گفته، وارد جاده شدید و به قصد کرمانشاه حرکت کردیم. شهر کرمانشاه را آیین بسته بودند. اهالی، زایدالوصف ابراز شادمانی میکردند. چراغان بسیار مفصل در تمام شوارع و میدان توپخانه و ادارات دولتی شده بود.

در این شب، تلگرافات بسیار از بعضی اعیان و وکلای تهران رسید، که تقاضا داشتند تا کرمانشاه به استقبال بیایند. ولی نظر به اینکه من خیال توقف نداشتم و هوا نیز بسیار سرد بود اجازه ندادم. نظر به اینکه کرمانشاه عشایر شجاع و گاهی سرکش دارد و به سرحد خاک کردستان و کرمانشاه نزدیک است، در نظر دارم که مرکز قشون غرب را از همدان به این شهر انتقال دهم.

### سه‌شنبه 9 جدی

صبح کرمانشاه را به قصد همدان ترک گفتیم. سر راه از آثار تاریخی «ببستون» و «طاق بستان» دیدار کردیم و پس از عبور از «خمسه» و «کنگاور» و پشت سر گذاشتن گردنه سخت «اسداباد» وارد شهر همدان شدیم. در این شهر احساسات مردم به درجه‌ای رسیده بود که آن را وجد و جذبه عمومی باید نام نهاد. مسافتی بعید به شهر مانده، طاقهای نصرت زده بودند. در یکی از عمارات خارج شهر، وجوه مردم همدان از تجار و علما و اعیان اجتماع داشتند. برای دلجویی از مردم پیاده شدم. میرزا اسمعیل نوبری نطقی مبسوط ایراد نمود، که چون مربوط به خدمات خارق العاده من در ایران است، وارد جزئیات آن نمیشوم. این نطق خیلی جالب توجه و پسندیده بود، زیرا که دیدم از تملق و گزافه‌گویی عاری و به ذکر حقایق مختص است. انجمن خیریه همدان یک قطعه قالی که دختران یتیم بافته بودند، به عنوان تقدیمی فتح، آوردند. از آنجا به شهر آمدیم، کوچه‌ها را به قدری چراغ آویخته بودند که شب، روز مینمود. در همدان تلگرافهایی از اغلب طبقات و حکمران نظامی مرکز رسید، که تقاضا نموده بودند ساعت ورود به تهران را در موقع روز

قرار بدهم، زیرا که اهالی شهر را آیین بسته‌اند و تقاضا دارند که زحمتشان به هدر نرود. به واسطه تکذّر مفرطی که از اخلاق بعضیها داشتیم، میخواستیم بیخبر و شبانه وارد شوم. زیرا که با وجود انجام کار مهم خوزستان، ابداً میل خودنمایی نداشتیم و راضی نبودم که مردم متحمل ضرری بشوند. پس به هیأت وزرا و حاکم نظامی جواب دادم که شب وارد خواهم شد. کسی حق آیین بستن و زحمت کشیدن ندارد. معلوم شد در عموم طبقات یأس تولید گشته، و به تمام همراهان جداگانه تلگراف کرده و آنها را شفیع قرار داده بودند، که مرا از این تصمیم منصرف سازند، و تذکر داده بودند که اهالی زحمت و مخارج را تحمل نموده‌اند، و چنین جشن و آیین‌بندی در تاریخ تهران بیسابقه است. مردم ناامید میشوند، هر طور است باید ورود در روز قرار داده شود. به واسطه ابرام همراهان و تلگرافهای پدیدری تهران، تقریباً مجبور شدم که درخواست آنها را بپذیرم. پس وقت را روز قرار داده، و به آنها جوابی بر طبق انتظار مخابره کردم.

## قزوین

از همدان به قزوین راه دو مرحله دارد. یکی از همدان به گردنه «آوج»، دیگر از گردنه به قزوین. در قریه «رزان» که واقع است در ابتدای گردنه، توقفی شد. سپس بالا رفتیم. در «سلطان‌بلاغ» که درست در مرتفع‌ترین نقاط راه است پیاده شدیم، و ناهار صرف کردیم. از آنجا سرازیر شده، پس از پیچ‌وخم بسیار وارد صحرای قزوین گردیدیم. حوالی غروب به این شهر رسیدیم. تزیینات و آیین‌بندی قزوین از شهرهای سابق کمتر نبود. شب برهان‌الدوله حاکم، از همراهان من پذیرایی خیلی گرمی نمود. اینجا را در حقیقت دروازه تهران پنداشتیم، زیرا که عده کثیری از همه طبقات به استقبال آمده بودند. دیدار اشخاصی که چند ماه آنها را ندیده بودم تأثیر خوشیکرد. نسبت به همه مهربانی نمودم. حاج شیخ عبدالنبی که از مجتهدین فاضل تهران است، به خیال اینکه بعد از توطئه آخوندها بر ضد جمهوریت و برخلاف من، و پس از اقدامات شرم‌آوری که غالب آقایان از راه منفعت‌طلبی، یا از فرط بیفکری و بیمغزی مرتکب شده بودند، مبادا هنگام ورود به تهران، درصدد تدمیر و تنبیه آنها برآیم، تلگرافی به من نموده و خواهش کرده بود، که نسبت به علمای تهران طریق موافقت پیموده، ملاحظت خود را دریغ ندارم، و در ورود به مرکز، که علما دیدن خواهند آمد، ایشان را بپذیرم. من که به سبکسری و نفع‌خواهی این طایفه از قدیم و جدید آشنایی کامل دارم، و همیشه نسبت به اقدامات آنها بیاعتنا بوده‌ام، این‌بار دعوت شیخ را که شخصی بیغرض بود و لیاقت داشت که لفظ روحانی در حقیقت اطلاق گردد پذیرفته، و تلگراف مساعد مخابره کردم. این جواب مکمل ایدال آنها شد. تصور نمیکردند با وجود آن مشکلات که تولید کرده بودند، باز من مدارا کنم. در قزوین خوش گذشت. فیالواقع به منزل رسیده بودیم. فتح نمایان و خدمت کامل انجام گرفته و خستگی سفر بر طرف میشد، و به تهران که تنها جای قابل توقف و سکونت ایران است نزدیک گردیده بودیم. امرای لشکر و صاحبمنصبان و مردمان با اهمیت تهران عموماً به قزوین آمده بودند.

در سنوات اخیر، قزوین در معرض تطاول و قشون‌کشی روسها واقع بود. تقریباً هر سال عده‌ای وارد و خارج میشدند. در تابستان 1327 روسها عده‌ای قشون وارد قزوین کردند. در بهار 1329 هزار نفر از این عده را مراجعت دادند. اما در پاییز همان سال دو هزار و پانصد نفر به این شهر آوردند، که مجری التیماتوم باشند. نصف این عده در بهار 1330 مراجعت داده شد و سال بعد 1625 نفر دیگر به آن اضافه گردید. تا موقع انقلاب روسیه، قشون روس کمابیش در قزوین بودند و این شهر را مرکز اقدامات جنگی خود میساختند. هنگام انقلاب، از ایران رفتند. مدتی هم قشون انگلیس در این شهر اقامت داشت. قزوین نقطه نظامی مهمی است، زیرا که بر خطوط تهران و همدان و رشت و زنجان و آذربایجان مسلط است و راه مهم منجیل را تهدید میکند.

## عزیمت به تهران

### پنجشنبه 11 جدی

صبح در میان صدها اتومبیل به‌جانب مرکز رهسپار گردیدیم. هر قدر به تهران نزدیکتر میشدیم، بر عده اتومبیلها افزوده میگشت. در حوالی کرج به قذری اتومبیل زیاد شده بود که عبور و مرور اشکال داشت. هر طرف تا نظر کار میکرد از این مراکب بیجان پوشیده بود. واقعاً جای تعجب است که این اتومبیلها با وجود نداشتن شوfer ماهر، کمترین تصادمی نمیکردند، و حادثه‌ای رخ نداد. در آسمان کرج ایروپلانهای نظامی نمایان شده، و تا ورود به تهران علیالاقصا دستهای گل و اوراق رنگین و یادداشتهای شوق بر سر مسافرین پراکنده میکردند. گاهی صفحه زمین از کثرت صفحات ملون به‌رنگهای مختلف جلوه میکرد. طیارات، نمایشهای غریب میدادند. در هوا، کیبوتروار معلق میزدند و در سطح جاده به ارتفاع قلیلی پرواز میکردند. به این ترتیب از دروازه حضرت عبدالعظیم، بر حسب تقاضای اهالی، وارد تهران شدیم. با اینکه خط سیر من بایستی از دروازه باغشاه باشد، دورترین مدخلهای شهر را اختیار کردیم، تا از زحمات مردم قدردانی شده باشد. تهران به کلی منقلب بود. آیین‌بندی و تزیینات شهر نظیری نداشت. در هیچ‌جا و در هیچ‌وقت چنین جشن و پذیرایی ندیده و نشنیده بودم. اهالی به قذری ابراز شادمانی و شغف میکردند، که هر خادم مأیوس را به خدمات خود امیدوار و در تعقیب اقدامات خویش تشویق مینمود. هیچ چیز به قدر قدردانی و حقشناسی، مهیج و محرک نیست. انسان هر قدر قصدش خالص و نیتش لله یا للوطن باشد، باز منتظر است، بینندگان و شنوندگان قیمت زحماتش را بدانند. قدرشناسان نیز، هر قدر بیناتر و آگاهتر باشند، اظهاراتشان گرانیهاتر و مؤثرتر خواهد بود. از این روی، احساسات و نمایشهای اهالی تهران، بیش از هر چیز مرا مسرور ساخت و از خدمات و مشقات خود خشنود گردانید.

امر دادم، اتومبیل را در نهایت آهستگی حرکت بدهند، تا به دقت، نمایش احساسات مردم را مشاهده کرده و اظهار امتنان نمایم. از خیابان چراغ‌برق وارد میدان سپه گردیدیم. گارد پهلوی و سایر قسمتهای مرکز که در طول خیابانها و ساحت میدان صف بسته بودند، منظره جالب توجهی داشت.

در میدان سپه ازدحام فوق العاده بود. حرکت ابدأ مقذور و میسر نمیشد، از اتومبیل پیاده و بر اسب سوار گردیدیم. این هنگام، مهمه مبهمی در میان مردم پیدا شد. هر چند درست مفهوم نمیگشت ولی بعد از پرسش معلوم گردید، که طبقات منور الفکر تهران به پاداش فتح خوزستان و سایر خدمات من، و برای جبران مذلت صدوپنجاه سال سلطه قاجاریه، عهد کرده اند که چون من به میدان سپه رسیدم اتومبیل را به دوش کشیده، یکسر به عمارات سلطنتی ببرند، و همان روز تاج و تخت را به من تفویض کنند. این اقدام را که ناشی از احساسات طوفانی ملت بود غیر معقول دیده، امر قطعی دادم که هر کس به چنین کاری مبادرت کند، به تنبیه و سیاست سخت دچار خواهد شد. بعد از این فرمان، مهمه مردم به تدریج خاموش گردید و کم کم آهنگ ناامیدی و حرمان به خود گرفت.

مجدداً متوجه آیین بندی میدان سپه شدم که نسبت به باقی قسمتهای شهر امتیاز داشت. در اینجا مقتضی است از سرتیپ مرتضیخان حاکم شهر تهران و فرمانده لشکر مرکز اظهار قدرشناسی کنم. این جوان از بدو ورود به خدمت نظام، مستقیماً زیر دست من کار کرده و در هر مورد ابراز لیاقت و اهلیت نموده، خدمات مرجوعه را با کمال سرعت انجام داده است. در ایام غیبت من، هم انتظامات قشونی را بروفق انتظار ایفا کرده، و هم امور سیاسی و مدنی شهر را مراقبت و اداره نموده و کاملاً رضایت خاطر مرا جلب کرده است.

سر هنگ محمدخان رئیس نظمی نیز، که از صاحبمنصبان صمیمی است، علاوه بر خدمات سابقه خود، در مدت غیبت من اوضاع را کاملاً تحت نظر گرفته و هیچ قسم مراقبت و مواظبتی را فروگذار ننموده است.

سر هنگ کریم آقا بوذرجمهر، کفیل بلدی، نیز در مدت کفالت خود ابراز کمال لیاقت کرده و در ترفیه حال مردم و تسطیح و تعمیر خیابانها و حفظ میزان ارزاق و سایر امور مهمه بلدی سعی بلیغ نموده است. از خدمات او جزئاً و کلاً رضایت دارم. بعد از ورود به منزل حکم ذیل را به عموم صاحبمنصبان ابلاغ کردم:

«به یمن تأییدات حضرت باری تعالی، با اراده تزلزل ناپذیری که برای عظمت مملکت و مرکزیت دولت، از اولین روز، مرکوز ذهن من است، در این موقع که قدرت و سلطه دولت را در صفحات جنوب مستقر و به مرکز مراجعت نمودم، لازم میدانم مراتب رضایت تام و خورسندی خاطر خود را، از فدارکاری و صمیمیت مافوق انتظاری که از طرف صاحبمنصبان و افراد قشون ابراز گردیده اظهار، و پایداری و استقامت آنان را در انجام خدمات مهم دیگری که در راه اهبت و استقلال وطن مقدس به عهده گرفته اند خواستار شوم.»

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، سردار سپه - رضا

تهران مورخه 11 جدی 1303

خاتمه

پس از ورود به تهران و فراغت از کار خوزستان، نغمه دیگری آغاز شد. فراکسیون اقلیت بدون هیچ شرم و خجالتی بنا بر دستور محرمانه شاه، تبلیغات شدیدی در میان تراکمه کرده و آنها را بر علیه دولت برانگیختند. ناگاه راه خراسان مغشوش شد، و عده کثیری زوآر گرفتار اشرار ترکمن گردیدند، که دارایی آنها را به غارت برده و سپس به دهات و قصبات اطراف راه، دستدرازی کردند. راه مشهد مسدود شد و پستهای نظامی مورد هجوم و حمله قرار گرفتند. از استماع این اخبار واقعاً متأثر گردیدیم، زیرا معلوم شد سیاست خارجی و داخلی در مقابل کارهایی که از من دیده میشود تا هیچ حدی متوقف نبوده، به هر شکل و هر وسیله هست در اختلال اوضاع میکوشند. در این وقت بعضی از تلگرافهای رمزی که قبل از سفر خوزستان، از طرف ولیعهد به شاه مخابره میشد، و جوابهایی که میرسید به دست من افتاد. این اسناد که دلالت بر پستی طبع و خفت عقل و اراده این بازماندگان دودمان قاجار دارد، عیناً در این یادداشت ثبت میشود، تا تاریخ تاریک نماند.

تلگراف ولیعهد به شاه

به تاریخ 16 اسد (17 اوت)

از تهران به اویان هتل رویال

به شاه ایران

«حتماً به دولت فرانسه بگوئید و همچنین در لندن، که قونسول امریکا را سربازها به دستور صاحبمنصبان کشتند، و نه توده ملت تهران، شما خودتان میدانید که محرك واقعه کیست. (آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.) اوضاع روزبهروز سختتر میشود. از يك طرف ترس حکومت نظامی، تبعید و توقیف، و از طرف دیگر، دادن پول و اقداماتی که در بازار و بین علما به عمل میآید، زمینه را برای دشمن خیلی مساعد میکند. او هم به مجلس فشار سختی میآورد، و از این فقره، باید شما دول اروپا را مستحضر بدارید که عدم اعتبار قوانین و اقداماتی را که او به عمل میآورد به خوبی بدانند. این اقدام، مخصوصاً لازم است، برای اینکه اقدامات راجع به چهار ایالت و استقرار، عقیم بماند. اگر اقدامات فوری به عمل نیاید و شدیدترین مراقبت منظور نشود و اگر از لندن فشار وارد نیاید، اوضاع به کلی خراب خواهد شد. عقیده نصرت الدوله و مستوفیالممالک و آن وزیر سابق که شما بدان اشاره کردید، که تمام آنها برای من مجذانه کار میکنند، این است. بهطوری که عرض شده بود، شما فوراً توسط تلگراف، اولاً سیهزار تومان و بعد بیست هزار تومان دیگر، برات نمائید. بیپول، اقداماتمان در مقابل و سائلی که در دست دشمن است، هیچ فایده ندارد. نصرت الدوله، عجاله بهموسستانمان يك مبلغ مختصری داده است. اما شما میدانید که در چنین کارها، منت کشیدن خوب نیست. به علاوه تحکیم روابط با آن وزیر سابق همچنین، پول

لازم دارد. عجله ما پافشاری میکنیم و اقدامات لازمه به عمل میآوریم، اما لازم است که شما آنجا خارجیها را، و مخصوصاً امریکاییها و انگلیسیها را، متقاعد بکنید که تمام این قضیه، نتیجه تحریک است از طرف همین شخص، برای بهدست آوردن بهانه، و برای ظلم نمودن به اشخاص صالح و صادق و اشخاصی که نسبت به اعلیحضرت صمیمی هستند. شما باید بگویید به خارجیها، تا وقتی حکومت که مورد تنفر عامه گردیده است، ساقط نشود، برای سیاست امریکاییها و انگلیسیها هیچ ضمانتی در میان نخواهد بود. نتیجه مذاکرات مفصل اخیر با نصرتالدوله و آدم آن وزیر سابق این است که اگر من و مدرس پولی دریافت نکنیم، زمینه برای ماها بدتر خواهد بود، از آنچه در ماه حمل بوده. بهطوریکه عرض شد مبلغ مختصر فایده ندارد، مبلغ کثیر بفرستید. به عقیده مدرس، آخرین وسیله برای ماها تحصن در شاهزاده عبدالعظیم است. پول خیلی لازم است. روابط جنوبی با این شخص غیرروشن شده است. ما اینجا مشغول عملیاتی هستیم که آنها خیلی خطرناک هستند. در صورت پیشرفت، ماها را و مملکت را، به کلی از دست این شخص مهیب خلاص خواهد کرد. شما را به خدا به پاریس مراجعت کنید و با جناب آقا مذاکره نمایید. من و نصرتالدوله، ادامه مذاکرات پارساله اعزاز السلطنه با لرن را، خیلیلازم میدانیم. مطابق نصایح تمام دوستان اینجایی ما، باید زودتر صالح را به انگلستان بفرستید، که آنجا لرن را به طرف خود جلب بکند، بر طبق قراری که مابین ما، سابق گذشته شد، هر چه بخواهند و عده بدهید. بعد تمام آن را به موقع اجرا میگذاریم. در هر صورت روابط با او را محکم بکنید، برای اینکه از لندن به اینجا اشاره‌ای داده شود، و آن اشاره متضمن آن خواهد بود که بتوانیم به کلی، کار آن شخص را تمام بکنیم.

من موافقم که در چنین کارها نباید پابند قانون بشویم. والله اگر شما عمل نکنید، ماها به کلی از این سیاست تلف میشویم. ماها را غارت میکنند و میکشند، جان من به لب آمده است. مزاج و روح خسته، و من معالجه میکنم. خواهش میکنم ماشین برای نوشتن بخرید، زیرا متنهای تلگراف همیشه با اغلاط میرسد. مستوفیالممالک خواهش میکند که توسط من اتومبیل فیات برای او فرستاده شود. فوراً اجازه بدهید بهمن، این اتومبیل را از طرف اعلیحضرت، ولی به عنوان اینکه از طرف اعزاز السلطنه است، به او بدهم. منتظر اجازه هستم. اگر خدا بخواهد، من هم بعد از ترتیب دادن به کارها و برداشتن این شخص ملعون، خواهش خواهم کرد که برای من هم، با خود یک اتومبیل بیاورید».

محمدحسن ولیعهد

تلگراف به شاه

از تهران به پاریس

به شاه ایران

7 اوت 16 اسد

هتل ماژستیک

«توسط صاحب اختیار جواب تلگراف طبقات را بفرمایید، با وعده‌ای که بعد از رفع کسالت، مراجعت میکنید، و همچنین اظهار مهربانی بفرمایید.

راجع به سالارالدوله من با خود رضاخان مذاکره کردم و او را متقاعد ساختم، که خودش به سالارالدوله تلگراف کند، که او با همراهی اعلیحضرت برگردد. تمام دوستانمان مفید میدانند که سالارالدوله و ناصرالملک و وثوقالدوله و قوام السلطنه و سیدضیاءالدین، قبل از اعلیحضرت مراجعت کنند، و بیایند به جای نزدیک، برای اینکه در موقع لازمی بتوانند بیایند و وظیفه خود را در پیشگاه اعلیحضرت و تمام خانواده ما اجرا بکنند».

محمد حسن ولیعهد

جواب

از اویان به تهران

به تاریخ 4 سنبله 27 اوت

«عملیات شما را میپسندم. در روزنامه‌ها خواندم، امریکا در نظر دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید.

از این فقره استفاده بکنید و یک نفر را پیش سفیر آمریکا بفرستید و باو بگویید، که اگر در دولت و در قشون ترتیب دیگری بود، چنین قضیه‌ای هیچ رخ نمیداد. خودشان میدانند چه باید کرد.

اخیراً مستقیماً با انگلیسیها مذاکره کردم. تصور نمیکنم که الان از طرف آنها کمک زیادی نسبت به ما بر ضد آن طرف داده شود. با این همه باز به مذاکرات ادامه خواهیم داد.

مذاکرات مستقیم با امریکاییها را در اینجا، اگر چه خیلی مهم میدانم، باز مشکل است، حکماً راجع به این مسأله با سفارت در تهران مذاکره بکنید. در هر صورت اگر باز لازم باشد شاید من هم بتوانم به این کار ترتیبی بدهم. اتومبیل را بدهید (اینجا چهار کلمه است که در تلگراف کشف نشده) نه از طرف (اینجا هم شش کلمه کشف نشده) حرکت میکنم به پاریس.

یک مبلغ اعانه میفرستم کار بکنید».

امضاء: غلام

از تهران به اویان

به شاه ایران

28 اوت 6 سنبله

نمره 924

«الحمد لله كسالت من رفع شده است. مطابق خط مشی که در زو خورد با رضاخان اتخاذ شده است، يك نفر را پیش سفیر امریکا فرستادم، و نظر به منافع عمومی و صلاح عمومی خواهش کردم که پافشاری بکند و به محرك تمکین نکند. امر کردم که به همراهی شارژدافر انگلیس در تقاضاهای تحمل ناپذیر اصراری بشود، و مخصوصاً قشون را که برای همه کس تهدید است، متهم بکنند. سفیر امریک جواب را به تأخیر میاندازد ولی شارژدافر اطلاع میدهد که جواب دولت امریک همیشه ملین است، و صحبت قطع روابط هیچ در میان نیست و بر ضد اینکه قطع روابط بشود، مخصوصاً این سفیر ملعون کار میکند.

مدرّس و عده‌های خود را اجرا میکند، و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد کار بکند، و از دولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاحی کرد. مدیران روزنامه‌های اقلیت پرست خود را شروع کردند، و در مجلس متحصّن شدند. دوستانمان نصیحت میکنند که اقلیت در صورت عدم پیشرفت کار استیضاح، از آنها پیروی بکنند و در یکی از سفارتخانه‌ها متحصّن بشوند.

علیحضرت مخفیانه و فوراً باید اقداماتی به عمل بیاورید که سفارت فرانسه، در صورت لزوم، آنها را قبول نماید و بدون این اقدام، سفیر فرانسه مثل این است که پیروی نماید از روس‌ها.

سعی بکنید به سفارت دستورات لازمه داده شود. برای مخارج اینجا پولی به دست می‌آوریم برای اینکه بتوانیم در سفارت سفره سبز را بگستریم.

این کار باید به کلی مخفی باشد.»

محمد حسن

از تهران به پاریس

تاریخ 8 سپتامبر 16 سنبله

ماژستیک به شاه ایران

«علت عدم فعالیت نه این است که من و دوستانمان هیچ کار نمیکنیم. بر عکس قبل از رفتن او به (بم) اطلاعی داده شد، که مقصود او انجام نگیرد. ولی اگر کارها طوری است که من عرض کردم، ما تقصیر نداریم، زیرا که وسایل برای جلب مردم نداریم. در صورتیکه دشمن پولهای هنگفتی خرج میکند، به این جهت نصایح ما نتیجه نمیدهد، و کار بجایی رسیده است که حتی طرفداران سابق مدرّس، که دشمن، آنها را در نتیجه نرسیدن پول به مدرّس به طرف خود جلب کرده است، در موقع حرکت دشمن از مجلس، زنده باد میگفتند و نمایش محبت‌آمیزی نسبت به او دادند، و مدرّس و حایری زاده و کازرونی را در خیابان کتک زدند.

(بیچاره مدرّس از ترس اینکه مبادا باز او را کتک بزنند با درشکه حرکت میکند. همچنین مراجعت شما حالا خوب نیست. اگر چه این شخص ریاکار بعضی و عده‌ها میدهد اما به حرف او نمیتوان اعتماد نمود.)

حالیه رضاخان برای سان دیدن راهزنان خود به (بم) حرکت کرده و دوستان میگویند که اگر وسایلی در دست بود، حالا بهترین موقعی بود برای تمام کردن آن شخص.

(در اینجا ولیعهد شکایت از خستگی میکند. اولاً راجع به بدی حاصل املاک علیحضرت، و ثانیاً از نداشتن پول.) حتی مبلغ پنج هزار تومان که علیحضرت حواله فرمودید، و مطابق قراری که مابین ما بود به توسط مدرّس به اشخاص توقیف شده (از بابت قتل فونسل) پرداخته شد، که آن مبلغ باید به مدرّس مسترد شود، اما تا حالا به او استرداد نشده و فقط به این جهت من نمیتوانم حکم

علیحضرت را در مساعدت به همه، مخصوصاً به خانواده آن اشخاص که علناً بر ضد دشمن ما کار میکنند، اجرا نمایم. عقیده من همین است که باید به خانواده اشخاص توقیف شده و تبعید شده مساعدتهای زیادی بشود. برای اینکه در زو خورد خستگی ناپذیر با دشمن تقویت شده باشند. شمالیها گویا از تغییرات در هیأت دولت ناراضی هستند. مطابق دستورات علیحضرت، سعی خواهیم کرد که از این فقره استفاده بنمایم (يك کلمه کشف نشده) اظهار داشت که بصیرالدوله با سردار سپه نهایت نزدیکی را دارد و الله اعلم بالصواب.»

محمد حسن

از تهران به پاریس

به شاه ایران

به تاریخ 20 اکتبر 28 میزان

نمره 6

«دستخط مقدّس دریافت شد. دستورات علیحضرت مجرا گردید. دادن جواب به شیخ خیلی مشکل است. بهتر است قدری خاموش باشیم. اما برای اینکه او مأیوس نشود لازم است فوراً به وسیله حاجی مشیر یا شخص دیگر من غیر مستقیم او را امیدوار ساخت، و او را با اظهار مهربانی علیحضرت قوی ساخت. راجع به سالارالدوله، شما چیزی نفرمودید، اما آنچه راجع است به ظهیرالاسلام باید به او چیزی از آن عشری که امیر (يك کلمه کشف نشده) جمع کرده داده شود، والا اشکالاتی متصور خواهد بود. (گرچه موشها را برای عبادت نمیگیرند بلکه برای شکم خودش است.)

آنچه راجع است به مرتضی قلیخان خیلی لازم است. دوستان خیلی اصرار میکنند عباس میرزای مدیر روزنامه سیاست (يك کلمه کشف نشده) و قانون، که خیلی خوب کار میکرد و زودزود، نه بدون گرفتن نتیجه، پیش آن شخص، که شما بدان اشاره نمودید، میآمد و از او اطلاعات خوب و کاملی راجع به رفتار دشمن میگرفت، به اروپا حرکت کرده است. در موقع پذیرایی از او نهایت مهربانی را نسبت به او مبذول فرمایید. از مبلغ هزار تومان، بابت پنج هزار تومان که بصیرالدوله داده است، پانصد تومان به او داده شده است. مبالغ فرستاده

شده خیلی کم است. انجام مقاصد، مبالغ زیادتری لازم دارد، و اگر چشمه خشک شد، آنوقت از پیشرفتی که تأمین شده است باید صرف نظر کرد. برای اینگونه اشخاص پول همه چیز است، و من نمیتوانم آنها را وادار کنم به فداکاری بدون اینکه به آنها هزار تومانی ندهم».

محمدحسن

چون دیدم که رویه مسالمت در هر حال اسباب تشجیع مخالفین مملکت است، و هر روز با اسلوب و طریقه‌ای میل دارند اسباب اختلال کار را فراهم بکنند، چاره منحصر خود را در این دیدم که به مجلس شورای ملی مراجعه نموده، شمه‌ای از حقایق را باطلاع نمایندگان برسانم. پس به همین طور اقدام کرده و به تمام وکلا خاطر نشان نمودم که با رویه حاضر شاه، در اختلاف ایران و برهم زدن آسایش ملت، ادامه خدمات ملی دیگر از من برنمیآید. هنوز از کار خوزستان فراغت نیافته مرا به تراکمه مشغول میکنند. با وجود این اوضاع و رویه‌ای که شاه و ولیعهد پیش گرفته‌اند، طریق دیگر باید پیمود و چاره دیگر باید کرد. مجلس هم که به کنه حقایق پی برده بود، مرا تصدیق کرد، و فرماندهی کل قوا با اختیارات تامه را، که از خصایص شاه بود، از او سلب کرده به نام انتظامات مملکت، به من وا گذاشت.

فتنه ترکمنها شدت گرفت. سردار معزز بجنوردی که چندی در تهران به واسطه دسایس احضار و متوقف شده بود، وسایل و وسایطی برانگیخت تا او را خلعت داده، و به بجنورد بازگردانیدم. علیالظاهر احتمال میرفت که در مقابل این عفو و اغماض و دادن يك قبضه شمشیر، از کرده خود پشیمان و مصدر خدمات نمایان شود.

اما پس از مدتی معلوم گشت که باطناً با شاه راز و نیازی داشته، و علت العلل تحریکات تراکمه خود او بوده است، و نقشه خائنین مملکت به دست او اجرا میشده است.

فتنه ترکمنها بالا گرفت، و این قضیه داستان جداگانه دارد که در خور ثبت در يك جلد کتاب جداگانه خواهد بود. در نظر من بدیهی بود که با وجود پیش آمدن ترکمنان و توجه قوای دولت به آن سمت، ممکن است در سایر نقاط هم اغتشاشاتی رخ بدهد.

میدانم که خزل نیز تا وقتی که در خوزستان است، آرامش قطعی در آنجا برقرار نخواهد گشت، و نمیخواستم مقدار مهمی از قوای دولت را در خوزستان متمرکز و معطل نگاهداشته باشم. چاره جز این ندیدم که وسایل حرکت او را به تهران فراهم آورم. اما بهیچوجه حاضر نبود که به طیب خاطر بیاید. ناچار محض اینکه از پیشرفت تراکمه، موقع استفاده به دست شیخ نیفتد و زحمات گذشته به هدر نرود، حاکم نظامی خوزستان را مأمور دستگیری او کردم. سر تیب فضل الله خان حاکم خوزستان ماهرانه این مأموریت را انجام داد. چنانکه معمول شیخ بود و ذکر آن گذشت، شبها را در کشتی به عیش و طرب میگذرانید، و تا صبح به ساحل نزدیک نمیشود. سر تیب فضل الله خان هم محض تسریع در انجام مأموریت و هم استفاده از دسترسی نداشتن شیخ به ساحل، او را اغفال کرده و در کشتی او سوار میشود. چند ساعت از شب گذشته، هنگامی که حضار از شرب مسکر و نغمه مطرب سرمست میشوند، کشتی نظامیان به سفینه شیخ نزدیک آمده و بدون اینکه کسی ملتفت شود، چند نفر مسلح ورود مینمایند. یکی از صاحبمنصبان با هفت تیر داخل مجلس بزم شده، و به شیخ خطاب میکند که به امر دولت توقیف هستید. حضار از این جسارت و ظهور ناگهانی مبهوت مانده و هر يك از مطربان و نوازندگان به طرفی فرار میکنند. نظامیان تمام منافذ کشتی و نردبانها را محفوظ میدارند.

خلاصه شیخ را همان وقت حرکت داده، از محمره به دزفول بردند، و بدون معطلی از راه لرستان به مرکز اعزام داشتند. بعد از ورود او خاطر از جانب خوزستان به کلی آسوده شد، که نه سیاست خارجی و نه دسایس داخلی به برهم زدن امنیت آنجا موفق خواهد شد.

خزل هم فعلاً در شمیران در هوای لطیف و آب گوارای دامنه البرز، به یاد ایام حکمرانی خود در خوزستان، روزگار میگذراند و در تحت نظر است. اگر عقل داشته باشد، در تهران بودن و از هوای خوش و مناظر پسندیده استفاده کردن، و ممنوع بودن از اقداماتی که بر ضرر ایران تمام شده، و نفعش عاید دیگران میگردد، برای او مغتنمتر است، زیرا که استراحت وجدانی و ممنوع بودن از ارتکاب جنایات، خود نعمتی بزرگ و توفیقی اجباری است.

### بازگشت